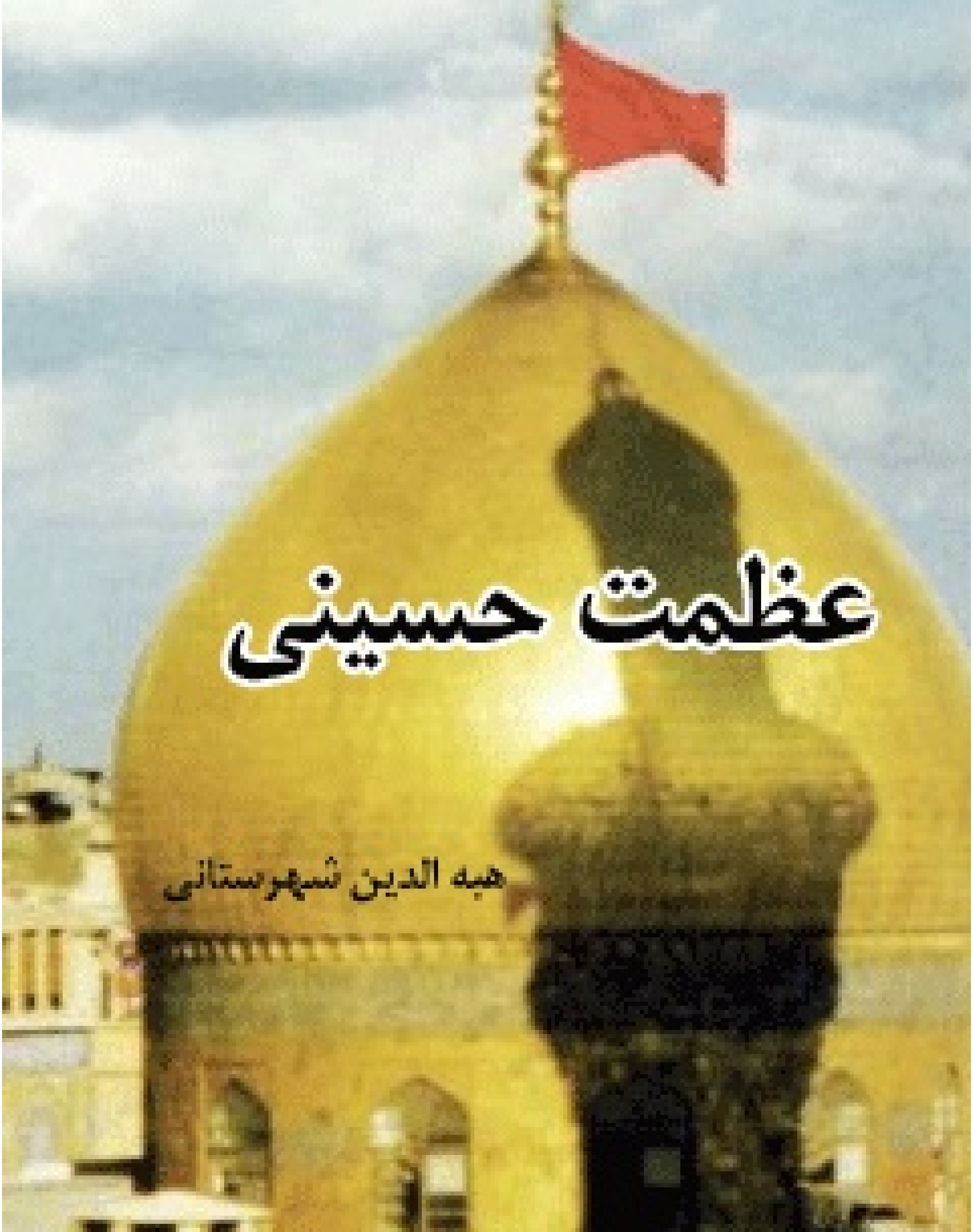


عظمت حسینی

هبه الدین شهرستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عظمت حسینی

نویسنده:

هبه الدین شهرستانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عظمت حسینی

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهرستانی، هبه الدین، ۱۹۶۷ - ۱۸۸۴

عنوان و نام پدیدآور : عظمت حسینی/ تالیف هبه الدین شهرستانی؛ ترجمه و نگارش علیرضا خسروانی

مشخصات نشر : [بی جا.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۹۶

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوهاز آنجا که ادوار زندگی بشر را اطواری و انواع کیفیات حیاتی بنی آدم را بمقتضای پیش آمد زمان تحول و تطوری است پس از گذشتن قرنها و مضی سالها که بتدریج در تمام شئون اجتماعی آدمیان تجددی پدیدار و در تمام اوضاع زندگانی انسان تنوعی پیدا آمد و در مستنبطات ملل عالم تطوراتی دست داده و در تصورات امم روی زمین تصدیقاتی ضروری آمد. افکار عالیه تجدد خواه و عقول سامیه حقیقت جو بدانسان که کاوش در بطون ارض را برای کشف کانها دنبال نمود جستجوی در اعماق امور معنوی را نیز برای درک حقایق اصلیه سزاوار دانست و همان قسم که تهیه وسایل پرواز در طبقات جو را برای سرعت سیر و وصول بمقصد وظیفه خود دید طیران در آسمان معانی را برای فهم دقایق عوالم باطنی نیز شیمه ی مرضیه ی خویش قرار داد و چنانا که از غوص در بحار ژرف اقیانوس پهناور طبعیت بتصرف درهای گرانبهای فرهنگ و معرفت و برطرف ساختن شبه و خزفهای ننگ و جهالت نایل آمد از خوض در قاموس بی منتهای مذهب و دیانت نیز به تفقه در مزایای نوامیس شریعت و زدودن زنگهای خرافات و ضلالت کامیابی حاصل نمود همچنانکه از هر چیز عالم ماده و صورت تا به نتیجه و نهایت نرسد از او دست و دل برنگیرد [صفحه ۲] از هر چیز

عالم باطن و حقیقت نیز تا علت و غایت نفهمد از آن دیده برندارد. هر چند بطور مطلق ادعا نتوان کرد که آدمی بهر غایت و نهایتی دست یافته و یا خواهد یافت و از چهره زیبای ماده و صورت پرده بر گرفته و بکنه و درون دریای عمیق معنا و حقیقت رسیده یا خواهد رسید.حاشا. ولی حس کنجکاوی بی منتهائی که دست قدرت در فطرت این هیکل خاکی مکنون ساخته او را در هیچ مرحله ای بخیال راحت نگذاشته و جبلت او را بمایه درک معانی وپی بردن بحقایق امور ظاهر و باطن تخمیر و بر خوان نعمای فکرت و بصیرت طبع قانع و سازگار به او عطا نفرموده است و تا حدی که عالم آفرینش بلطف آفریدگار خود نامحدود باشد خصلت حرص و آز برای این زبده ی جهان خلقت یعنی مشرف بتشریف آدمیت برای پیدا کردن علل غائی آفاق و انفس نیز نامحدود خواهد بود و بمصداق لطیفه ی (مالا یدرک کله لا یترک کله [۱] مرکب فکرت او برهنمائی رایض عقل در این میدان بی انتهای عالم طبیعت تا مسافتی که تواند خواهد تاخت و بمیزان شریفه ی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [۲] برهبری نوح مجاهدت کشتی تعمق و تدبر را در محیط بی پایان حکمت و درایت رانده و تا بساحل هدایت پا ننهد دست بر نخواهد داشت شاید این مدعا و گفتار ما همانا [صفحه ۳] بهره مندی روز افزونی است که بشر را در رفع حوائج زندگانی حاصل آمده و هنوز دقیقه ای را بدون استفاده رها نمیکند و کامیابی پیاپی ایست که آدمی را در درک حقایق معانی نصیب شده

و آنی را بدون فهم مطلبی ترک نمی نماید.قرنها بر مسلمین و شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام طی گشت و سالها از واقعه کربلای امام سوم حسین سبط ارواحنا فداه گذشت صفحات کتب پر شد و برگهای صحائف سیاه گردید مجالس تعزیه داری تشکیل و محافل سوگواری آراسته شد دوستان حسین (ع) دور هم گرد آمدند طرفداران آل رسول جمعیت نمودند گریه ها کردند و ناله ها برداشتند ولی چاره جز اذعان نیست و گزیری از اعتراف نباشد که جز او حدی از شیعه و ویژه ای از این طایفه مابقی ندانستیم که این گریه از چه راه و این ندبه و ناله برای چیست. آنکس که کتاب نوشت جز ظاهر صورتی از تاریخ طف و صورت ظاهری از واقعه کربلا نشان نداد آنکس که مجلس تعزیه آراست جز قصد قربی و نیت زلفی در نظر نگرفت غافل از آنکه هر نگارش را روحی در بنیاد و هر ظاهری را باطنی در نهاد است و غرض از سازمان هر محفلی را گرفتن اثری و کاشتن هردرختی را برداشتن ثمری در نظر میباشد و روح قربی و باطن زلفی درصورتی مقرون بحقیقت و بسته بصداقت است که آدمی را از آن نیت فضیلتی افزون و قاصد را از آن کردار شرافتی علاوه گردد چه بسا گفتار بیکردار که به پشیزی نیرزد و چه بسا خرمن طاعت بی اخلاص که بنیم جو خریداری نشود. پس حقیقت قربی و تقرب بحسین (ع) متصف شدن بصفات او و معنای زلفی و خشنودی او و تخلق به اخلاق آنحضرت باشد و بس. [صفحه ۴] اثرات نهضت حسینی و قیام اباعبدالله ارواحنا فداه بالاتر از آن بود

که در نظر مـا جلوه گر می شـد و برتر از آن که بخواطر ما خطور می نمود بلکه تاویلات و تعبیراتی که از این حرکت عظیم و جنبش خطیر در دماغهای ضـعاف از شـیعه و مسـلمانان می شد موضوع را در انظار بسـی کوچک نمایش میداد و در عین حال که قصـد اصـلی تعظیم بود جنبه ی تحقیر بخود میگرفت و حقا صاحب اسـلام و ناهض این نهضت مهم تاریخی دنیا به پاره ای از این تاویلات و غالبی از این تشـکیلات رضا نمیداد و مقتضای عالم تجدد تجدیدی را ضـروری و تحدیدی را حتمی دانسـته برای بر گرفتن پرده از این حقیقت تابـان و زدودن غمـام از چهره ی این آفتـاب درخشـان مردانی نامی و قهرمانانی گرامی لازم داشت که بتدریج دست قدرت خالق موجودات و توجه حضرت سید کائنات بایستی از میان این توده ستوده بیرون داده تا آنها منظـور اصـلی را ظـاهر و مقصود واقعی را بـا هر یعنی حق را بمرکز اولیه خود برگشت دهنـد و حقیقت را در نظر صـاحبنظران آشـکار و روشن فرماینـد.نیک فرجانی نژاد ایرانی و حسن عاقبت شـیعیان ایران که همواره بگواهی تاریـخ دوران و مرور زمان پس از هر دوره بـدبختی روزگاری خوش برای او پیش آمـده و بعد از هر مسـکنت و بیچارگی ایام فرح و فرجی برای آن رخ نموده است سـبب شد که عطوفت کردگار و حمایت پروردگار این جامعه را خرسـند و سـربلند و این توده را خشـنود و مباهی سـاخته پس از آنهمه نکبت و نگونسـاری که در طی سالهـای متمـادی دچـار آن بوده و آنهمه رنـج و المی که در قرون اخیره تحمل می

نموده از پس ابر نومیدی آفتابی سر بر زده و [صفحه ۵] از پشت پرده ی افسردگی دلارائی رخ نمائی فرماید یعنی طلیعه کوکب همایونی از مطلع سعادت ایران طالع و خورشید وجود اعلیحضرت همایون شاهنشاه اسلام پناه رضا شاه پهلوی خلد الله ملکه و سلطنه از شرق شرافت این کشور تابان گردیده تا با کیاست فرزانه خود بر کالبد خسته این مرز و بوم روانی بخشد و بهمت مردانه ی خویش غبار اوهام و نادانی را از چهره خواطر و آراء این جامعه بزداید.بکمک این همت بلند و شهامت ارجمند دانشمندان وقت شناس و فرزانگان غنیمت جو نیز موقعی بدست آورده و برای آنکه وقت استفاده از دست نرود و در نزد وجدان شرمسار و خجل نمانند در تکاپو افتاده نتیجه زحمات چندین ساله و تحقیقات عمرانه خویشرا بمعرض ظهور و نمایش آورده یعنی در مقام آن برآمدند که گمشدگان وادی نادانی را رهبری و دور افتادگان از طریق حقیقت را رهنمائی فرموده و لب لباب معانی را از قشر الفاظ خارج و نور حقیقت را از درون حباب مواد آشکارا ساخته در اثر نشر نامه های حکمت آمیز و بکار انداختن خامه های معرفت انگیز گروهی غایات عالیه عالم تکوین را وانمود کرده و از راه استخدام مظاهر طبیعت امور دنیای مردم را تأمین و دسته ای جهات سامیه عالم تشریع را بمعرض شهود آورده و از راه تشریح خدمات اولیاء دیانت مبانی امور دینی جامعه را تعمیر و آنان را بحاق حقایق هدایت نمایند.از جمله این گروه معرفت شعار الحجه النحریر فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه سیدنا هبه الدین شهرستانی ادام الله ظله می باشد که دامن همت بر

کمر زده و خامه معرفت بر کف گرفته مجسـمه دلربای [صفحه ۶] حجت حق و فداکار مطلق امام الکونین ابی عبدالله الحسـین صلواه الله علیه را در نظر عموم مردم عـالم برپـا داشـته و بـا قلم توانـای خویش بهمگان نشان داده است که حسـین علیه السـلام آنکس نیست که تـاکنون دعـوی شـناسائی او در بین بوده و آقـای مـا سـید الشـهداء تنهـا همـان امـام غریب و مظلوم و بینوائی نمیباشـد که نـادان خارجی بفکر ناتوان خود به او معترض و عوام داخلی بتصور ضـعیف خویش درباره او تصـدیقی می نموده است. بلکه با نگارش کتاب (نهضت الحسـین) که اینک ترجمه آن بنام (عظمت حسینی) بخامه ناتوان و فکر نارسای این ناچیز از نظر خوانندگان محترم میگذرد قضـیه ی قیام و نهضت و اقدام و حرکت سـید مظلومان و شـکننده ی پشت ظالمان سبط دوم خـاتم پیمبران را بـا صورتی زیبـا و معـانی دلربـا بطوری جلوه داده که نه مجـال انکار مقام او برای دشـمن باقی و نه از حقیقت نتیجه ی این اثر تاریخی دقیقه ای برای دوست مسـتور مانده است یعنی آنکس که با نظر دقت بخواند میداند که: کردار حسین سرمشق فـداکاری و رفتـار حسـین نقشه سـعادت طلبی است – پنـدار حسـین برای جوانـان دنیـا بهترین راهنمـای ایفـای وظایف شرافت و شـعار حسین برای سربازان عالم روشنترین مشعل اجرای دقایق شهامت است – حسین مظهر اتم صداقت و صفاست – حسـین مظهر اکمـل سـماحت و وفاست – حسـین سـر باخت ولی با ظالمان نساخت – حسـین در قتلگاه شـرافت جان سپرد ولی بستمکاران دست بیعت و اطاعت نسپرد – حسین هر چه داشت در کف گذاشت و یکباره

بباد فنا داد ولی در برابر اجنبی سر تمکین ننهاد - حسین از خانه و خاندان و جوانان و کودکان خود چشم پوشی فرمود ولی در مقابل بیگانگان گردن خضوع و مذلت خم ننمود - حسین [صفحه ۷] برای بقای ملت و دوام قومیت خود هیچ سدی را مانع ندید - حسین برای پیش بردن مقصود و مرام مطلوب خویش هیچ زحمت و اذیتی را جلوگیر ندانست - حسین از مردن نترسید و ذلت و بی شرفی را مرگ حقیقی میشمرد. حسین از کشته شدن بیم نکرد و بلندنامی را زندگی جاودان بشمار آورد - چنانکه او خود گفت: لا اری الموت الاسعاده و لا الحیاه مع الظالمین الا برما [۳] و خدای او فرمود: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [۴] و اما سبب اینکه بخت یار و سعادت مددکار این مستمند گردید و بترجمه این نامه مفتخر آمد آنکه علاوه بر عشقی که خود به نشر ترجمه ی فارسی و انتشار آن بزبان ملی خویش داشتم و خواهان آن بودم که برادران شیعی ایرانی و جوانان هم میهن گرامیم از این کتاب سودمند بهره مند و به احوال آقای خود و سید جوانان اهل بهشت و جهات اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و دینی این نهضت بزرگ تاریخی آگاه شوند قبول تقاضای پاره ای از دوستان گرامی و اجرای امر برخی از استادان سامی و مربیان معنوی نیز بانجام اینخدمت موظفم داشتم بالاخص در موقعی که خوشبختیم بیشتر و خوشوقتیم افزونتر گردیده و در زمان تشریف فرمائی حضرت علامه شهرستانی مؤلف ذیشان کتاب بتهران بشرف زیارتشان مفتخر شده و

پس از استجازه برای ترجمه مورد تشویق آن حضرت [صفحه ۸] واقع بویژه سعادت دیگری که نصیب آمد و در تشرف بآستان قدس علی بن موسی الرضا علی شارفها الاف التحیه و الثناء ملازمت خدمت آن بزرگوار دست داد و ببذل نسخه ی مصحح چاپ دوم کتاب که به همراه داشتند و نسبت بچاپ اول دارای مزایائی بود افتخارم را مزید و بترجمه ی آن مأمورم داشتند و تا سعادت درک خدمتشان در ارض اقدس نصیبم بود با کمی وقت و قلت سرمایه ی علمی قسمت مهم از ترجمه بر خود آنحضرت قرائت گردید و به تصحیح و ترغیب بر این بنده منت می نهادند و بالاترین نعمت و والاترین منت آنکه نسخه ی خطی دو فصل آخر کتاب که هنوز در نسخه ی چاپ عربی بطبع نرسیده باین ناچیز مرحمت و این عطوفت موجب مزیت نسخه ی مترجم بر اصل نسخه ی مطبوعه گردید.امید که این خدمت نالایق در درگاه ذیجاه حسینی روحی فداه پذیرفته شود و ذخیره ای در عالم باقی برای نویسنده ی اصل و مترجم و خواننده هر سه باشد زیرا: و ما عندکم ینفدو ما عند الله باق [۵] .و هم منظور نظر ارباب فرهنگ و معرفت و اصحاب اخلاق و فضیلت واقع گردیده هرگاه لغزشی در نگارش و عبارات و ترجمه و اشارات ملاحظه فرمایند بتذکار آن قرین تشکر و امتنانم ساخته از تادیب و تربیتم مضایقه و دریغ نفرمایند و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین [۶] و صلی الله علیه محمد و اله الطاهرین.العبد علیرضا خسروانی [صفحه ۹]

سخنی چند از ناشر اصل کتاب بضمیمه ی تقریظهای بزرگان و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیمهنگامی که مردم را نیازمندی کاملی برای رجوع به اصل تاریخی قضیه طف

و آگـاهی بموجبات و اسـباب اصـلی و فرعی آن بود ناگهان کوکب این کتاب جلیل در حـدود سال ۱۳۴۴ (هجری قمری) بر آنـان تابان و بمحض اینکه خبر طلوع آن در آفاق منتشـر گردیـد نظر باعتماد و وثوقی که علاقمنـدان را بمصادر موثقه و منابع صادقه و روایات صحیحه ی آن بود بیافتن و گرفتن آن هجوم آورده طالبان جمال حقایق و تشنگان زلال دقایق برای سودبردن از این خزینه ی کافی و آب خوردن از این چشـمه ی صافی اقبال کرده چون گم کرده ی خود را در آن پیـدا و مقصد خویش را در آن هویـدا دیدنـد ادبـاء بر آن تقریظهـا نگاشـته و خطباء بمـدح آن زبانها باز کرده و نویسـندگان بترجمه ی آن همت ها گماشـتند.بلی - این کتـاب مسـتطاب از این را که منـدرجات آن حـاوی نظریـات اجتماعی و محاکمات تاریخی و مرویات آن خالی از هر گونه شک و تردید و عاری از هر نوع عیب و قدح بود و از رخساره ی اسـراری که در بطون تاریخ مکتوم و مدت سیزده قرن حتی بر اهل نظر مسـتور مانده بود پرده میربود ابوابی برون از شماره و حساب بر بزرگان و نویسندگان و گویندگان مفتـوح سـاخته و پس از [صـفحه ۱۰] انتشـار آن هر مورخی بروشـنائی دانش هـدایت و هر نـاقلی باعتمـاد این کتاب بتصـحیح روایت خویش پرداخت.تمـام این مراتب نبود مگر نظر بوثوق عـالم اسـلامی نسـبت به مؤلف گرامی و مصـنف سامی آن یعنی علامه و حجتی که تاریـخ خـدمات بزرگ او را بعالم علم و دین دوری پس از دور دیگر بخاطره های آیندگان خواهد سپرد و زحمات او را هیچکس در هیچ زمان از

یاد نخواهـد برد و چون این نویسـنده ی سترک مـدارک روایات و آراء خود را از تواریخ معتبره و کتب مؤلفه ی پیش از سده ی چهارم هجری اتخاذ و باخبار مزبوره منحصر فرموده و اهل علم و فن را اعتماد و وثوق بیشتری بگفته و نوشته های او حاصل آمـده است بویژه که این مؤلف جلیـل در پـاره ای از مؤلفـات خود چنین اظهار نظر نموده و فرموده است: «تاریخی که بعـد از چهارصـد هجری تـدوین شـده است از آنچه قبل از آن حکایت گردیـده ضـعیف تر است چه بعدا قلم بدست غیر اهل گردش کرده و امراء وقت دخالتهای بیجا در تاریخ نگاری اعمال کرده و از این راه مردم در مذاهب تاریخی بدسته ها و طبقاتی منقسم گردیـده و بیش از تواریخ قبل از سده ی چهارم بضـعف در ضـبط و راسـتگوئی و انتشار خبط و نادانی دچار شده اند».بجهات مزبوره خطباء و محـدثین را اهتمام زیادی باین کتاب جلیل حاصل آن فرقه مطالب آنرا عینا بخاطره ها سپرده و این طبقه مراتب آنرا نصـا برای جمهور قرائت نموده و بزرگـان دربـاره ی آن سـخنانی را نـده انـد که جمله ای از آنهـا عینـا نقل میشود:(جناب محمود زغلول پاشـاه در محرم سال ۱۹۲۷ شمسی میلادی [صفحه ۱۱] موقعی که در تکیه ی ایرانیان مصـر در حین سوگواری سیـدنا الحسـین علیه السـلام حضور یافته بودنـد چنین اظهار داشـتند)«مدت پنجاه سال است که حضور من در اینگونه مجالس» «سوگواری جز برای مجامله و خوش آمد طبقات نبوده و به اعتفاد» «خودم این سوگواریها را غیر مشـروع دانسـته و حتی بعقیده ی خویش» «خروج امام حسین (ع) را با اهل و عیال بسمت طف کربلا قابل ملامت» «میشمردم ولی پس

از بررسی و خواندن کتاب (نهضه الحسین) باین» «معتقد شدم که حسین (ع) در این کار بواجب دینی و سیاسی خود قیام» «کرده و اینگونه مجالس عزاداری و ماتم سرائی روح شهامت را در» «مردم پرورش داده و مورث قوت اراده ی آن ها در راه حق و» «حقیقت میگردد.».(و جناب علامه حجه الاسلام شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء تقریظی نگاشته که عین آن در زیر نقل میشود)«کتاب (نهضه الحسین)اثر با جلالتی است که از زمان دیدن» «آن همواره در نظر من عظمتی یافته و مرا حظ و نشاطی بخشیده» «است و این نه از جنبه ی رعایت حقوق دوستی و اخوت دست داده بلکه» «از وجهه ی عنایت بحقوق حق و مروت حاصل آمده است و این اثر» «از آثار جاویدی است که تنها نبایدش از کتب عصر شمرد بلکه باید» «از کتب دهر بحساب آورد. و جریان آنرا نه بمدت محدودی» «منحصر داشت بلکه باید ممدود و ابدی دانست. و مانند این» «کتب پربهاست که افکار را به ثمر رسانیده و عزائم را نشاط میافزاید» «و همانا روح اهتمام بفناء در راه حق و حقانیت و شوق فداکاری در» [صفحه ۱۲] «طریق شهامت و عزمت نفس را در مطالعه کنندگان خود بجنبش» «می آورد».(فیلسوف شهیر و علامه ی فاضل خطیر مصر شیخ طنطاوی جوهری در اهمیت آن شرحی مرقوم داشته که نص آن این است) «کتاب (نهضه الحسین) تألیف علامه ی دوران و یگانه ی زمان» «صاحب جود و سماحت سید هبهالدین شهرستانی ادام الله فیضه برای» «اعتبارطلبان مایه ی عبرت و جهت بینائی جویان پایه ی حکمت است» «بزرگترین آیت و سترک ترین نعمتی است که از بدبختی و شقاوت» «امت خوش بختی

و سعادت انگیخته یعنی از مرگ زندگانی بخشیده» «و از عظیمترین سوک مصیبت مهمترین سور و موهبت را نتیجه گرفته» «است کتابی که در آن نورانیت روح حسینی تجلی کرده و در دلهای» «خوانندگان صلاح اندیش خویش پر و بال گسترده است - دیر زمانی» «این قضیه ی هائله را در اخبار و سیر می خواندیم و بصفحات بسیاری از» «رسائل و کتب نظری می افکندیم و لکن میدیدیم که مدار کار جز بر» «نشر روایات و ذکر حکایات نبود و حال آنکه هر مبتدا را خبری در» «پی و هر سیره ای را ثمری در دنبال لازم است - بجانم سوگند که» «دیدگانم بر هیچ صفحه ای از این کتاب نیفتاد مگر آنکه مرا در نفس» «نسبت بخود خواهی تنفر و انکاری و نسبت بورود در گرداب مرگ» «و بلیات و پست شمردن حیات و درجات برای نجات امت و سربلند» «ساختن ملت شوق و شعفی پدید آمد. چه در این کتاب اسلوبی پرداخته» «که هر بخرد با خردی را مسحور و شیفته ی خود ساخته است - این» «کتاب از ستمی که مسلمین بکشتن پسر پیغمبر خود (ص) روا داشته اند» [صفحه ۱۳] «عشق آزادگان را بفداکاری در راه خدا تحریک و استقبال مرگ را» «بهترین آرزوها شمرده آماده میشوند که برای شتاب بقربانگاه» «یکه و بی همراه بر یکدیگر پیشی جویند».(و جناب جعفر پاشا عسگری در موقعی که وزارت دولت عراق داشت و بر این کتاب اطلاع یافت چنین نگاشت).«پاره ای از کتاب (نهضه الحسین) را خوانده و دیدم که برای» «اصلاحات و مصالح عامه سود بزرگی را در بر دارد و از انتشارات» «جلیلی است که هر کس

را غور در دریای بیکران آن شایسته است» «و در حقیقت کتاب محکمی است که هیچکس تاکنون بر این منوال» «قلم برنداشته و در این دوره ی تجدد که میسزد آنرا دوره ی برخورداری» «عربیت و اسلامیت صحیحه بشمار آوریم مفید فایده ی بیشماری است» «و اگر امام شهید را پیشوای این ظفر و برخورداری که متکی» «بسه پایه ی اخلاق فاضله و شهامت عربی و مصلحت عامه ی اسلامی است» «بشماریم سخنی بگزاف نگفته ایم.».(و عین نامه ی دکتر محمد فاضل الجمالی رئیس فعلی بازرسان و مدیر کل سابق فرهنگ عراق بشرح زیرین است)«بسیار از کتبی که بیان مقتل حسین (رض) در آن شده در» «شرح این حادثه ی بزرگ غایتی بوجهه ی تهذیب نفسانی آن نداشته» «بلکه یک رشته روایات و اوصافیرا در قالب کهنه ای ریخته اند که» «ذوق طالب عصری امروزه از آن متنفر و بناچار آنرا از ذائقه ی خود» «بیرون می افکند. اما کتاب (نهضه الحسین) که با روش و اسلوب نوینی» «بوجود آمده طالب متجدد را بسوی خود مجذوب و برای او مفید» «فواید علمی و ادبی و اخلاقی میگردد. و این شگفت نباشد زیرا علامه ی» [صفحه ۱۴] «شهرستانی بر افکار جوانان متجدد و زادگان این بلاد آگاه و بذوق آنها» «آشنا و بنقاط ضعفی که در دماغ آنان پیدا شده شناسا گشته و امروز» «ما بسی نیازمند بوجود مردمانی هستیم که به آن جناب تأسی و پیروی» «کرده و محتویات کتب قدیمه ی ما را در لباس تازه و پاکیزه ای جلوه گر» «ساخته و با سبک و اسلوب جدیدی بمعرض نمایش در آورند و بنا» «بعقیده ی ما چنین رفتار و کردار از بسیاری سوء تفاهمات موجوده ی بین» «طبقات جوانان متجددین و رجال

دین را برطرف نموده و در این» «اوان ما را برای طی طریق تقدم و پیشروی در مراحل حیات و تجدد» «راهی جز مبادله ی تفاهمات و تبدیل تصورات سزاوار نباشد».«طریقه ای که علماء تربیت امروزه در تهذیب اخلاق جامعه» «و تقویم نشوء و نماء توده پیروی میکنند همانا طریقه ی بدست دادن» «نمونه ی اعلاـ و انموزج و مثال علیای از هر خلق و فضیلتی است بدینسان» «که برای نشوء جامعه سیره و تاریخ زندگی ابطال و مردمان» «بزرگ و برجسته ی عالم بشریت و مردان سترگ و درخشان در اخلاق و» «فضیلت را بصورتیکه عواطف آنان را مجذوب و قلوب ایشان را» «متصرف و مغلوب سازد در نظر همگان جلوه گر میسازند تا صورت» «این اشخاص نامی و پیکره ی این مردمان سامی الی الابد نصب العین آنها» «قرار گرفته و در تقلید از آنها ساعی و بر رویه ی آنها داعی گردند - و» «بهمین نظر بوده است که علامه ی شهرستانی تمثال حسین (رض) و» «شخصیت او را که نمونه ی اعلا و مجسمه والای پیروی حق و جهاد در» «سبیل مبدء مطلق و مجاهده ی در راه انتشار فضیلت و مجادله ی در برابر» «ظلم و رذیلت است در مقابل چشم جامعه ی جوانان برپا داشته تا تمام» «ملل بدانند که برای تحصیل بلندنامی و فضایل همتی باید حتی اگر» [صفحه ۱۵] «بفداکاری جان و مال در راه مبداء و حق متعال منجر گردد - ما را در باب» «منزلت تاریخی این کتاب گفتاری لازم نباشد چه آن منزلت در برابر» «ارزش تهذیبی اجتماعی آن چیزی بشمار نیاید و بزرگتر چیزی» «که امروز ما را طرف احتیاج است آنکه جوانان درس از

خود» «گذشتن و فداکاری در راه حق و کتاب شرف و فضیلت را از حسین (رض)» «بیاموزند.».«بنابراین کتاب (نهضه الحسین) بیش از هر چیز کتاب تهذیب» «اخلاق بشمار است و آنرا تنها اختصاص به پسران طایفه ی شیعه نیست» «بلکه برای تمام جوانان عالم بدون توجه باختلاف ملل و نحل» «در خور است و آنرا کتاب طایفی نتوان دانست بلکه کتاب تهذیبی» «عمومی باید شمرد و بر عموم عرب زبانان می سزد که آن را خوانده» «و شخصیت حسین (رض) را چنانکه این کتاب مصور و مجسم ساخته» «در برابر دیدگان خود منصوب دارند. چرا که حسین نمونه و مجسمه ی» «ایمان و ثابت قدمی و فداکاری است».(و امیر نصر عربی انیس شهاب العلوی الحضرمی چنین نگاشته است.)«سید هبه الدین الحسینی که مرد علم و دیانت و پهلوان اصلاح».«و نهضت است وصیت مشتهره و شهرت منتشره و صفت شایعه و نعمت» «ذایعه ی او بی نیاز از توصیف و مستغنی از تعریف میباشد. بتازگی کتابی» «پربها و محکم و تصنیفی اجتماعی و مبرم بیرون داده و نام آن را» «(نهضه الحسین) نهاده و آنرا در قالبی ویژه و تازه ریخته و برای» «جاوید ساختن ذکر این یگانه نهضت تاریخی که هسته ی سایر نهضت» [صفحه ۱۶] «های بعدی آن بشمار و جملگی بضرب شمشیر و جوب و فضیلت و» «بمشق تیغ صدق و حقیقت و بطعن نیزه ی ایمان و عدالت ویران کن بنیان» «خودسری و مکاری و برهمزن شالوده ی سرکشی و ستمکاری بوده اند» «این کتاب را میزان و اندازه ی آن نهضات قرار داده است».«مؤلف فاضل بنای این کتاب پربها را بر یک سلسله از حوادث» «تاریخی در پیرامون فاجعه ی امام

حسین السبط بن علی علیه السلام» «استوار و جملگی را از منابع موثقه و مصادر محکمه ای مأخوذ و» «در ذکر علل حوادث و انتظام مقدمات و ترتیب وقایع منهج فریدی را» «پیموده و در بیان راه حل اسباب و موجبات این حادثه با اسلوب» «فسلفی که به منزله ی هاله ای گرد این اشراق انشائی را فراگرفته و باران» «با طراوتیکه از این نگارش پرنگار تراوش و ترشح نموده مانع جدائی» «آن از دیگر منشئات این تحریر جامع و سایر مؤلفات این عارف» «ناقد گردیده است چون در بررسی این کتاب گرانبها که مانند میراث» «کریمی برای آیندگان مسحوب و بسان عقد نفیسی که مرور زمان» «و گذشتن دوران درهای آنرا فاسد و جواهر آنرا کاسد نتواند کرد» «و برای اولاد آتیه ذخیره گردیده است عطف توجه و امعان نظر» «نمودیم فکر و خیال بپرواز و در فضای یادآوری این تذکرات دردناک» «باهتزاز آمده مشاهده میکنیم که چگونه در این حوادث اسفناک» «طغیان امواج باطل بر قلل مرتفعه ی حق و تسلط حکومت شررانگیز و» «سرکشی تعصب هلاک آمیز بر مبادی مقدسه محمدیه (ص) و مقاومت» «در برابر تأسیسات احمدیه ظاهر گردیده و چسان تیغهای جور و ستم» «برای افروختن اخگرهائی در سوختن این خانمان مطهر بکار آمده» «و با کمال جرأت و جسارت از سیل خونهای پاک شاخهای نبوت و» [صفحه ۱۷] «عترت رسالت نهرها جاری ساخته و فدائیانی از بستگان کتاب و» «سنت و قربانیهائی از وسایل نجات وعصمت بقربانگاه و دیار نیستی» «فرستاده و آنان را کتاب شهادت و از جان گذشتن را در اعتصام» «بکتاب خدا و سنت تسجیل و تمسک بواجبات و فضیلت را

بر خون» «گرامی خود ترجیح داده بودنـد بخـاک هلاـک افکنـده انـد و چگونه» «نسـبت بکسانیکه درباره ی آنها گوینـده ای باشارت گفت (السیوف علیک «و القلوب معک - دلها با تو و شمشیرها بر تست) خیانت ورزیـده و بر آن» «خاندان خذلان و نگونساری را روا داشته اند و چطور دلهائی که» «خود را از رسالت احمدی سرشار و قلوبیکه خویشتن را بمحبت عترت» «نبوی پربار میشمردند رضا داده و امضاء نمودند که شمشیرهای دنیا» «خواهی و انتقام جوئی بر روی عترت و آل عصمت آخته گردد و» «هیهات از این دلها که در دوستی متذبذب و در راستی مترددد و برای» «سیراب نمودن تشنگان انتقام و سیرکردن شکمهای جهل و معاندین» «اسلام بطرف میزان عدل تیغها کشیده و برای هلاک آنها سواره و پیاده» «روان ساختند و همانا جولان فکر و خیال همارە در این فضا کارگر» «و در این بحار شناور شده و همواره در مقابله ی این نورانیت فضایل با آن» «ظلمت رذائل که این کتاب بطور کافی و وافی از عهده ی حل و ذکر علل آن» «برآمده است دست بکار است...» الخ»این بود پاره ای از سخنانی که در فضیلت و مزایای این کتاب از نویسندگان بزرگ و صاحبنظران سترگ بطور اشاره بارزش معنوی و بنحو کنایه بطریق استفاده از آن اظهار و اشعار گردیده است.بدین جهت و پس از آنکه در اثر زیادی عده ی داوطلبان و [صفحه ۱۸] خواهندگان این تبیان باقدر و شان از هر گوشه و کنار و از هر ناحیه و سامان نسخه های چاپ اول این کتاب بپایان رسید ضرورت تجدید چاپ آنرا لازم دیده و برای خدمت بعالم حقیقت و علم

با توجه باین که این چاپ تازه از چاپ اولی ممتاز و فصل (پنجمی) بر آن علاوه و اضافاتی در حواشی آن افزوده شده باشد بچاپ دومین آن بپردازیم و از خداوند یگانه امیدوار کفایت و توفیق بوده باشیم.ناشر - علی الجابری

تقریظ کتاب نهضه الحسین

این تقریظ در نسخه ی چاپی نیستبقلم فاضل دانشمند و فرزانه فقیه ارجمند مفتی موصل.سید حبیب العبیدیالحمدلله و الصلوه و السلام علی رسول الله و آله الابرار و صحبه الاخیار و من یتبعهم باحسانو بعد - فاجعه ی کربلا در تاریخ بشری نادره ایست همچنانکه مسببین آن نادره هایند و همچنانکه ایشان در فضایل ابطال زمانند مقابلین و مقاتلین با ایشان نیز در رذایل اعجوبه های دورانند.اما قهرمانان رذیلت را ما بدشنام مردمان روزگار و لعنت آفریدگان و آفریدگار و رسوائی جاویدان در حیات دنیا و عقوبت روز جزا و حکومت پروردگار عالمیان واگذار کرده و از آنان سخنی نمیرانیم. [صفحه ۱۹] و اما بر مسلمانان عموما و بر ملت عرب خصوصا میسزد که از یاد قهرمانان فضیلت این مصیبت عظمی و فاجعه ی کبری غفلت نکرده اقتداء بانها را سیره ی صالحه ی خود ساخته و آن ذوات محترم را مثل اعلا و نمونه ی والا برای طریقه ی خویشتن قرار دهند و همین اقتداء و پیروزی است که موجب خشنودی ارواح پاک این شهداء خواهد بود حسین بن علی علیهماالسلام سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را که شریعت گذاران دوره ی تجدد بنام (مقاومت در برابر ظلم) مینامند بنابر آنچه خداوند علیم در کتاب حکیم بزبان پیغمبر کریم تشریع فرموده وظیفه ی خوشیتن دید و از اقدام به آن تسامحی نورزید و در اطاعت پروردگار و متابعت

قدم جد خود دریغ نفرمود.در امتثال امر آنها بکوشید و در سیر بر شریعت ایشان بشتابید و لکن در برابر خود عار و ننگی دید که شستن آنرا جز به خون گلوی خویش شایسته نشناخت و سد و سنگی نگریست که شکستن آنرا جز بجلو دادن گردن خود متناسب ندانست و امتی مغلوب ملاحظه فرمود که محض رهائی آنان جز اسارت اهل عیال و بذل جان و مال خویش چاره ای ندید. پس جان خود در این قربانگاه بزرگ ببخشود و بدین سبب در نزد پروردگار آقای شهیدان و در تاریخ روزگار پیشوای اصلاح طلبان بشمار رفت و به آنچه اراده کرده بود بلکه برتر از آن کامیاب گردید.و هرگاه این خونهای پاک از عترت پیغمبر لولاک بدین صورت فظیع و اسفناک که روح شهامت عربی از آن بیزار و دین اسلام با آن [صفحه ۲۰] دشمن است بخاک هلاک نریخته بود هر آینه دولت (اغیلمه) [۷] (که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در خواب بصورت بوزینگان که بر منبر او بالا میرفتند بدید [۸]) انقراض نمی یافت و همانا سر جان بازی حسین شهید کربلا همین بود و در هنگامی بسوی مرگ شتافت که مرگ بسوی او نشتافته و در زمانی باطاعات امر آسمانی پرداخت که اهل زمین بخذلان و نگونساری او پرداخته بودند.و اما نسل آل امیه چگونه انقراض یافت؟ انقراض نسل امیه چنانکه دولتشان منقرض گردید بنا بعادت و بحکم عقل بدینسان که شد درست نیابد زیرا امروزه در روی زمین کسی را نمی یابیم که خود را اموی خواند و در عالم اسلامی خود را بدین نام بنامد بلکه

پاره ای از قبور رؤساء این دولت منقرض شده را در دمشق و مغرب دجله نزدیک شهرستان موصل مینگریم که محل سنگسار مردمند و حال آنکه قبور بزرگان نسل حسین مطاف هزاران هزار از پیروان اسلام و همگان بدیده ی عزت و احترام بر آنها مینگرند و قبر خود [صفحه ۲۱] او را در کربلا به منزله ی کعبه ی قاصدان و حرم طالبان مشاهده می کنیم که از تمام نواحی و بلاد اسلام مسلمانان بسوی آن متوجه و برای بهره بری بجانب آن درشتابند و همین ما را بگواهی بس که خداوند هماره حق را برپا و باطل را محو و نابود میسازد هر چند که مدت زمانی هم بر آن بگذرد - و ان فی ذلک لعبره فهل من معتبر؟ و ان فی ذالک لذکری فهل من مدکر؟(این امر خود موجب عبرت است آیا عبرت گیرنده ای هست؟ و این کار خود موجب تذکر است. آیا یاد کننده ای میباشد؟)زمانهائی گذشت مردمی آمدند و رفتند می پنداشتند که حسین را در این نهضت جز زیان و زبونی بهره و نصیبی نبود تا یکی از دانشمندان قرن چهاردهم هجری یعنی علامه ی فرزانه و حجت یگانه برادر ایمانی سید هبه الدین الحسینی الشهرستانی بیامد و با اشاره بیک کلمه ی (نهضه الحسین) که آنرا عنوان تألیف گرامی خود قرار داد این پندار نادرست را درست و این خیال ناروا را اصلاح فرمود - سپس این کتاب مستطاب را بآیات بینات پیراسته و بسحر حلال آراسته ساخت و بهمین عنوان این تألیف با عز و شان را میتوان شناخت.روزی از روزهای سال ۱۳۲۹ هجری مرا با ادیب فکوری از علماء تاریخ و ریاضیات که خدایش

برحمت خویش بیامرزاد اتفاق ملاقات افتاد و در بین گفتاری که ما را با او در شئون زندگانی عمومی بود چنین گفتم که: حق ناخوش شود ولی نمیرد و حقیقت پنهان گردد ولی از میان نرود او از روی تعرض و انتقاد چنین جواب داد: که خیر چنین نیست و این سخنی است که یاران حق خود را به آن تسلی میدهند وعاشقان حقیقت خود را به آن دلخوش میسازند بلکه حق هم ناخوش [صفحه ۲۲] شود و هم بمیرد هم بخاک رود و دیگر برنخیزد - اگر نه چنین است پس حق جد تو حسین بکجاست؟ در پاسخش گفتم: اگر مراد جد من حسین برخورداری از بهره دنیوی بود که جز زیان و زبونی از این دنیا آنهم به بدترین حال بهره ای نبرد و چون مراد او در آخرت بود پس از مرگ بیش از حق خویش بلکه باضعاف مضاعف در دنیا و عقبی فایده و ثمر برد همانا جدش با آنکه سید رسولان و خاتم پیمبران است قبر شریفش جز در یک مکان محل زیارت نباشد و قبر حسین در چهار مکان مورد زیارت باشد و در هر سال طایفه ی بزرگی از مسلمانان در دور قبر او در کربلا گرد آیند چنانکه در بیت الحرام گرد آیند و تو خود نیز آنرا زیارت کرده ای و اما قبر دشمن او را در دمشق سنگسار کنند و تو خود نیز سنگسار کرده ای - و در هر سال برای حسین اقامه ی ماتم نموده و اشک ریزی کنند و برای غیر او در تاریخ بشر چنین ماتمی برپا نکرده و بیاد ندارند و هم او بنص

جد خود در نزد پروردگار آقای جوانان اهل بهشت و در فردوس جاوید مخلد و در جنان خلد مؤبد است - پس حسین بحسنین رستگار شده یعنی از هر دو خوبی در دنیا و آخرت کامگار گردیده است.آیا با همه ی اینها باز می توان گفت حق میمیرد؟ و آیا حق حسین مرده است؟ خیر باید گفت حق بیمار شود ولی نمیرد - و ما هم این کلمه را برای تسلی یاوران حق نگوئیم بلکه این گفتار برای افزودن ثبات قدم آزادگان و نیرومند ساختن ترسندگان است تا در اثر این گفتار عدل بر جور غلبه کند و فضیلت بر رذیلت پیشی گیرد و حق بر باطل مستولی شود و حقیقت بر دروغ و زور فرمانروا آید. [صفحه ۲۳] رفیق من که خدایش رحمت کند در جواب این حقگوئی و برهان جز اعتراف و اذعان اظهاری نداشت.سپس گوئیم: حسین نمونه ی اعلای قوت ایمان و شهامت عرب و مثل والای فداکاری در راه این دو بهره مندی و تمتع است و روح بزرگ و ظاهر آن بزرگوار شاد نشود جز آنکه تابعان خود را مقتدی بسیره ی خود بیند و شیعیان خویش را مشایع بطریقه ی خویش بنگرد و همانا ذلت عرب و ذلت اسلام را در دنبال ذلت عرب [۹] علتی نبود جز آنکه آنان خود را دستخوش سرکشان و ستمگران ساختند و به پتیاره های بندگی و شرمندگی دل باختند - و آیا اولاد قرآن و زادگان یعرب بن قحطان را جز بیداری از این خواب گرانبار چاره ایست؟ شاید که خداوند این بیهشان را هوش افزاید و این مردگان را از کفنها برانگیزاند.پس ای پسر دختر پیغمبر خدا،

سلام خدا بر تو باد و چشم عرب و اسلام را بتو روشن کناد - هم سلام خدا بر فرزندان تو که همگی نیکوکاراند و از نهضت تو کاشف اسراراند و خدایشان از تو و امت جد تو بهترین مزد دهاد.بغداد ۱۰ رجب ۱۳۵۶ هجری ۱۵ ایلول۱۹۳۷ میلادیحبیب الله العبیدی مفتی الموصل [صفحه ۲۴]

نهضه الحسین

نهضه الحسین (یا) سلسله ای از حوادث تاریخی در پیرامون قضیه ی جانکاه امام آقای ما حسین بن علی علیهماالسلام که از مصادر موثقه مأخوذ و بطرز اجتماعی جدید و باسلوب فلسفی ممتاز و فرید راه حل وقایع را بدست داده و علل قضایا را مذکور داشته است.تألیف خادم العلم و الدین هبه الدین الحسینی [صفحه ۲۵]

دیباچه ی کتاب

اما بعد الحمد و الصلاهآنچه مرا بتألیف کتاب حاضر برانگیخت غفلتی بود که جمهور مردمان را از تاریخ حرکت حسینی و اسرار و مزایای آن (که هسته ی حرکت جهانیان است) دست داده حتی پاره ای از بیگانگان چون هیجان مردمان و غوغای مسلمانان و تظاهرات عرب و ایرانیان را مینگرند گویند: (مگر چه شده و این شور و غوغا چرا؟ آیا حسین جز مردی که بر خلیفه زمان خویش خروج کرده و کامیاب نشده است آیت دیگری بوده است؟)بلی - در این زودی حسین را خواهیم شناخت و بشناسائی نهضت حسین و معارضین او و علت غائی هر دو فرقه خواهیم پرداخت - این کتاب تمام این مطالب را دربردارد و از محاکمات تاریخی تا نظرات اجتماعی چیزی فرونمی گذارد و آنچه روایت کرده ایم از کتب تاریخی مؤلفه ی قبل از سده ی چهارم هجری است که در زیر از آن ها نامبر میشویم مانند کتابهای:(مروج الذهب) تألیف علی بن الحسین المسعودی متوفی سال ۳۴۵ هجری.(مقاتل الطالبیین) تألیف ابی الفرج علی بن الحسین الاموی - المروانی الاصفهانی که مؤلف (اغانی) نیز میباشد متوفی سال ۳۳۶ ه [صفحه ۲۶] (تاریخ طبری) تألیف محمد بن جریر الطبری متوفی سال ۳۱۰ ه.(الارشاد) تألیف شیخ المفید محمد متوفی سال ۴۱۳ ه.(عقد الفرید) تألیف ابن عبد ربه المغربی

متوفی سال ۳۲۸ ه.(تاریخ ابن قتیبه) معروف به (الامامه و السیاسه) تألیف عبدالله بن مسلم الدینوری متوفی سال ۲۷۶ ه. و کتاب دیگر او معروف به (المعارف).(الاخبار الطوال) تألیف احمد بن داود الدینوری متوفی سال ۲۸۱ ه.(الکافی) تألیف محمد بن یعقوب الکلینی البغدادی متوفی سال ۳۲۸ ه.که با اسلوبی ساده و ممتاز نگاشته شده و از تأمل کنندگان در این کتاب و خوانندگان ماتم آقای ما حسین آرزومندم که با حسن قبول آنرا از من بپذیرند. (هبه الدین الحسینی) [صفحه ۲۷]

نهضت حسینی

بپاخاستن یک تن یا گروهی را بامر مشروعی که مقتضی نظام شرعی یا مصلحت همگانی باشد مانند حرکتی که حسین بن علی [۱۰] علیهماالسلام به آن قیام فرمود نهضت گویند. و حقیقت نهضت هماره در امم و افراد و ازمنه و امکنه سیال و جاری بوده منتها شکل آن متفاوت و در غایات و نیات و کیفیت ظهور و مظاهر مختلف است و تاریخ بشری جز نهضت های افراد بجماعات و حرکات اقوام برای مقاصد و غایات چیز دیگری نیست. چنانکه هنگامی خلیل و نمرود [صفحه ۲۸] و زمانی محمد (ص) و ابوسفیان [۱۱] و روزی علی و معاویه و علی الدوام پیشوایان هدایت را در برابر قائدین جور نهضاتی برپا و از بین تمام نهضتها نهضت حسین را در نفوس مردم شگفتی بیشتری پدیدار گشته آنهم نه تنها از فضائلی که در نهضت او بظهور پیوسته و رزائلی که از معارضین او ناشی شده است بلکه حسین علیه السلام در [صفحه ۲۹] انکار جور و مخالفت با یزید [۱۲] خود را ممثل و معرف احساسات و آراء جمهور مسلمانان قرار داده

[۱۳] و غرضش آشکار نمودن مکنونات خاطر امتی بوده که تحت تأثیر حکام جور و امراء ستمکار واقع و خستگی دل و بستگی دست و دهان به آنان مجال اظهار ما فی الضمیر و ابراز آنچه در قلوبشان مکتوم و مکنون بود نمیداد.در چنین هنگام حسین علیه السلام بجای آنمردم قد مردانگی علم ساخته و در اثبات مرام و مقصد آنها برپاخاست و هر چه در نزد [صفحه ۳۰] او گرامی و در دستش گران و ارزان بشمار می رفت بفدا داد و در راه تحقق آمال خود و امت خویشتن از بذل هر جهد و مجاهدتی که غیر او را طاقت و توان آن نبود دریغ نفرمود و باید گفت که نهضت حسین مظهر اتم حق و رفتار معارضین او مظهر اتم زور صرف بوده بدون اینکه حقیقت یا شبه حقیقت را در کار آنها راهی باشد.

حسین رمز حق و فضیلت است

شگفت نباشد اگر نهضت حسین (ع) مثل اعلای نظایر خود در تاریخ دنیا شمرده شود و شهرت و اهمیت عظیمی را حائز باشد چه قیام کننده ی به آن (حسین) رمز حقیقت و مثال فضیلت است و شأن حق آنستکه مستمر بماند و شأن فضیلت آنکه مشتهر گردد. راستگوئی و درستکاری در نهاد آل علی (ع) بنحوی ثابت بود که جز صدق و راستی چیزی نمیشناختند و بر فطرت حق و درستی بطوری مفطور بودند که سرموئی از آن تخطی نمی نمودند چرا چنین نباشد؟ و حال آنکه بالتحقیق جدشان پیغمبر (ص) درباره پدر آنها علی (ع) فرمود. (علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار) یعنی علی با حق همراه و حق با علی همراه است بهر

طرف که علی بگردد حق نیز با او در گردش آید). علی با منتهای دانائی و توانائی که داشت با دشمنانش تزویر نمی فرمود و با رقیبانش ظاهرسازی نمی نمود. تاریخ زندگانی او مانند تاریخ پسرانش بدین سیره گواه و حس فداکاری (این حس شرافتمندانه) در علی و پسرانش از غرائز طبیعی آنان بوده بویژه در حسین بن علی (ع) که (و ما فی الآباء ترثه الابناء [صفحه ۳۱] یعنی آنچه در پدران است میراث برای پسران است).همچنان که علی (ع) جان خود را چندین بار در معرض فدای از رسول الله (ص) گذاشت پسرش حسین (ع) هم جان خویش را فدای دین رسول الله (ص) و امت او ساخته و در این قیام و فداکاری برای آشکارا نمودن اسرار بنی امیه و حیله گری و سوء نیتی که درباره ی پیغمبر اسلام و دین و نوامیس شریعت او داشتند همت گماشت در قضیه ی حسین (ع) دلائل رسا و واضح و براهین آشکارا و لایحی است که گروه مخالف او قصدشان تشفی خاطر و انتقام و خونخواهی از کشتگان بدر و رفع کینه های دیرینه بود و از بین آنها یزید پر طغیانشان [۱۴] این دعوی را اعلان و در سر سفره ی باده گساری زمانیکه سرشار از نشائه ی دو شراب یکی شراب انگور دیگری شراب فتح و غرور بود بقول ابن الزبعری شاعر عرب [۱۵] تمثل جسته و گفت: [صفحه ۳۲] لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل [۱۶] .و به آن اشعار ابیات دیگری افزوده و سرود:لعبت هاشم بالملک و لا خبر جاء و لا وحی نزل لست من خندف ان لم انتقم [۱۷] . من بنی احمد

ما کان فعل [۱۸] .

حرکاتی که برای اصلاحات ضروری است

اشاره

چون رستگاری هر امتی بدست قائد زمام آن امت و اصلاح حال هر ملتی بسته به صلاح اندیشی پیشوای آن ملت باشد بدترین خیانتها و جنایتها ریاست دادن غیر اهل و سرپرست ساختن مردمان ناجنس بر کارهای آن مردم است و راضی شدن بفناء ملت به راضی شدن بریاست نااهل بر آن ملت در ترازوی عقل برابر است و هر امتی که فاجر بر آن امت امام و خائن بر آنها حاکم گردد نادانان فرمانروا و ترسویان جنگی پیشوای آن باشند انقراضش سریع تر و بناچار باید منقرض گردد. [صفحه ۳۳] بر قائمین صلاح اندیش و دانشمندان اخلاص کیش فرض است که این خطر واضح را برای امت خویش تدارک کرده سنت حق را ترویج و بوسیله ی امر بمعروف و نهی از منکر متجاوز را برای جای خویش نشانده و دست متعدی را کوتاه گردانند.پیغمبر اسلام برای رفع این خطر وخیم از امت خویش تشریع علاجی فرموده و پس از تهدیدات تجاوزکاران و تضمینات نهضت کنندگان امر بمعروف و نهی از منکر را بر عموم امت خویش واجب قرار داد و چنین فرمود: (سید الشهداء عند الله عمی حمزه و رجل خرج علی امام جائر یأمره و ینهاه فقتله [۱۹] یعنی آقای شهیدان در نزد خدا یکی عمویم حمزه و دیگری آنمردی است که بر پیشوای ستمکاری خروج کند و آن ستمکار را بکار نیک امر کند و از کار زشت نهی نماید و در این راه کشته شود) و هم پیمبر فرمود: (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته - یعنی همگان به منزله ی چوپان میباشید و از همگان از حال

رعیتهای شما پرسش خواهد شد و مسئول نیک و بد آنان هستید) و این برای آن فرمود تا کسیکه صلاحیت ندارد بر امتش آقائی و حکمرانی نکند و امر ملت را به تباهی منجر نسازد و کوشش های پیغمبر (ص) و یاران او را بر باد فنا ندهد - این حس شریف تا زمان آقای ما الحسن السبط (ع) در نفوس مسلمین زنده و [صفحه ۳۴] برقرار بود چنانکه روزی اباحفص عمر در خطبه ی خویش بمردم گفت: (ان زغت فقومونی - اگر من از حق منحرف شده و عدول کردم مرا مستقیم گردانید و از انحراف بازدارید) - یکی از حاضرین برپاخواسته و شمشیر خود را بروی عمر باهتزاز آورده گفت: (ان لم تستقم قومناك بالسیف - اگر مستقیم نباشی با شمشیر مستقیمت خواهیم نمود)اما طول حکمرانی و سلطه معاویه و بدعتهائیکه احداث نمود و سنتهائیکه از بین برد [۲۰] و نیکانی را که هلاك ساخت و آزادگانی را که با دم شمشیر و تف آتش و تاب زهر [۲۱] بدیار بقا فرستاد و اموال [صفحه ۳۵] فراوانی که بین وجوه مردم ریزش داد [۲۲] زبانها را لال و گوشها را کر و شمشیرها را در غلاف و دهان و شمشیرها را در غلاف و دهان ها را قفل کرده و دلها را از جاده ی حق و حقیقت خارج و این حس عالی اسلامی در آنها مرده یا نزدیک بمردن شد و چیزی نماند که کسی خود را مسئول ستمی که به برادرش میشود بداند یا در حق محاسبه ی آمرین به آن و معارضه ی با ظالمین به او اقدامی کند.یعنی نزدیک شد که قاعده (قبلوا

یدا تعجزون عن قطعها (ببوسید دستی را که از بریدن آن عاجز میشوید) آیه ی مبارکه ی (فقاتلوا اللتی تبغی حتی تفیئی الی امر الله) [۲۳] را جانشین گردد.

اثرات حرکات حسینی

هرگاه خدای رحمان حسین یعنی آیت حق و رایت عدل و رمز فضیلت و مجسمه ی اخلاص را برنمی انگیخت و او نفس خود را در کفه ای از ترازوی شهامت و [صفحه ۳۶] نفوس امت را در کفه ی دیگر نمی نهاد و کفه ی امت را سنگین تر نمی یافت و بدفاع از عقیدت و حجت و امت و شریعت خویش (بطوریکه برای قربان خود عوض نخواهد و در برابر زحمت خویش مزدی نطلبد و ترس از دشمن یا سرزنش دوست لوای او را در هم نپیچد و طمع بمال یا حب جاه و میل براحت آل یا ترس بر بیچارگی عیال از همت او نکاهد) قیام و نهضت نمی نمود مآل احوال سابق الذکر و راهی که بنی امیه می پیمود جز محو حقیقت باعمال زور و قوت و هدم معنویات باستعمال مادیات نبود و جز انقراض امامان و امت بوسیله انقراض اخلاق و معرفت عاقبت و فرجامی نداشت.از نهضت این حسین تاریخی یعنی این مثل اعلای رجال اصلاح و منقلب کننده ی فرمان و روش طاغی دون ان تأخذه فی الله لومه لائم [۲۴] آثار پرسود و گرانبهائی برای همگان بظهور پیوست که شمه ای از آن این است:اولا - این نهضت عظیم در مردان اصلاح و مخالفان امور منکر و زشت تولید حرکت و برکتی نمود چنانکه پسران زبیر و مختار و پسر اشتر و زید شهید و همنام آن بزرگوار حسین بن علی شهید فخ اقتفاء و اقتداء به حسین السبط (ع) کرده

و تـا عصـر فعلی مـادر ازمنه و امکنه ی مختلفه مردان بی شـماری دنباله ی آن نهضت را گرفته بالاخره آل امیه بآرزوهای خود نرسیدند بلکه جز زیان و خسران ثمری [صفحه ۳۷] ندیدند - گمان بردند که حسین را کشتند و بمردن شخص او شخصیت او را از بین بردنـد و بهلاک او روح و دعوت او را ستردنـد - حاشا حاشا.زنـدگانی حسـین در کشـتن او بود و از هر قطره خونش پیرو حسینی پدیدار شد که بدعوت او نهضت و به نهضت او دعوت نمود.بلی: حسین جز خواننده ی خدائی و سروش حق نبود و نور حق مخفی و نـار خـدا منطفی نشود (و یـابی الله الا ـ ان یتم نوره و یعم ظهوره [۲۵] .ثانیا: احساسات بلند و شـعور ارجمند اسـلامی که در زمـان معاویه مرده یا در شـرف مردن بود بقیام حسـین و مقابله و مقاتله ی او در برابر جور و فجور زنـده شـد و مردم آگاه شدند که هرگاه حب زندگی و خودپرستی و لذت دوستی و ترس بر زیان نسـبت بجاه و عائله برای دین دوسـتان از راه مماشـات با سـتمکاران بجا و سـزا بود حسـین بر این امر تواناتر و سـزاوارتر از غیر خود بود.ولی چون او رعایت این امور را منافی با ایمان و وجدان و مخالف با شـهامت و کرامت دید و از همه چیز دوری گزید نهضت او در قلوب مردمان تجدید روح تـدین صادقـانه ای نموده و در نفوس مؤمنـان عزتی ایجاد کرد که از زیر بار ظلم و سـتم خود را رها و از اینکهماننـد چارپایان بهر طرف سوقشان دهند خلاصی یابند و از دولت آن نهضت

دل هـا و گردن ها از زیر بار زنجیر خودسـران و موهومات تبهکاران رهائی یافت. [صـفحه ۳۸] ثالثا - نهضت حسـینی در عالم اسـلامی هر دسـتی را بـاز و هر قریحـه ای را بـاهتزاز آورده و آنهـا را بفـداکاری و اخلاـص برانگیختـه و برای اجـابت دعـوت کننـدگان حق و اسـتجابت حمایت کنندگان عدل هر صـیحه ای بنوحه پیوسـته و روح صداقت و راسـتگوئی و حس فضـیلت و درست کرداری در سراسر جامعه تجدید گردید.اجمالا آنکه سرچشمه تمام حرکات اجتماعی را که ذکر و خیر آن در ممالک اسـلامی پایدار و به تخفیف علو و سرکشـی سـتمکاران ناله های مسـلمانان را تسکین داده است نهضت حسینی باید شمرد و با این وصف چه خیری مانند این سرچشمه سیال و مثال سایری در دلهای طوایف و اجیال توان یافت.

فضیلت

هر کس را بنگریم دوستدار فضیلت و دشمن رذیلت است مگر اینکه رذیلت فقط در نزد صاحب و دارای رذیلت عزیز است و هرگاه فضایل ماننـد وفاء و سـخاء و صدق و صـفاء و شـجاعت و اباء و علم و عبادت و عفت و زهادت یک بیک شـمرده شود حسـین تـاریخی مظهر تمـام آن هـا و قهرمـان فضـیلت است همچنـانکه معارضـین و مقابلین با او بتمام معنی آئینه ی تمام نمای رزائـل انـد و منکری نمانـده است که نکرده انـد (لاـ یتناهون عن منکر فعلوه) [۲۶] . [صـفحه ۳۹] و کـار زشتی نمانـد که بجا نیاورده اند) - و بهمین سـبب است که نهضت حسین (ع) تمثال حقیقت و عدالت است و قهرمانان این نهضت و داستان برترین مثال و نمونه ی فضیلت میباشند همچنانکه حرکت یزید [۲۷] هم مجسمه ی بطلان و شقاوت است و پهلوان این

حرکت و [صفحه ۴۰] حکـایت بزرگترین مثال و نمونه ی فجور و رذیلت است و همانا جنگ و جـدال آن دو تن جز تمثیل و نمایشـی برای مجـادله ی حق و باطـل نیست و هر چنـد حق را در آغاز یاور کم و با خواری ظاهری توأم است ولی در انجام با فتح و فیروزی همدم و با نصر و افتخار قرین و همقدم است (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۲۸] . [صفحه ۴۱]

موجبات این نهضت

مورخین غرب معارضه ی بنی امیه با اولاد علی (ع) را به زمانهائی دورتر از آنچه مشهور است مرتبط و از موقع جدائی بین بنی هاشم و برادرش عبد شـمس (دو پسـر عبد مناف قرشـی) دانسـته اند - در آن هنگام فقط این معارضه بین دو تن بوده و پس از یکصـد سال بین دو دسـته ی زورمنـد یکی جماعت توحیـد که علمـدار آن مصـطفی (ص) و دیگری گروه شـرک که سلسـله جنبـان های آن ابوسـفیان و ابوجهل و حکم و ولیـد و یازده تن دیگر بودنـد آشـکار گردیـد.نائره ی آتش این پیکار و کشـتار نوزده سـال بین این دو فرقه مشـتعل بود تـا موقعی که مؤمنین را فتـح الهی دست داده و نصـرت خداونـدی کمک کرد و مردم فوج فوج وارد در دین خدا شدند [۲۹] و گروه مشرکین خواهی نخواهی خاموش شد ولی سی و چند سال در دلهای آنها خانه کرده و مترصـد بیرون زدن بود تا مروان در دوره ی فرمانروائی عثمان این اخگر را دوباره برافروخت و عده ای را برای اشـتعال آتش فتنه برانگیخت - در این موقع نگهبان دسته ی هاشمیین علی (ع) یگانه مرد حقیقت و در زمره ی انصار و

یـاران او مهاجرین و بـدریون و پهلوانان مصـر و شـجاعان عراق عرب و عجم بودنـد که شـعار همگی مراعات حق و فضـیلت و حفظ احترام محرمات دین و شـریعت و [صـفحه ۴۲] بـالعکس معارضـین بـا آنهـا معاویه و زیاد بن ابیه و عمرو عاص و مروان حکم و مغیره بن شـعبه وماننـد آنها جماعت دنیا دوسـتان و شـهوت پرسـتان و سـلطنت طلبان و مردمان مکر و خـدعه و طالبان فریب و حیله بودنـد - این گروه در حدود ربع قرن در راه جلب دنیا طلبان و افزایش بر عده ی یاران خود بهر حیله و وسـیله ای چنـگ زده و از هیچگونه فجـایع و کردار زشتی سـرپیچی و خودداری ننموده تـا در اثر عملیـات آنها حق در پرده پنهان و اهل حق فراری و گریزان گشـته و پسـر ابوسـفیان و کسانش در اجرای هر کاری خلاف دین افعال منکری برخوردار شدنـد چنانکه حـتی نمـاز جمعه را هم در غیر روز جمعه برپـا و حـتی زیـاد بن ابیه را بپـدر نامشـروع خـود ملحق و حـتی یزیـد را بجـای خود بخلافت منصوب و.. و.. و... و حتی از ماده قلمداد کردن شتر نر هم دریغ نکرده [۳۰] و با این کارها پنداشتند که حق را کشتند غافل از آنکه الحق حی لا یموت (حقیقت زنده ایست که مردن برای او نیست). [صـفحه ۴۳] در این اوان بود که یزید جور و فجور را سرکشـی کـبر و غرور گردن گیر شـده و از پـدر خود زنـاشوئی و اقـتران بـا ارینب نـامزد عبـدالله بن سـلام را که زنی خداوند زیبائی و جمال بود خواستار گردید.گویند [۳۱] یزید بن معاویه

همواره از زنـان خوشـگل و نیکورو خبرگیری و جسـتجو می نمود تا آنکه شـمه ای از اوصاف ارینب (بضم همزه و فتـح راء و سکون یاء و کسـر نون و سـکون باء) دختر اسحق قرشی که دارای کمال جمال بود نزد او گفتند - یزید به عشق ارینب دلباخته و هوای او را در دل پنهان داشـته منتظر موقعی بود که فرصتی یافته پـدر را از میل خویش آگاه و تزویـج او را خواهان گردد - روزی شـنید که ارینب به پسـر عموی خود عبدالله بن سـلام شوهر کرده و شـنیدن این خبر بر او بسی گران آمده و معاویه را از عشق خود به آن زن بـاخبر ساخته چنین نمایش داد که از این محبت جان بـدر نخواهـد برد و اگر به او نرسـد در آرزو خواهد مرد - پدرش به او نصـیحت داد که راز خود را پوشیده دارد و برای تدارک امر منتظر [صفحه ۴۴] علاج گردد - معاویه برای پیشـرفت مقصود عبدالله بن سـلام را بشام خواسته و در مهمانداری او بسی اکرام نمود و ضمنا اباهریره را بنزد عبدالله فرستاده تا او را بـدامادی معاویه و زناشوئی با خواهر یزیـد ترغیب کند - عبدالله با تمایل معاویه اظهار موافقت کرده و از این بذل توجه و تفقـد او را شـکر و ثنـاء گفت - ابوهریره نزد معـاویه برگشـته وی را از رغبت و پاسـخ مساعـد عبـدالله باخبر ساخت. معاویه به ابوهریره گفت که چون در اقـدام باین کار برای جلب رضای خـدا جلب رضای دخترم در ابتـداست بنزد دخترم شود و او را از قضیه و میل من باین وصلت

آگاه ساز - (معاویه قبلا دختر را دیـده و دسـتور جوابیکه به ابوهریره باید داده شود و به او داد) - چون ابوهریره نزد دختر آمد و مقاله ی پـدر به او باز گفت و از محاسن و خوبی های عبـدالله بن سـلام پاره ای بزبان آورد دختر معاویه چنین پاسـخ داد که هرگاه عبدالله را زنی مانند (ارینب) نمی بود مرا از اطاعت فرمان پدر سرپیچی نبود ولی چون زنان را از رقیب (هوو) خود زیان هائی است که شاید موجب غضب خدا و سـخط پدرم گردد با وجود ارینب این وصـلت مقدور نیست - ابوهریره بیرون شده و بنزد عبـدالله بن سـلام رفته و گفتـار دختر معـاویه را به او بـازگفت و در نتیجه رأیشـان بر طلاق ارینب قرار گرفته و عبـدالله بن سلام بطمع دامادی معاویه و امید بشرکت در جلالت سلطنت او ارینب را طلاق گفت.معاویه چون بطلاق ارینب مطمئن گردید ابوهریره را بجانب ارینب روانه ساخت تا او را از قضـیه ی طلاق شوهر با خبر کرده و برای یزیـد بهر مبلغی که مایل است او را خواستگاری و کابین کند عبدالله سلام مدتی در شام معطل گردید و بامید کابین دختر معاویه از او مطالبه ی ایفای بعهد را می نمود و معـاویه بر مسـامحه می افزود تا [صـفحه ۴۵] آنکه عبـدالله از گفتار نامزد جدیـد چنین شـنید که از پـذیرش زناشوئی با عبدالله اظهار کراهت کرده و گفته است: «چگونه من زن کسی شوم که دختر عموی خود را با آنکه در مال و جمال و کمال و شرف نظیر و همتائی نداشت رها نمود بر چنین کس رها کردن زن تازه نیز دشوار

نخواهد بود».بشنیدن این خبر حیله ی معاویه از پرده بیرون و کید او آشکار گردید و همگان دانستند که قصد معاویه پس از نومیدی عبدالله تزویج ارینب برای فرزند خود یزید بوده است و عبدالله نیز با دیدن این حال و شنیدن این مقال با حالت نوان و دل سوزان اسفناک و غضبان از شام گریزان شد.اما ابوهریره در ورود بمدینه و قبل از ملاقات با ارینب در بین راه بحسین (ع) برخورده و به او سلام گفت آن حضرت سبب آمدن از شام را از او بخواست او در پاسخ شرح قضیه را نقل نمود و آنجناب را از قضیه باخبر ساخت - حسین (ع) او را بخدا سوگند داد که در ملاقات با ارینب از ایشان هم یادی کند و شاید رضایت او را بمزاوجت با حسین جلب نماید - ابوهریره نیز پذیرفته و بخانه ارینب رهسپار شده او را از طلاق گفتن شوهرش عبدالله آگهی داد ارینب گریان شده استرجاع کرد [۳۲] - ابوهریره زبان بنصیحت و دلداری او گشوده گفت تو زیانی نبرده ای زیرا بهتر از عبدالله بن سلام کسانی مانند یزید بن معاویه و حسین بن علی وصلت با تو را خواهانند و ترا بحال هر دوی آنها در بین تمام مردان شناسائی کاملی است و به از آن دو در کجا توانی یافت و هر دو تن مایلند که بهر اندازه بخواهی در کابین تو بذل مال کنند - ارینب در اختیار یکی از دو طالب مزبور [صفحه ۴۶] امر را به ابوهریره واگذار کرده و گفت: ترا بهترین مشاور خود میدانم هریک را بصلاح من است برای من

برگزین - ابوهریره در جواب گفت:«من هیچ دهانی را بر دهانی که پیغمبر خدا (ص) بوسیده» «برنمیگزینم و اگر بزنی حسین (ع) در آئی لب خود را بر لبهائی» «خواهی نهاد که پیمبر بر آنجا لب نهاده است»ارینب گفت:«من هم جز حسین بن علی کس دیگر را بشوهری برنخواهم»«گزید چه او ریحانه ی پیمبر و آقای جوانان اهل بهشت است»و با این مقدمه بعقد حسین (ع) در آمد چون خبر بمعاویه رسید شدیدا بخشم اندر شده و رو بزن یزید کرده گفتانعمی ام خالد رب ساع لقاعد [۳۳] .یزید را بر حسین بن علی (ع) از این پیش آمد کینه ای افزود که مزیدی برای آن نبود - اما عبدالله بن سلام را گرانی امر سبک شده و اندوهش تسکین یافت و بطرف حسین (ع) روان گشته و از او درخواست کرد که به ارینب بگوید تا امانتی را که در موقع حرکت بسمت شام نزد او سپرده و ما حصل دارائی او در دنیا بود [صفحه ۴۷] به او برگرداند - حسین علیه السلام نزد ارینب شده از طلب شوهر سابقش او را با خبر ساخت ارینب بصدق اظهار عبدالله گواهی داده و بدره های سر بمهری که نزد او سپرده بود بدر آورد حسین (ع) عبدالله را بدرون خانه خواسته و گفت امانتی که بدست خود به ارینب سپرده ای همچنان از همان دست بازگیر. عبدالله چون بدرون خانه شد بگریست و ارینب نیز با او گریان شده و سپردها را سالما به او پس داد سپس حسین علیه السلام رو به آنها کرده فرمود بدانسان که سابقا بوده اید برگردید زیرا من خدا را گواه می گیرم که او را

طلاق گفته ام و تا بحال در خانه او وارد نشده و به او دستی نزده ام و او را بخانه ی خود و تحت نکاح خویش وارد نساختم مگر اینکه از شر یزید و مکر پدرش نگهداری کرده باشم و اینک دست او را بگیر و هر دو بهر جا که خواهید بروید - آن دو تن چون این بشنیدند مدتی از وجد و شعف بگریستند و ارینب خواست که مهریه ی خویش را به آقای خود حسین برگرداند حسین علیه السلام آنرا هم بخودش بخشیده فرمود: من آنچه را از خدای تعالی امیدوارم از این پول برای من بهتر است و لذا از راه احسان و کرم چیزی از او باز نستد.بلی سجیت و فضیلت و شرافتخواهی حسین خود را (پس از آنکه پی برد که یزید در پی دریدن پرده ی حرمات و نوامیس حق است و دانست که از سجایای پدر او تبدیل آثار جد خود و بر همزدن بزرگی و مجد او است) وادار بنگهداری عرض و ناموس عبدالله از عدو الله نمود و همین سبب شد که یزید کینه ی او را در دل پنهان سازد و در آینده ی زمان بر او و عترتش بیش از گذشته بتازد. [صفحه ۴۸] تمام این خاطره ها حسین شرف را بابزار این انقلاب و اثر تاریخی که در آسمان فضائل مانند کواکب تابان درخشان است برانگیخت و عملیات حسین (ع) در نهاد عرب و خواهندگان شرافت و خوانندگان بمکارم اخلاق اثرات نیک خود را باقی گذاشت همچنانکه در یزید آتشهای کینه ی دیرینه برافروخت و چون دنیا بکام و روزگار بر وفق مرام او شد و جمهور دنیاطلبان از جمله

عبیدالله بن زیاد بدور او گرد آمدند بلادرنگ بر انتقام شدید از حسین فضیلت مصمم گشت و برای تفرقه دودمان عترت همت گماشت.

آغاز داستان حسین

هر کس در قضیه ی حسین (ع) کتابی نگاشته سررشته ی آنرا از میانه های آن یعنی از هنگام بیعت گرفتن برای یزید بدست گرفته و حال آنکه شروع قضیه (چنانکه ذکر شد) از زمان ابی سفیان و محمد (ص) و اگر جلوتر برویم از اوان هاشم [۳۴] و عبد شمس سرچشمه یافته است. [صفحه ۴۹] چون ابوسفیان جد یزید نهضت و قیام محمد (ص) جد حسین (ع) را در مکه در سال ۶۱۰ میلادی نگریست و دید که آن حضرت عرب را بتوحید معبود و اتحاد در اطاعت واجب الوجود میخواند پنداشت که این دعوت بزودی بزرگواری و ریاست عبد شمس را نابود و برای بنی هاشم [۳۵] پایه ی بنای خاندان محکم و پرجلالتی خواهد گذاشت که این اساس بر سر عموم ناس سایه ی پردامنه ای خواهد افراشت از این جهت با تمام قوای خویش بر معارضه ی با آن حضرت و اهانت او و پراکندن یاران وی و برانگیختن قبایل بر جنگ و جدال او همت گماشت و در مقاومت با پیغمبر (ص) کرد آنچه کرد و در جنگهای بدر و حنین و احزاب و محاربه ی با آن حضرت شد آنچه شد و بالاخره این دو تن دو مثال و دو نمونه ی حق و باطل شدند و کار محمد (ص) بالا گرفت و اشاعه و انتشارش بحدی قوت یافت که حزب ابی سفیان آخرین تیری که در ترکش داشت رها کرد و به نشانه نرسید (یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و

لو کره الکافرون [۳۶] . [صفحه ۵۰] بدین جهت که خداوند سبحان بفتح مکه فتح مبینی نصیب پیمبر خود نمود و بغلبه ی بر قریش او را به نصر عزیزی بهره مند فرمود. حرکات سفیانیان ظاهرا خاتمه یافت اما در باطن این طایفه ی شکست خورده ی زیان برده شب و روز را بکار بود و بتلافی خسران و برگردانیدن دوره ی ریاست و سلطان خود تلاش می نمود و در پرده و پنهان تر از حرکت مور در شب دیجور به ترسیم نقشه و قیام بحرکت در دایره ی وسیعتری سعی و مجاهده داشت تا آنکه پیغمبر (ص) بدار باقی رحلت فرمود و حزب سفیانی نفسی براحتی کشیده و ابوسفیان را فرصتی بدست آمده برای اعاده ی مجد و بزرگی خویش بر جدیت بیفزود.بلی محمد (ص) بلقای پروردگار خود پیوست و ابوسفیان زنده بود و ناله هائی که بر اطراف جنازه ی سید هاشمی برمیخاست می شنود ولی هنوز قدرت بر اظهار مطلبی نمی نمود.عباس (رض) عموی پیغمبر (ص) که رفیق صدیق ابوسفیان و در جاهلیت و اسلام از رفتار و کردار و نیات او آگهی داشت در هنگامیکه علی علیه السلام مشغول بغسل جنازه ی پیغمبر (ص) بود رو به پسر برادر کرده بعلی (ع) گفت: دست خود را ده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی پیغمبر با پسر عموی آن حضرت مبایعت نمود - دیگر هیچکس را مجال مخالفت با تو نماند ولی عباس از برادرزاده ی خود جوابی جز این عبارت نشنید که فرمود: (یا عم اولها غیری - یعنی ای عمو آیا غیر از منی برای خلافت [صفحه ۵۱] سزاوار نمیباشد [۳۷] اما متأسفانه پیش از اینکه بدن مبارک پیغمبر

(ص) بخاک سپرده شود در پیرامون خلافت او بین مهاجر و انصار اختلاف افتاد و چه بسا که در ظهور این اختلاف و افروختن آتش نفاق و خلاف دست سفیانیان بکار و سعایت و فتنه ی آنان در آن بی مداخله نبود.

حرکات ابوسفیان

میدانیم که چون مهاجر و انصار (منا امیر و منکم امیر) گفتند ابوسفیان از هیچیک آن دو نبود تا پیش خود حسابی کرده و خود را جزو جمع یکی از طرفین قرار دهد لذا چنین پندار کرد که بضعیفترین دسته یعنی حزب علی (ع) بپیوندند و برای ایجا موازنه ی در قواء این رویه را بمقصد خویش نزدیکتر دیده در موقعی که علی (ع) از مهاجر و انصار یاوری می جست نزد آن حضرت آمده و به او گفت: «لو شئت ملأـ تهالك خيلا و رجالا - اگر مایل باشی مدینه را برای یاری تو پر از سواره و پیاده نمایم»علی علیه السلام اگر مانند دیگران بمواعید بی پا فریفته شده و فریب میخورد این گفتار ابی سفیان را مغتنم میشمرد ولی امام بسوء قصد او پی برده دانست که میخواهد (از آب گل آلوده ماهی بگیرد) و بنابراین او را برد و امتناع پاسخ داده چنین فرمود: [صفحه ۵۲] «مه یا أباسفیان اجاهلیه واسلاما» یعنی خاموش ای اباسفیان تو در هر دوره ی زندگانی خود چه از عهد جاهلیت و چه در عهد اسلام منتظر پیش آمدهای بدی برای دین محمد (ص) بوده ای و از کلام ابوسفیان سوء مرام او را بفراست دریافته و استنباط فرمود که از اطرافیان پیغمبر (ص) مترقب اختلاف است که فرصتی یافته با کمک جنبه ی ضعیف یا برابر شدن طرفین خلاف مدینه ی رسول (ص) و

پای تخت اسلامی را منهدم سازد و قشونی را هم که نام میبرد جز مشتی از متمردین عرب و مردمان بادیه نشین نیستند و چون این گروه ورود در پایتخت توحید کنند چون مردم تازه مسلمانند در عرب نفاق شدیدی تولید و مبادی جاهلیت تجدید و دسته ارتجاعیون قوی و گروه موحدین زبون شده جمعیت توانا حزب ناتوانرا خارج سازند و آیه ی مبارکه ی و یخرجن الا عز منها الاذل مصداق پیدا نماید چون علی (ع) مرد حق و قهرمان ایمان بود و دیانت و مصالح عمومی را در راه منفعت شخصی و شهوت نفسانی و گرفتن انتقام از دشمن خود فدا نمیساخت لذا ابوسفیان را جدا رد کرده و با عدم قبول از نزد خویش براند و این شرح بلکه بیش از آن را در بیانات ابوسفیان مطالعه میفرمود چون ابوسفیان دانست که علی (ع) فریب نمیخورد و در مداخله ی بیگانگان با برادران مسلمان خود دست داده و هر چند که با آنها ضد و آنها با او بد باشند برای حفظ بیضه ی دین با مسلمین متحد خواهد بود از گفته ی خویشتن پشیمان گشته پیش از آنکه طرفین دچار زیان شوند و مرکز اجتماعی او از دست برود بطرف دسته ی غالب شتافته و خود را بانان وابست [صفحه ۵۳] و برای بروز معنویان و مقاصد خود منتظر زمان مقتضی نشست و مترصد روزگاری شد که درخت خشک بنی امیه دوباره سبز و بارور گردیده معاویه امیر شام شود و سلطنت عبد شمس بازگشت نماید لذا پس از آنکه معاویه از بین آنها برجسته شد و اجرای نیات نیاکان خود و مخصوصا پدرش (که در این زمان

مانند معلمی با او بود) بعهده گرفت چون می دانست علی یگانه سرچشمه ی سیال وحی مصطفی (ص) و دشمن توانای بنی امیه و ستون محکم خاندان بنی هاشم و مرکز پرقوت باطل کننده ی حرکت سفیانیه است و علی و پدرش همان کسانند که در هنگام بی یاری محمد (ص) تنها یاور او بوده و حتی در لیله المبیت بر بستر پیغمبر خفته و جان خود را فدا داده و به هجرت پیغمبر نقشه ی قریش را خراب و بر آنچه همت گماشته بودند شکست وارد نمود و می دانست که علی کشنده ی سرکردگان قریش و شکننده ی ارکان احزاب آنها در بدر و غیر آن بوده و اگر علی نبود در بدر و حنین و سایر جنگها جان رسول الله (ص) در مخاطره بود و اگر علی نبود در روز خندق ظفر و غلبه ی عمرو بن عبدود بر اهالی مدینه حتمی بود و علی بود که در منظره ی عمومی و در حضور مردمان متعصب با کمال ثبات و منتهای قوه قلب بخواندن سوره ی برآئه اقدام و دلهای اهل مکه را به روی مصطفی (ص) گشوده نمود و جز او کسی را از مسلمین یارای قیام بچنین اقدامی نبود و علاوه بر اینها در مواقف و مراتب مهمه ی دیگری تمام مکاید و حیله های بنی امیه را بی اثر ساخته و سینه های این طایفه مانند دیگی بر آتش سوزان بر این مرد ایمان جوشان بود [صفحه ۵۴] بدین جهات معاویه تنها علی (ع) را از بین مسلمانان نشانه ی تیرهای سهمناک و مورد حملات بیباکانه ی خویشتن قرار داد

معاویه و تعقیبات او

معاوه و گروه او هماره دشمنی علی و یاران وی را پیشنهاد خاطر ساخته و در روزگار

جنگهای بصره و صفین و نهروان که علی (ع) در همه آنها فاتح شده بود آنچه شد و این پیکارها برای معاویه جز کینه نیفزود بلکه موجد دشمنیهای پی در پی دیگری گردیدمعاویه بمکر و حیله خود را معروف بحلم و بردباری ساخته ولی درباره ی علی (ع) و خاصان او حلیم نبود و چون در سال ۴۰ هجری امیرالمؤمنین در محراب عبادت و بحال سجود با شمشیر پسر ملجم خارجی بعالم شهود رو نمود و این شبح هولناك که در خواب و خلوت معاویه را دچار بیم و خشیت داشت از پیش چشمان او دور شد از این مرگ جانکاه عزم و اراده ی پسر ابوسفیان استوار گشته و بیشتر از مردمانیکه تا علی زنده بود مرهون صفات سجیه و علوم عالیه ی او بوده و یا از بیم صوت و صلابت و صیت شجاعت و سماحت او مطیع و منقاد وی شده بودند بسمت معاویه رو نموده و بدور او گرد آمدند چه تا علی حیات داشت در اثر اخبار مشهوره و زیادی که از پیغمبر (ص) درباره ی علی شنیده بودند و با آنچه درباره ی غیر او از آنحضرت رسیده بود قابل مقایسه نبود و همچنین خدماتی که علی (ع) باسلام نموده مجال گفتگو و انکار برای کسی باقی [صفحه ۵۵] نمیگذاشت و طول مدت حکومت معاویه و بازارگرمی مأمورین فعال و بخشش اموالیکه می نمود در مردم مؤثر نبود ولی بمحض رحلت علی (ع) مانع مفقود و مقتضی موجود و معاویه به پیشرفت مقاصد خویش کامیات گردید عوامل نامبرده و غیر آنها دائره ی نفوذ را بر حسن بن علی علیهماالسلام پسر و جانشین آن

بزرگوار تنگ و بر عکس میدان جولان را بر معاویه و حزب او گشاده ساخت و پس از وفات علی (ع) در صدد کشیدن انتقام برآمده سب او را در منابر و معابر و زبانها و کتابها امر داد و برای محو آثار مجد و جلالت بنی هاشم دشنام برئیس و بزرگ آنها را وسیله ی حیله قرار داد چنانکه ابن عباس (رض) گفت: «انهم یریدون بسب علی سب رسول الله (ص) - یعنی این جماعت بدشنام علی مقصودشان دشنام برسول خدا (ص) است» و بااینهم اکتفا و قناعت نکرده خاصان علی را بانواع قهر و بخورانیدن زهر از بین برده و میگفت: «ان لله جنودا من عسل - یعنی خداوند را لشکری از عسل بسم آمیخته برای دشمنان خود میباشد» [۳۸] .خلاصه آنکه فقط دامنه ی حلم معاویه بطرف اصحاب علی (ع) و پسرانش گسترده نشد بلکه آتش خشم او هر روزه افزونتر و بالاخره زهر جانگزائی برای همخوابه ی امام حسن سبط (ع) فرستاده و بفریب وعده ی زناشوئی با یزید او را وادار بکشتن دومین امام نمود. [صفحه ۵۶]

تاثرات روحی حسین

در اینجا جا دارد که ما حالت روحی حسین یعنی آنکسی که در جنب دوستی برادر عزیزش فانی بود بنظر آورده و بدقت بنگریم که آیا با دیدن پاره های احشاء درونی برادر که به زهر معاویه در طشت ریخت و جنازه ی او از زیارت جدش (ص) با آنکه هر دو ریحانه ی رسول خدا بودند بدسیسه ی مروان ممنوع گردید و با شنیدن دشنامهائیکه بپدر و برادر او در معابر میدادند و شکایاتی که اصحاب پدرش از صدمات وارده ی بخود نزد او میآوردند و با مشاهده ی برهم خوردن پیمانهای

شریفه و از بین رفته شعائر اسلام و تبدیل سنت های جدش به بدعت ها و تحویل اسلام از روح دینی و علمی و جهانی بروح قومیت و پادشاهی و حکمرانی و تمهید اساس برای برگشت بدوره ی جاهلیت علاوه بر آنچه در بین معاویه و علی (ع) در جنگها و فتنه ها وقوع یافته و معاویه بسبب اغراض شخصی برای شکستن بازوی دین و گسستن رشته ی مسلمین فراهم ساخته بود و همچنین بیادآوردن آنچه بر جدش مصطفی (ص) در اثنای بعثت و بعد از هجرت از گروه سفیانی رسیده بود بر قلب پاک حسین چه وارد می شد؟آیا با نگریستن تمام این امور و پیش آمدها قلب حسین دفتری پر از درد و ألم نباشد و در سینه ی حسین آتش فشان شدیدی مشرف بر انفجار از این همه جور و ستم تولید نگردد؟ [صفحه ۵۷] حقا اگر وصیت در دنبال وصیت از جد و پدر و برادر و خاصان پدرش راجع بصبر نبود حسین شهامت در مقابل این همه جفاکاری تن در نمیداد و بدین همه ناملایمات و خطاکاری شکیبا نمی شد زیرا الصبر امر من الصبر. [۳۹] .

آیا چگونه حسین بیعت کند

بخدا قسم بسی غریب و شگفت آور است که: یزید معروف و مشهور به تبهکاری و فجور پیراهن خلافت مانند محمد [ص] پیغمبری را که برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شده دربرکند و مانند حسین بن علی [ع] پسر و حبیب این پیغمبر هم زنده باشد!یزید با آنکه بحالت روحی حسین دانا بود و سینه ی حسین [ع] را مانند آتش فشانی قریب الانفجار میدید بسکوت و سکون او با وجود این همه تأثرات و ناملایمات قانع نشده و بالاتر از همه میخواست که

حسـین بخلافت او هم نسـبت برسول خدا (ص) اعتراف کند - آیا چنین امری از محالات شـمرده نمی شد؟!اعتراف حسین (ع) بخلافت یزید عبارت از این بود که حسین حسین نیست - یعنی حسین بقبول بیعت یزید باید دین جدش و تمام احساسات نیکو و گرامی عرب و تمام حقوق مسـلمین و کلیه ی آرزوهای قوم خود را برای خشـنودی یزیـد بفروشـد و این مطلب برای حسـین فضـیلت و هر قهرمـان فضائلی ممتنع و محال است - بعبارت دیگر [صـفحه ۵۸] اگر حسـین بیعت یزیـد تن میداد معنی آن این بود که حسـین بـبرابر بودن فضـیلت و رذیلت و یکسـان بودن عـدل و ظلم و یگـانگی حق و باطـل و یکی بودن نور و ظلمت و اتحاد علم و جهل اعتراف کرده و سـبک و سنگین را در ترازوی عمل مساوی دانسته باشد.آیا پس از تمام این کیفیات سکوت و سـکون مانند حسـین کسـی جایز است؟ زنهار زنهار!!پاره ای از سـبک مغزان چنین پنداشته اند که اگر حسین (ع) از راه تقیه دست بیعت به یزیـد میـداد بـدین وسـیله از شـر بنی امیه رهـا و از مکر آنـان آسوده می شـد حرمتش محفوظ و خونش مصون میمانـد ولی این پنـدار پنـداری بیمورد و خطـا و وهمی دور و بیجا است زیرا:یزیـد متجاهر بفسق را با معاویه ی مکار ظاهرساز محافظه کار مقایسه نتوان کرد و بیعت ماننـد حسـین وجودی بماننـد یزیـد جابر و عنودی بظاهر شـریعت هم جایز نبود و بهمین جهت سـعد بن ابی وقاص و عبـدالرحمن بن ابی بکر و عبـدالله بن عمر و عبـدالله بن زبیر نیز بر معاویه در باب ولایت عهد یزید اعتراض کرده و تا زنده بودند

از بیعت او انکار و امتناع نمودند و البته آقای ما حسین [ع] باین امتناع و انکار سزاوارتر بود - و با صرف نظر و چشم پوشی از تکلیف شرعی و توجه بجهت دیگری غیر از ظواهر کتاب و سنت گوئیم:امعان نظر دقیق و کنجکاوی در مدارک وثیق تاریخی و کتب معتبره بما ثابت میکند که آقای ما حسین (ع) یقین داشت [صفحه ۵۹] دشمنی بنی امیه نسبت به او برای تشفی قلب خودشان حتما مستلزم کشتن او است [خواه بیعت کند و خواه نکند] و در جاهای بی شمار تصریح می نمود که اگر در سوراخ جانوران هم برود بنی امیه دست از او نکشیده او را بیرون کشیده و خواهند کشت چنانکه در بطن عقبه (یکی از منازل بین راه) به عکرمی فرمود:«لیس یخفی علی الرأی و لکنهم لا یدعونی حتی یخرجوا هذه لعلقه من جوفی - مطلب بر من پوشیده نیست ولی این گروه مرا دعوت نمیکنند مگر اینکه این خون بسته را از درون من بیرون کشند [کنایه از اینکه مرا بکشند]» و نیز ابن زیاد نیت تشفی از کشتن حسین (ع) را در نامه ای که به ابن سعد نوشت تأکید نموده و چنین نگاشت: «حل بین الحسین واصحابه و بین الماء فلا یذوقوا منه قطره کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن عفان - یعنی بین حسین و اصحابش و بین آب فاصله قرار ده و از آن قطره ای به آنها نچشان همچنانکه با پرهیزکار پاکدل عثمان بن عفان معامله شد» و نیز یزید قصد انتقام را در این شعر ظاهر ساخت:لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل از خندف نباشم اگر از کرده های

بنی هاشم انتقام نکشم.» پسر پیغمبر (ص) تصمیم آل حرب را بانتقام از آل علی دانا بود و می دانست که هر چند آل علی بظاهر مسالمت و اطاعت آنها کنند و هر چند که آل حرب بدادن امان و ایمان ظاهرسازی نمایند. خیال انتقام از مغز آنها بیرون نخواهد شد خدعه ی پسر زیاد به پسر عمش مسلم که پس از دادن امان و گرفتن سلاح معذلک بکشتنش [صفحه ۶۰] همت گماشت و همچنین مکری که معاویه با برادرش حسن (ع) بکار برده و پس از مصالحه و مصافحه و فرود آمدن از مقر خلافت باز او را بزهر بیداد بکشت این علم امام را تأیید و این یقین حسین (ع) را ثابت می نمود - آیا پسر پیغمبر (ص) پس از تمام این مطالب باز آزمایش کند و تجربه شده را تجربه نماید؟ حاشا! پس حسین خواه بیعت کند خود را کشته میدید و خواه بیعت نکند خود را کشته میدید. لکن اگر بیعت می نمود باید با وجود کشته شدن مجد خویش و آثار جد خویش را نیز بکشتن دهد و اگر بیعت نکند با یک مرتبه مردن در آرزوهای خویشتن و شعائر دین و شرافت جاوید را زندگی جاودان بخشد.

بیعت به یزید

هوای ملک و دولت برای معاویه بی ابر و صاف گردید قریب چهل سال حکمرانی نمود. روزگار هم برای کمتر کسی این گونه مسامحه و مساعدت نشان داده و او در خلال این مدت شب و روز بکار بود و در عملیات خود قصور و فتوری نمی نمود. به بخشش مال و اعمال شیطنت و دهاء بر هواخواهان خود میافزود و طرفداران خویش را اکرام می نمود

و بدینوسیله بر هر کس که خواست غالب شد و اشخاص زرنگ و عیار و تردست و مکار مانند زیاد و عمرو بن العاص و مغیره را استمالت کرده و به سمت هواهای نفسانی خود جلب نمود تا رشته های طرفدارانش در اطراف [صفحه ۶۱] گسترده دامنه ی مقاصدش بهمه جا کشیده و منبسط گردید و حتی آل هاشم نیز باطاعتش سر تسلیم و تمکین نهادند ولی در عین حال دوام این شئون و بقای این بزرگواری آرزوی این مرد بود و برقراری این جلالت را برای خاندان و جانشین خود در نظر داشت و چون دانسته بود که سلطنت او موقت و قسری است و امر اجباری و اکراهی نیز ناپایدار است و از انقلاب امور هم پس از مرگ خود برای اولاد خویش وبالاخص یزید که مورد نفرت و بدآمد جمهور بود بیم داشت بویژه چون اقدم و اولای از یزید هم در بین مردم وجود داشت این خیالات خاطر او را راحت نمیگذاشت - لذا بدین مصمم شد که تا زنده است ملک را در خاندان خویش موروثی و پایدار کند.بنابراین پس از آنکه سختی ها را آسان و جاده ها را کوبید و راه ها را برای ابراز مکنونات خود هموار نمود در حیات خود [۴۰] . [صفحه ۶۲] برای یزید از تمام مردم بیعت گرفت و جز جماعتی که از بیعت یزید تن زدند بقیه سر تمکین نهادند و معاویه درضمن این گرفتن بیعت مخالفین خود را نیز آزمود و سپس به پسر خود یزید سفارش داد که نسبت باشخاص مزبور هر چند پس از مرگ او هم با او بیعت نکنند نظر بدی

نگیرد و پیرامون تعرض به آنها نگردد و سر این تدبیر داهیه ی قریش و معاویه پر طیش این بود که می دانست پاره ای از این گروه مردمانی ضعیف النفس اند و سابقه ی کینه و بغضی با او ندارند - اما نسبت بحسین که نفس پر شهامت پدرش علی (ع) در کالبد او بود از تعرض به او بر خاندان امیه بیمناك و میترسید که اگر او بر ضد یزید قیام کند حجاز و عراق عرب و عجم نیز با او قیام کنند و در موقعی بر یزید بتازند که برای کمک به او معاویه و عمر و عاصی موجود نباشند ولی چون حسین را مرد صاحب فضایل و شرافتمندی می دانست چنین می پنداشت که هرگاه بمدارات با او بگذراند و بمیل او رفتار کند حسین (ع) بحالت سکوت و سکون خواهد گذرانید و آسیبی از طرف او به یزید نخواهد رسید اما پسر زبیر چون مردی سلحشور بود با دشمنان بجنگ و با رقیبان بحیله و نیرنگ میگذرانید و مانند پدرش به بخل مشهور و هیچکس در او آرزو و طمعی نداشت یعنی نه دشمن از او ایمن و نه دوست به او امیدوار می شد معاویه دشمنی با او را مهم نشمرد و از او متوقع محذور و زحمتی نبود لکن یزید باین وصیت عمل نکرد زیرا او مردی مترف و مسرف بود و همواره زندگانی خود را به باده گساری و شرابخواری و عیاشی و نخجیربازی میگذرانید و مربای بچنین تربیتی البته جز پرستش هواهای نفسانی و [صفحه ۶۳] مستی از باده ی غرور و شهوت رانی کاری ندارد و مردان سالخورده و مردمان بزرگ

و ذیقدر را محترم نشمرده بدین آئین بی علاقه و به میل عموم و جمهور وقعی نمیگذارد.بنابراین بمحض آنکه معاویه زندگانی را بـدرود گفت متوالیا احکامی از یزید به پسر عمش ولید والی مدینه صادر شد که از عموم مردم مدینه و بالاخص از حسـین (ع) و پسـر زبیر بیعت گیرد. ولیـد چون بـدسابقگی یزیـد و نیکنامی اشـخاص نامبرده در نزد مسـلمانان و مخصوصا اهل حجاز آگـاه بود فرمانهـای یزیـد را به حزم و احتیـاط تلقی کرده سیاسـتش چنین تقاضـی کرد که قبلا ـ با این اشـخاص بطور دوسـتانه موضوع را ابلاغ و بدوا بسـلامت روی و مدارات موافقت آنها را جلب و سـپس از مردم در مسجد مدینه برای یزید بنام خلافت بیعت گیرد - لذا نزد حسـین (ع) و پسر زبیر کس فرستاده و آنها را به منزل خود خواند. حسین (ع) دعوت او را اجابت کرده و دسـته ای از خویشان خود را هم بهمراه برد ولی آنها بدرون خانه نرفتند. ولید تا صحن خانه او را استقبال نمود و مروان [۴۱] با حالت [صفحه ۶۴] دگرگون بجای خویش نشسـته و مکنونات خاطرش از سـیمای خشمگین او هویدا بود.ولید بدوا خبر مرگ معـاویه را داده و حسـین علیه السـلام استرجـاع [۴۲] فرمـود سـپس ولیـد چنین بیـان کرد: [صـفحه ۶۵] «یزیـد بیعـت گرفتن از حضرتت را به من تکلیف کرده رأی شما در این باب چیست؟» حسین (ع) در پاسخ فرمود: «بیعت مثل منی برای مثل یزید بهتر اینست که آشکارا و در ملاء عام صورت گیرد و مناسب این است که این امر را برای موقع اجتماع مردم در مسجد بگذاری» - ولید به

نرمی و مساهله مسئول او را اجابت نمود ولی مروان آب صافی صلح و سلامت را کدر و گل آلوده ساخت و گفت: «ای امیر تا از حسین بیعت نگیری او را رها نکنی که چون از نزد تو بیرون رود به او دست نیابی، چه او از تو تواناتر و تو از او ناتوان تری در اینجا بزندانش کن تا بیعت کند و اگر نکند گردنش را بزن» - حسین مجد و جلالت چون این بشنید برپا جسته و بطرف مروان بانگ برداشته فرمود: «ای پسر زن کبودچشم آیا تو و یا او مرا توانید کشت؟ بخدا قسم دروغ میگوئی و پستی فطرت خود را عیان میسازی» این بگفت و با بنی هاشم به خانه ی خود برگشت.ولید و مروان هر دو در طلب فروتنی و تمکین حسین نسبت به یزید برآمدند ولی این یک به سیاست و آن یک به تهدید - چه ولید بحال حسین (ع) عارف بود و میخواست که هر چند در پنهانی باشد از زبان حسین کلمه ی قبول را بدزدد و می دانست که او جوانمرد و راستگو و درست کردار است و چون کلمه ای بگوید بر سر آن پایدار است و مردی دو زبان نیست که آشکارا و پنهانش فرقی کند مردی دو رو نباشد که حضور و غیابش تفاوتی نماید.اما مروان گویا باین نکته پی برده بود که چون مسلمانان در مسجد پیغمبر بین قبر و منبرش گرد آیند و ریحانه ی پیغمبر و بنی هاشم [صفحه ۶۶] بر سر پا و اولاد مهاجر و انصار نشسته باشند بسب تأثیرات حسی و معنوی کار بسود حسین و زیان یزید منجر یعنی مردم بحسین

بیعت کرده و از بیعت یزید سرپیچی خواهند نمود بالجمله امری را که ولید به آن ابرام و اصرار داشت مروان نقض و انکار می نمود و بواسطه ی نبودن وسایل نشر اخبار و مراقبت والی مزبور خبر بخارج مدینه منتشر نمی شد. اما حسین (ع) یقین داشت که مروان یزید را از قضیه آگاه و او را بعزل والی یا والی را بجنگ با حسین و کسانش وادار خواهد ساخت، چه مروان را در گروه سفیانیان شخصیتی بسزا بود و در بین آنان مرد مبرزی بشمار میرفت و در عین حال دشمن دیرینه ی پیغمبر (ص) و آل او محسوب و او و پدرش هر دو از راندگان رسول خدا (ص) بودند [۴۳] و آنحضرت بزبان خود آنان را لعن فرموده بود و مروان هم در اثر این بغض خود را در مقام انتقام بمثل یا افزونتر از آن نسبت بریحانه ی پیمبر ناگزیر می دانست و بدین جهات یزید و اطرافیانش تابع اراده ی او و به هرچه رای میزد مطیع و منقاد بودند - این بود که حسین (ع) برای خود چاره ای جز هجرت پنهانی از مدینه و عزیمت بطرف حرم خدا ندید [صفحه ۶۷]

نظری در هجرت حسین

کسانیکه تاریخ حسین (ع) را نگاشته و شرح زندگانی او را توصیف نموده اند چنین پندارند که سخت ترین شب زندگانی آن بزرگوار شب قتل او در طف (کربلا) بوده یعنی همان شبی که او و کسانش در بقعه ی خشک و بی آب و علفی محاصره شدند و آنمردم بی رحم کار را بر او تنگ گرفته و حتی از آب مباح هم او را منع نموده و آن شب را تا بامداد

چشمان حسین (ع) بخواب نرفت ولی دور نیست که سخت تر از آن شب و شبهای دیگر حسین شبی باشد که از مجلس فرماندار مدینه بخانه ی خود برگشته و در رفتارش با آنمردم ستمکار دچار حیرت و سرگردانی بود - چه حسین (ع) در شب قتل خود بعاقبت خویش بینا و می دانست که بین او و بهشت جز چند گامی راه باقی نمانده ولی در شب هجرتش از مدینه ی جد خود در مجاهدات فکری و تألمات عقلی گرفتار و اندیشه ها داشت از طرفی متابعت یزید را برای خود امری محال میدید و از جانبی ماندن در حرم جد خود را مستلزم هتک حرمت آن محل امان و اسارت در دست مروان و مستوجب کشته شدن مردان بی سر شدن کودکان و غارت اموال و فرستادن عیال او با سر مطهرش به نزد یزید می دانست.مروان کسی بود که قطعا این امور از او ناشی می شد بلکه برای تشفی خاطر خود و انتقام آل امیه و خشنودی یزید بیش از اینها از او انتظار میرفت و سنگدلی پسر مرجانه (عبیدالله بن زیاد) از او بیشتر و شقاوت او از مردان بالاتر نبود. [صفحه ۶۸] در چنین حالی حسین چه کند جز اینکه برای دوری از منطقه ی مروانی و ملاقات سران مسلمانان در حج و انتظار فرج رو به مکه نماید و لکن با اهل و عیال فراوان و نبودن وسایل مسافرت خصوصا در راه های مشکل و عاری از همه چیز که حالت حالیه اش دشوار و بر آینده اش امیدی نیست چگونه مهاجرت کند؟در نتیجه افکار حسین علیه السلام رأی اخیر یعنی هجرت به مکه را اختیار و

از این رأی برادران و مردان خاندان خود را آگهی داد و بعضی آنان هر چند هم که در اینکار کراهت داشتند چون میل حسین را در این دیدند بحسن قبول و اطاعت اجابت او را نمودند جز محمد بن الحنفیه که از برادر خواست تا از این خیال در گذرد و در میانه ی اعوان و یاران خویش و در حرم جدش بماند - حسین (ع) در پاسخ مراتب دشمنی و سوءنیت یزید را درباره ی او و کمی اعتماد خود را بر کسانیکه یاری او کنند به برادر گوشزد فرمود، محمد بن الحنفیه مجددا گفت: (هرگاه ناچار از این هجرت میباشی پس معنی همراه بردن زنان و کودکان چیست؟.) حسین (ع) جواب مقنعی برای برادر خود نیافت جز اینکه به او بگوید: بردن آنان از کثرت محبت بین من و آنهاست که نه من بدوری آنها طاقت دارم و نه آنان بفراق من رضایت خواهند داشت و بناچار باید با خود ببرم و هر چه خدا خواسته بر آنها خواهد گذشت - محمد بن الحنفیه باز دنباله ی سخن را رها نکرده گفت: ای برادری که از همه کس دوست ترت دارم و از همه ی مردم نزدم عزیزتری و تا تو هستی نصیحت خود را جز تو بدیگری نتوانم گفت از بیعت یزید دوری گزین و بمردم پیام بفرست اگر با تو بیعت کنند خدا را شکر کن و اگر بدور غیر تو گرد آیند نه در [صفحه ۶۹] دین تو شکستی میرسد و نه در فضائل تو نقصی پیدا و نه در مردانگی ات فتوری حاصل خواهد شد - حسین علیه السلام فرمود پس ای برادر

بکجا روم؟ محمد گفت به مکه برو اگر در آنجا مصون و مطمئن شدی چه بهتر از این و الا کوه و دشت را به پیما و از شهری بشهری سیر نما تا ببینی کار مردم بکجا می انجامد رفتارشان با تو چه خواهد بود - حسین علیه السلام این رأی را پسندیده و به او فرمود خدا جزای خیرت دهد.چون وجود شخص طرف اعتمادی برای ماندن در وطن که نگهبان خانه و حافظ ودایع خانواده باشد ضروری بود حسین (ع) ببرادرش محمد حنفیه امر فرمود تا در مدینه بماند همچنانکه عموزاده ی خود عبدالله بن جعفر الطیار را نیز بهمین نحو اجازه ی ماندن در وطن داد و خود بطرف مکه روانه گشت.عبدالله بن جعفر داماد حسین علیه السلام یعنی شوهر خواهر و همشیره اش زینب عقیله دختر علی (ع) پس از آنکه دانست حسین پس از زیستن چهار ماه در مکه تصمیم رفتن بعراق را گرفته است دو فرزندش عون و محمد [۴۴] را بنزد او فرستاده و نامه ای بدین مضمون نوشته و برای او گسیل داشت: [صفحه ۷۰] «اما بعد چون خیرخواه توام تا نامه ی مرا بخوانی ترا بخدا از جانبی که به آن رهسپاری رو گردان شو زیرا این سفر هلاک تو و بیچارگی خاندان ترا در بردارد. چون تو بهلاک رسی نور دین خاموش خواهد شد چه لوای هدایت شدگان بدست تو و امید مؤمنان بوجود تو است. در حرکت شتابان مکن منتظر جواب هستم و السلام.»عبدالله پس از فرستادن این نامه خود نیز نزد عمرو بن سعید والی مدینه رفته و از او تقاضا کرد که نامه ای بحسین نوشته او را امان

دهد و ببرگشت از این سفر آرزومند سازد - عمرو بن سعید نامه را نوشته و عبدالله با یحیی بن سعید بحسین (ع) پیوستند و موقعی رسیدند که پسران عبدالله رسیده و نامه ی پدر را به او داده و کوشش در برگشت او نموده بودند - حسین (ع) به آنها گفت که پیغمبر (ص) را در خواب دیده و مرا بقصدی که دارم امر فرموده اند. آنها از چگونگی خواب پرسش نمودند. حضرت در پاسخ فرمود: (به هیچکس نگفته ام و تا خدای خود را ملاقات نکنم به هیچکس حکایت [۴۵] نخواهم کرد) چون عبدالله از او ناامید شد به پسران خود عون و محمد [صفحه ۷۱] ملازمت خدمت حسین (ع) را امر نمود که با او همراه بوده از جهاد با او خودداری نکنند.تدابیر عمرو بن سعید (که پس از ولید استانداری حجاز یافته بود) برای اقناع حسین (ع) و برگردانیدن او به مکه و وارد ساختن آنحضرت را در منطقه ی نفوذ خویش مفید نیفتاد - عبدالله بن جعفر طیار هم بهمان اجازه ی امام برای ماندن در وطن قناعت کرد و حسین (ع) هم از او بفرستادن دو شیر بچه دلاور خویش اکتفا فرمود - و این دو نیکزاد با جان و دل در یاری حسین (ع) کوشیده و از بذل نفس و نفیس دریغ ننمودند و مادرشان زینب سلام الله علیها نیز همه جا با نهضت حسین شریک و در تمام مصائب و بلایا با او یار و بر امور عیال و خاندان او و مردان و یاران او مدیره بود و اگر زینب نبود پس از قتل حسین رشته ی زندگی یتیمان حسین گسسته

و پس از غارت خیمه های حسینی نظام دودمان او پراکنده می شد. اگر زینب نبود جانشین علیلش از دست رفته و نژاد اصلیش منقرض میگشت.

هجرت امام از مدینه ی جد خویش

حسین نهضت آهنگ دوری از حرم جد خود فرمود و در وداع با قبر مطهر او دریغ ننمود - چون مسافر را قصد خروج از وطن محبوب باشد بهرچه از یاران و دوستان حتی آب و خاک وطن نظر اندازد با آن بدرود کند و بآرزوی بازگشت و دیدار دوباره ی آنها دلخوش باشد. اما وداع موکب حسین با خانه های خود وداعی بود که آنان را امید و آرزوی بازگشت به آن نبود. [صفحه ۷۲] حسین (ع) از حرم جد خود (ص) نگران و ترسان بیرون شد و با پروردگار خویش برای رهائی از فرعونهای دوران و نمرودهای زمان رازها و مناجاتها داشت - یاد قلبی او رحمت پروردگار و مبدأ حرکت او خوف از آفریدگار و مقصد وصول او خانه ی کردگار بود - خط مشی و حرکت خود را از شاهراه عمومی قرار داده و چون به او عرضه داشتند که مانند پسر زبیر از بیراهه رود که در دنبالش کسی به او راه نیابد در جواب فرمود بخدا قسم راه راست را رها نکنم و کار خویش را جز بقضای خدا نسپارم - این بگفت و راهی شد و روز جمعه ی سوم شعبان به مکه ورود نمود و در ورود این آیه را تلاوت فرمود: و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل [۴۶] .

هجرت حسینی و انقلابات در دور شصت سال

حادثات زمانه را مانند شب و روز دورها و تاریخ ایام را هماره عودها و تفاوت اشکال و طورهائی است.هجرت حسین (ع) با خانواده از مدینه به مکه از ترس آل ابی سفیان به هجرت جدش محمد (ص) با خانواده از مکه بمدینه از ترس

آل امیه و ابی سفیان بسی شباهت داشت و بین این دو هجرت شصت سال طول کشید. [صفحه ۷۳] همچنانکه مجد و شوکت آل امیه و ابوسفیان در فتح مکه بدست محمد بن عبدالله پیغمبر هاشمی (ص) انقراض یافت دولت مجدد بنی امیه نیز در حدود شصت سال بعد از قتل حسین (ع) بضمیمه ی تمام حشمت و جلال آل امیه بدست علی بن عبدالله قائد هاشمی (مؤسس سلسله ی عباسی) نابود گردید.آنانکه صاحب همت و ثبات اند و بمجاری حرکات و تغییرات عالم آگاهند هر چند که کوشش آنها سودی نبخشد و در کشاکش دوران دچار زیان شوند در عزیمت خویش دلسرد نشوند و کوششی را بکوشش دیگر پیوسته و از سعی و عمل خسته نگردند. زیرا روزگار هماره در ترکتاز و تاریخ را بسی نشیب و فراز است. زمانه را بسی کارها و نفوس بشری را هر دمی اقبالها و ادبارها است. پس آنکس که با تفکر شایسته نهضت کند و با تدبیر نیکو قیام نماید بناچار باید برای نشر عقیدت و بسط دعوت خویش ثبات عزم و رسوخ قدم را رها نکند و بادهای مخالف او را از جا نکند و زلزله ی مهالک او را نلغزاند یعنی در راه پیشرفت مقصود خویش تغییرات اوضاع و تبدیلات احوال مجال او را نگیرد و دوام حالات را بیک منوال محال پندارد حتی اگر محیط خود را فاسد و تباه و ناشایسته برای اصلاح بشناسد از جائی بجائی تبدیل مکان کرده و از همسایه ای به همسایه ی دیگر دلخوش نماید. چنانکه هماره سنت سنیه ی پیمبران خدا و سیرت مرضیه ی خیرخواهان بشر همین بوده و چون بمقصود نائل و باصلاح فائز

می شدند با هیئت صالحی و نیروی مسلحی بمرکز خود عود می نمودند (و العود احمد) مانند محمد که از مکه [صفحه ۷۴] و دوباره به مکه و مانند موسی که از مصر و دوباره بمصر برگشت فرمودند و تنها حسین تاریخی از برانگیخته گان اصلاح نبود و چون از وطنش هجرت گزیـد بر مسـلک خود ترسـان یا از نهضت خویش نگران شـده باشـد.بهرحال و هر نحو بوده اموری که حسـین (ع) را خائفا یترقب نگران و ترسان وادار بترک مدینه نمود شـنیدید و اینک آثاری که بر این هجرت مترتب و انعکاس ستوده ای که در عالم اسـلامی نمود باید شنود.سابقا گفتیم که مخابرات بین مدینه و سایر شهرستان ها تحت مراقبت معاندین و از جهت نبودن وسایـل و وسائـط باب نشـر اطلاع و اخبار مسـدود بود تا ورود امام به ام القری و خانه ی خـدا مردم را از قضایا خبری نبود - سـپس قضـیه صورت مهمی بخود گرفته این خبر از حول و حوش مکه بتوسـط کاروانهـا و کاردانها نقل بزبانها و نقل مجالس گردید و با اهمیت هر چه تمامتر در تمام اطراف پراکنده شده و صـحبت هر دو تنی با یکدیگر چنین بود:س - چه خبر داری؟ج - حسین از مدینه ی جدش هجرت کرد.س - چرا؟ج - زیرا یزید در مقام آن بود که جدا از او بیعت بگیرد.س - خوب، اما حسـین چه کار خوبی کرد. حقا اگر بیزیـد سـتمکار بیعت کنـد باید فاتحه ی اسـلام را خوانده و باسـلام سـلام وداع گفت. حالا می پنداری چه خواهد شد؟ [صفحه ۷۵] ج - هیچ چیز جز اینکه مسلمانان دور او گرد آیند و مانند پدرش علی

(ع) به او گرویده و خلیفه اش گردانند و او به نیروی دانش خویش دستورهای دین جد خود را زنده و بغیرت هاشمی خود از مصالح مسلمین حمایت کند و بقوت ایمان علوی خویشتن احکام قرآنی که در خاندان او فرود آمده نفوذ دهد.از اینگونه و مانند آنها بدوا در بیشتر مجامع آنروز حجاز و بعدا در سایر اقطار اسلامی سخن میرفت و حسین علیه السلام باین اشاعات و انتشارات کامیاب نمی شد مگر باینکه بحالت ستمدیدگی و مظلومیت و مقاومت با ستمکاران از مدینه بخارج آن روان شود.

حسین و پسر زبیر

حرکت حسین عزیمت پسر زبیر را نیز استوار کرده و او هم مخالفت خود را با یزید آشکار و از بیعت آن بدکار تن زد و ام القری (مکه) را برای مقر برگزید و تعقیب رویه و مسلك حسین (ع) را پیشنهاد خاطر ساخت. جز اینکه دعوات زبیر بطرف خود بود و حال آنکه حسین (ع) تصریحی بر خواندن مردم بطرف شخص خود نمی نمود و فقط ترك بیعت یزید را ظاهر و بفارغ ماندن از شر بنی امیه راضی بود و با اینکه آزادش گذارند تا بیکی از سرحدات رفته و زندگی کند قناعت داشت - شریعت اسلام نیز بهمین حکم میکند که چون بر مسلمانی کار تنگ شود و اظهار دین خود را در شهر خویش نتواند از آنجا هجرت کرده و بمأمنی پناه برد که در آنجا مضطر و مجبور به تقیه نباشد و سبط رسول خدا (ص) البته [صفحه ۷۶] باین مراقبت و التزام شریعت اولی و سزاوارتر بود و چون مردم بخلوص و اخلاص حسین (ع) در امر دعوتش آگاه و بدرخشندگی مقام فضیلت

و برازندگی مکان شرافت و زیبندگی نژاد با کرامت او پی میبردند روز بروز دامنه ی شیعیان او توسعه می یافت لکن دسته ی تابعین پسر زبیر هر چند که کم نبودند در بیزار کردن مردم از بنی امیه بامر حسین (ع) کمک کرد.پسر زبیر و پدرش را در ابتدای خلافت علی (ع) با وجود نزدیکی و خویشاوندی که بین آنها بود سابقه ی خوشی نبود چنانکه علی (ع) درباره ی آنها فرمود: (ما زال الزبیر مناحتی نشأ ابنه عبدالله - یعنی تا عبدالله پسر زبیر نشو و نما نیافته بود همواره زبیر از ما بود) ولی با همه ی اینها غایت و مقصود مشترکی (ترس یا ضعف) که در برابر دشمن قوی بین آن دو فراهم آمده بود آنها را بتازه کردن پیمان دوستی و فراموشی کینه های دیرینه وادار کرده و در هر ظهر و شبی بملاقات یکدیگر نایل می شدند و این حصول یگانگی بین پسر زبیر و حسین اثر نیکی بخشیده و در نفوس دشمنان غیر آنها ایجاد ترس و رعبی نمود و سبب شد که از حرمین (خدا و رسول) قاصدهائی بسمت یزید روانه و بصورت مهم و کیفیت مهیبی واقعه را بر او جلوه گر سازند - این کیفیت یزید را هشیار کرده و سبب شد که خود را مستعد دفاع نموده و در مقام برآید که بهر زور و تزویری که تواند دفع آنها را واجب شمارد.لذا عمرو بن سعید را والی مدینه و امیر حاج قرار داد او هم پس از گرفتن تعلیمات لازمه و امیدواری به تأییدات آتیه حرکت کرده و در شب ترویه (۸ ذی الحجه) به مکه ورود نمود. [صفحه ۷۷]

وضعیت امام در مکه

حسین علیه السلام از کید کسانیکه بعنف قصد مبایعت او را با مرد ستمکار و فاجری داشتند بخانه ی خدا پناه برد. اعتصاب و اعتصام او بتقالید مقدسه ی مسلمین آنان را خوش آمد و اشخاصی که بحج میآمدند در پیرامون او گرد آمده و مردم دیگر را بسمت او می خواندند و دور او پروانه وار میگشتند - این یک از او دانش و حدیث میآموخت - و آن یک حکمتهای سودمند و کلمات ارجمند می اندوخت تا بانوار معرفت و دانش در ظلمات زندگی آنها را رهبری کند و در پرتو فروغ اشعه ی حکمت و بینش آنان را بسر منزل سعادت هدایت فرماید. این مرد بزرگ در میان آن جامعه مانند آئینه ی تمام نمای بزرگواری و شهامت و مجسمه ی دانشمندی و سلامت نمایان و برجسته بود - در اقطار اسلامی اخبار و آثار او بپیچید رساله ها و نامه ها و پیکها و پیامها از هر سو متضمن وعده ها و امیدواریها پی در پی به او میرسید بویژه از کوفه ی عراق (پای تخت و مرکز خلافت پدرش) که چون خبر هلاک معاویه و جانشین شدن یزید بگوش وجوه شیعیان و موالیان علی (ع) رسید و از حال حسین و پسر زبیر و امتناعشان از بیعت یزید و خروج هر دوی آنها و ورودشان به مکه آگهی یافتند شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی گرد هم آمده و سلیمان آنها را مخاطب ساخته بدوا خبر هلاک معاویه را اظهار و پس از درود و سپاس خداوندی گفت: معاویه مرد و حسین [صفحه ۷۸] مخالفت خود را با بنی امیه اعلان و بسوی مکه خروج نموده و شما شیعه ی او و پدرش

میباشـید اگر خود را یاوران او و مجاهدان با دشـمن او میدانید به او بنویسـید و اگر جنبه ی جهاد در خود نمی بینید و از توهین بخویش و تسامـح در کار بیم داریـد عبث آنمرد را فریب ندهید و بی جهت او را بسوی خود مخوانید همگی در جواب گفتند خیر بلکه بـا دشـمنش پیکار میکنیم و جانهای خویشـتن را در راه حمایت و اطاعت او فـدا میسازیم - این شـد و آن جماعت از اواخر مـاه شـعبان شـروع بنامه نگاری برای حسـین نمودنـد و کمتر نامه ای بامضای یک یا دو نفر فرسـتاده شـد بلکه رقعه های زیـادی هر یـک بنـام بیش از ده و بیسـت نفر از مردان و رؤسـای مشایـخ بجـانب او گسـیل گشت و در تمـامت آنهـا بامـامتش اعتراف و با الفاظ رنگین (ولی با معانی دروغین) و ظواهر زیبنـده (ولی به باطن فریبنده) حرکت او را بسـمت کوفه خواسـتار و پیش آمد او را برای پیشوائی خویش طلبکار شده بودند و بنا بر مشهور در این ایام کم بیش از دوازده هزار نامه از آنها بحسین (ع) واصل گردیـد.از وصول این نامه ها و مشاهده ی این در خواسـتها بین یاران و نزدیکان حسـین (ع) اختلاف رأی افتاد پاره ای به او گفتنـد در مکه اقـامت گزیـده و کارکنـان و دعـات خـود را بسـایر نقـاط روانه دارد برخی رای زدنـد بسـوی یمن که جایگـاه اخلاـص و ایمـان و مکمن دانش و بینش است عزیمت فرمایـد چه در دلهای مردمان یمن از زمانیکه پیغمبر (ص) علی علیه السـلام را بر آنجـا والی فرمـوده بـود دوسـتی صادقـانه ای نسـبت به علی و اولاـدش بـاقی بود (هر چنـد اگر [صـفحه ۷۹] آنحضرت

به یمن توجه میفرمود خط رجعتش منقطع و ارتباطش با دیگر نقاط نیز منفصل میگردید) بعضـی دیگر از اصـحاب رفتن بکوفه را که پایتخت پدرش و موطن دوسـتان و یاران او و کان شـجاعت و فراست و مکان زر و زور بود (و این هر دو تنها کارگشا و قوام حکومتی به آنهاست) ترجیح داده و به آن بزرگوار پیشنهاد نمودند.

حسین رفتن بکوفه را برگزید

تا نامه های پیاپی و پیامهای متواتر سابق الـذکر نرسـیده بود نقطه ی نظر حسـین (ع) دفاع از خویشـتن و پناه بردن از گناه بیعت یزیـد به پناهگاه محکمی بود ولی آه و ناله های شهرسـتانها و مردم آن و اسـتغاثه های یاران و شـیعیان که متوالیا میرسـید بامید یاری دین و دفع عـداوت سـتمکاران از مسـلمین فکر آن بزرگوار از دفاع محـدود بـدفاع پردامنه و وسـیعتری بـدل شده پس از طلب خیر از پروردگار پسـر عموی خود مسـلم شیراوژن اولاد عقیل را با نامه ای بسوی عراق روانه و بسمت نیابت اعزام داشت تا پس از آنکه آنها را در مضـمون نوشـته های خودشان وفادار و راسـتگو بیند خویشـتن نیز با اهل و عیال بطرف عراق و کوفه روانه گردد.مسـلم بن عقیـل ماننـد بقیه ی آل علی (ع) مرد راسـتی و درسـتی و صـفا و نمونه ی شـجاعت و ایمـان و وفـا بود و باطـاعت امر برادر زن و آقای خود حسـین قیام کرده و چون بکوفه ورود نمود جمهور رؤساء آن شـهر بـدور او جمع شـده بنام نیابت از حسـین علیه السلام دست [صفحه ۸۰] بیعت به او سپردنـد و با آنکه آل علی را نسـبت به کوفیان بسـبب ناپایداری در وفای بحسن بن علی علیهماالسلام و فریفته شدن به پولهای

معاویه در سینه های خویش تیرگی و عقده ای بود حسن استقبال آنها نسبت بمسلم کدورت مزبور را مبدل بصفا و گناهان گذشته شان را محو نمود خصوصا مردمان کریم که بزودی می بخشند و مردمان مصلح که کینه و بغض به دل نمیگیرند.مسلم چون حال را بدین منوال دید نامه ای بحسین (ع) نگاشته و از اقبال عامه و اخلاص خاصه او را باخبر ساخت و پشیمانی آنها را نسبت به آنچه در جلب خاندان هاشمی از دست داده و جانب تقویت آنها را که بسود دین و دنیای ایشان تمام می شد از نظر برده و اینک اظهار ندامت کرده بودند بعرض رسانید. حسین (ع) برای حرکت بعراق عازم شد تا معالم و آداب نیاکان پاک خود را در آن خطه دوباره تجدید فرماید.

بنی امیه و خطر حسینی

قضیه حسین (ع) جنبشی در افکار و جوششی در دماغهای دوائر اموی تولید و در بین همه قسمها و دوستان و طرفداران ایشان قلق و اضطرابی پدیدار کرده و دانستند که اگر حسین را تسلطی حاصل و بمسند حکمفرمائی مستقر گردد دست هر ستمکاری را کوتاه و هیچ فاسقی را با بودن او مجال ولایت و حکومت بر مسلمانان نخواهد ماند. [صفحه ۸۱] بنابراین کسانیکه در حکومت اموی دست بکار و هر یک را در آن دربار منافعی تصور می شد. زبانها و چشمها و خامه ها و شمشیرها را بر ضد حرکت حسینی بکار انداخته و بویژه در منطقه های عراق و حجاز قبل از هر اقدامی تحریک خیال حکومت شام و هیئت مرکزی را لازم شمرده وآنان را از خطر هاشمی هراسان ساختند.از جمله عمر بن سعد و عماره بن عقبه و عبدالله

بن مسلم و مانند آنها به یزید چنین نوشتند: «اما بعد مسلم بن عقیل بکوفه آمده و شیعیان با او بنام حسین مبایعت کرده اند اگر کوفه را لازم داری مردی زورمند و کارآزموده بفرست که فرمان ترا در اینجا روا و درباره ی دشمنت مانند خودت رفتار نماید زیرا نعمان بن بشیر (والی کوفه) مردی ناتوان است و یا ناتوان کردن او کاری آسان است.»گویا این گروه و فرستادگان ایشان توجهات حکومت شام را باین امر معطوف ساخته بودند که عراق کلید خاور نزدیک و دروازه ی شرق وسط است و هرگاه حسین علیه السلام در بین النهرین رسوخ کند که مردم آنجا شیعه پدرش و همچنین اهل مدائن کسری تبعه ی او هستند (از زمانهای دوری که سلمان در آنجا حکومت کرده و با شاه زنان مزاوجت واقع شده بود) نورانیت وجود و دانش حسینی بر خطه ی ایران پرتوافکن خواهد شد و ایران در حیث امداد مالی و استعداد جنگی و مستشاران اداری و مروجان معارف قرآن و نشر دهندگان علوم جد اطهرش کمک و معاونت بزرگی برای [صفحه ۸۲] حسین خواهد نمود و چون به تشکیل حکومت راقیه ای در عراق و ایران موفق گردد بولایت تامی بر تمامی اقطار حتی بر حجاز و شام از بنی امیه اولی و اقدم خواهد گردید چه مسلط بر عراق همواره خطوط ارتباطی شام بحرمین را تهدید کرده و چه بسا عراق جنگ صفین را برای شام تجدید کند در حالتیکه زمین شام از وجود دو نفر مکار عیار حیله کاری مانند معاویه و عمرو عاص خالی باشد.اما یزید را مشیر و مشاری برای رای زدن در مندرجات نامه های واصله ی از مردم سابق الذکر

جز سرجون غلام پدرش معاویه نبود و او چنین رأی داد که عبیدالله بن زیاد را مأمور عراق گرداند و چون بین یزید و عبیدالله سابقه ی دلسردی و کدورتی در بین بود بنا بر آنچه مورخین گفته اند [۴۷] سرجون وصیت نامه ای که معاویه در این باب پیش از مرگ خود نوشته بود به یزید ابراز داشته و یزید هم با رأی مزبور موافقت کرده و ابن زیاد را از مدلول وصیت نامه باخبر ساخته و به او چنین نوشت:«اما بعد: شیعیان من از کوفه چنین نگاشته و خبر داده اند که مسلم بن عقیل گروهی را بخود گردآورده و قصد شق عصای مسلمین و پراکندن مسلمانان را دارد چون این نامه ی مرا بخوانی فورا بطرف کوفه حرکت کن و پسر عقیل را مانند دانه ی گم شده ی در زیر خاک جستجو کن تا او را بیابی سپس وی را کت بسته نزد منش فرست یا او را کشته و یا تبعیدش نما...» [صفحه ۸۳] ابن زیاد را از دریافت نامه و فرستاده ی یزید بینائی و توانائی فزونی یافت و صلاحیت کاملی در خرج مال و دادن مواعید حاصل آمد حکومت یزیدی از راه حزم و حیله گری موقتا در کار عبدالله بن زبیر سکوت اختیار کرده و او را بحال خود گذاشت تا نخست کار حسین (ع) که عجالتا سلطنت بنی امیه را شدیدا تهدید می نمود یکسره کرده سپس بامر پسر زبیر که چندان اشکالی نداشت بپردازد - چه پس از تجهیز قوا بر ضد حرکت حسینی یزید را خیال راحتی نبود و از این عمل بسی ترسان بود و از عبدالله بن زبیر هراسی نداشت چه او را در

نزد مردم منزلت و موقعیتی مانند موقعیت حسین (ع) نبود بویژه که پسر زبیر خسیس و بخیل بود (و لا یسود الا من یجود آقائی کردن نتواند مگر کسیکه بخشش کردن بتواند) بعلاوه پسر زبیر را رابطه ای با شهرهای متمدن و متمول مانند عراق و ایران نبود تا اگر قشونی پیدا کند از ذخیره و آذوقه ی آن برای سپاه خویش استفاده ای نماید و بر فرض اینکه بعد از حسین (ع) هم او مخالفت با یزید را ادامه دهد و دست از معاندت نکشد قشون بنی امیه در شهرهای حجاز بین کوه و دشت او را محاصره نمایند تا او و لشکرش سر تسلیم نهند یا به تنهائی جدال کند و البته شخص وحید و بی معین را جز شکست ثمری نباشد.

کوفه در نظر حسین

خبر مبایعت عراق بامامت حسین (ع) شیوع یافت و دوستان او و اهل حرمین باین خبر شاد شده و این بیعت را بفال نیک گرفتند [صفحه ۸۴] که حق باهل حق بر کشته بدعتها بمیرد و سنتها زنده شده جای آنها را بگیرد ولی مخصوصین بحسین علیه السلام پس از اطلاع از سفر مسلم بعراق پاره ای این اقدام را ممدوح و بجا و پاره ی دیگر مذموم و ناروا می دانستند و سر دسته ی گروه اخیر عبدالله بن عباس (رض) بود که نزد حسین (ع) آمده نصیحت داد و از رفتن بعراقش ترسانید و بدرفتاری آنها را نسبت بحسن برادرش و نافرمانی ایشانرا نسبت بعلی (ع) پدرش به یاد آنحضرت آورد - با آنکه علی (ع) شرافتمندتر و با هوشتر و فصیحتر و سخی تر و دانشمندتر و با تقوی تر از تمام مردم بود که خود لباس درشت

در برمیکرد و حله های نرم به آنها می بخشید - شب گرسنه بسر میبرد و خوراک خویش را به آنها میخورانید - با کد یمین و عرق جبین آب کشی می نمود و دستمزد خود را بفقراء بخشش میفرمود و چون کار در کارزار برایشان دشوار می شد خود در پیشاپیش مدافعین قرار میگرفت جان خود را در بحبوحه ی پیکار بخطر دچار می نمود تا دشمن را پراکنده و فراری میفرمود - این گروه با آنکه دیگر پیشوائی مانند علی برای خود نمی یافتند با چنین امامی چه کردند و در زندگانی و پس از وفات با وی و خاندانش چه معامله نمودند که با دیگری نمایند؟بلی: هر چند ابن عباس حبر امت و دوستدار امامان و تربیت شده ی امیرمؤمنان علی (ع) و آن بزرگوار از خلاصه ی معارف کامله ی خود به او آموخته بود و در مقام عقل و فضل و اخلاق بر سایرین برتری داشت و از گرامی ترین خویشاوندان حسین (ع) بود و آن حضرت در اکرام او چیزی فرو نمیگذاشت و علی علیه السلام در [صفحه ۸۵] دوره ی گوشه گیری از خلافت بتربیت عده ای از جوانان و نونهالان دوستان و منسوبان خود در مدینه پرداخته و از جمله ابن عباس سرآمد همگی بود، ولی امام علیه السلام بگفته های آنانکه او را از کوفه میترسانیدند اهمیتی نمیداد و بملاحظاتی خود را در یک وادی و آنها را در وادی دیگری میدید - حسین جوانمرد (که نفس پدرش در کالبد او بود) تاب نمیآورد که ناله ی درماندگان بشنود و لبیک نگوید و شکیبائی نداشت که دین پایمال و موحدین دستخوش فنا و زوال شوند و جنبشی نفرماید- هر چند که

در جهاد خود سخت ترین اذیت را بکشد و شدیدترین مرارتی را بچشد.منتها و آخرین چیزی را که حسین (ع) در پیشنهاد و تخویف این قبیل اشخاص بنظر میآورد این بود که کوفیان مردمانی بی ثباتند و اهل عراق وفای بوعده و پیمان ندارند و بر فرض هم که چنین می شد برای امام زیانی نداشت چه پیش از آنکه آنها حجت را به امام تمام کنند او حجت را به آنها تمام نموده و هرگاه بمطلب خود دست می یافت و محو آثار ستمکاران می نمود فبها و بآرزوی خود رسیده بود و هرگاه چنین نمی شد از آنها کناره کرده و بسرحدی از حدود دوردست رهسپار می شد تا خداوند فتح بابی فرماید و هو خیر الفاتحین و اگر هم هیچیک نمی شد و مرگ او را در می یافت بملاقات پروردگار خود رسیده بود بدون اینکه نسبت بدشمن سر فرود آورده یا بظالمی خاضع شده باشد.اما کوچ حسینی چون بفکر عراق میافتادند خاطره های خوبی از آن در نظرشان تجلی کرده رحمت و برکتی که برای [صفحه ۸۶] غربا داشت بیاد آورده و گفتار جذاب و عواطف رقیقه ای که مردم آن بخرج میدادند بخیالشان راه یافته و علاوه بر الفتی که آنها را با کوفه بود و حقوق نعمت و عطوفت و نیکی هائی که با مردم آن در بین داشتند آب گوارا و هوای لطیف آنرا متذکر شده آرزوی رسیدن به آنجا را می نمودند.شاید همین جهات و آنچه سبق ذکر یافت خواطر مهمه ای بوده که موجب حرکت موکب حسینی بسمت عراق و پذیرش استدعای کتبی وکیل امین او (مسلم) گردید جز اینکه همگی

قطع داشتند که اگر اجازه ی کوچ بطرف عراق صادر شود پس از ادای فریضه ی حج و بعد از عید اضحی خواهد بود و حرکت را قبل از آن بتصور نمی آوردند.

خروج حسین از مکه

علم حسین (ع) بیشتر و دین او قوی تر از کسانی بود که خروج او را از مکه قبل از اتمام اعمال حج و تبدیل حج بعمره ی مفرده مورد ایراد و انتقاد قرار میدادند و او خروج خود را از مکه در روز ترویه [۴۸] و دور شدن از حدود حرم خدا را در نزدیکترین وقتی که ممکن بود لازم میدید چه در جزر و مد دو رأی و دو نظر [صفحه ۸۷] یکی محرک او بطرف عراق و دیگری مبعد او از حرم خدا واقع شده بود.اما آنچه ظاهرا جاذب او بسمت عراق اخباری بود که از ناحیه ی حاجیان عراق بسمع امام میرسید و جملگی مهیا شدن ابن زیاد را برای رفتن از بصره بکوفه خبر میدادند و چون حسین (ع) بخوبی از مراتب مکاری و ریاکاری و قوت اقدام و جسارت و نکری و شیطنت عبیدالله آگاه بود می دانست که اگر پسر زیاد در ورود بکوفه بر حسین پیشی بجوید دلهای مردم را منقلب و دروازه ها را بروی او خواهد بست و هر چند حیله و وسیله ای که به دسترسش باشد برای نگونساری مسلم بکار خواهد برد و مسلم هم هر قدر در سلحشوری و جنگجوئی مقدم باشد جنبه های سیاست بر او پوشیده و چون مرد مروت و ایمان بود با این شیطان کاری از پیش نمیبرد بدین جهات برای نجات و رهائی مسلم و مسلمین خود را از شتاب بسمت کوفه ناگزیر

میدیـد.و اما آنچه دافع او از حرم خـدا بود آنکه یقین داشت دشـمنان او کیدهائی اندیشـیده و دامهائی گسترده اند که بمحض پراکنـده شدن حاج از مکه او را در آنجا غافلگیر نموده یا محصور سازند و در اینحال یا باید با آنها بجنگد یا کشـته شود و در هر دو صـورت بـاعث هتـک احـترام خـانه ی خـدا و بـا آنکه خـونریزی در آن مجـاز نیست بنی امیه دریـغ نخواهنـد نمود - و چیزهـائیکه موجب این یقین بود و مبـادرت دشـمنان را بخصوصت ظـاهر میسـاخت ورود عمرو بن سـعید قبل از ترویه به مکه و پیشـی جستن او در نماز با مسلمین و جاسوسانی [صفحه ۸۸] بود که در اطراف حسـین و عبدالله زبیر گماشته بود.بدین جهات امـام علیه السـلام نمـاز و طواف خـانه و سـعی را بجـای آورده و از احرام خارج و از مکه بیرون شـد و چون عمرو بن سـعید از خروج ایشان آگهی یافت مردم را آواز داده گفت: هر شتریکه بین آسـمان و زمین بیابید سوار شوید و حسـین را بجوئید - و با این گفتار احترام و احتشام بلد امین و نبی امین را مراعات ننمود.حسین (ع) بحرکت پیشی جست قبل از اینکه دشمن بمحاصره یا غافلگیر کردن او پیشـی جوید و مقتضای ضـرورت او را وادار بحرکت غیر منتظره و بظاهر خارج از حسابی نمود و ضمنا این سرعت سـیر مورث انقلابی در افکار مردم گردیـده و باعث شـد که خبر مزبور بسـرعت برق در همه جا منتشـر گردد و براستی گوئیم که حسین (ع) در اجرای نیت خود منتهای اجتهاد را بخرج داده و در دوره و کوره ای که وسایل

انتشـار اخبـار مهیـا نبـود برای این انتشـار دعوتش هر چه در وسع و توانـائی خود داشت فرونگـذاشت و خروج بی محابـا و غیر مـترقب او در داخـل و خـارج صـدای مهیـبی نمـود کـه تمـام مردم از علت این خـبر خطیر و نبـاء عظیم جویـا شـده و بهر کس میرسـیدند می پرسـیدند - آیا حسـین حـج کرد یا از مکه بیرون رفت؟ برای چه؟ و کی؟ و چطور؟ و بکجا رفت؟حسـین (ع) با موکب گرامی خویش در حرکت بود و کسـانش در پیرامون او ماننـد هاله بـدور ماه میرفتنـد و گویا موکب او خود بلسان حال سر دعوت او را عیـان میساخت چه خروج در چنین روز از زمین حـج که مردم بسـمت آن توجه داشـتند بناچار جلب [صـفحه ۸۹] انظار کرده و هرگاه از فردی چنین عملی مشاهـده می شـد حیرت انگیز و تردیـدآمیز بود چه رسد که جمعیتی و موکب با عظمـتی بـدین کـار مبـادرت ورزیـده باشـند در اینحـال هر بیننـده ای متعجب و حیران و هر گذرنـده ای متوقـف و سـرگردان میگردیـد و همین عمـل نیز خود بیشتر موجب شـهرت امر امام و انتشار خبر مهم او بود. از جمله کسانی که بسـمت حـج میآمد [۴۹] و دیـدن سواران و موکب حسـینی جلب نظر او را نمود فرزدق شـاعر بود که گویـد: من بـا مـادرم در سال شصـتم هجری بحـج میآمـدم و در هنگـامیکه عنان شتر مادر را گرفته و ورود بحرم می نمودم ناگاه دیـدم که حسـین بن علی علیهماالسـلام با سواران و شمشـیرداران خود از مکه بیرون میروند پرسیدم که این موکب از کیست؟ گفتند از حسین بن علی است نزدش آمده و بر او

سلام کرده و گفتم پدر و مادرم فدایت یابن رسول الله (ص) خدایت مقصود برساند - چه چیز حضرتت را بر این داشته که با شتاب از حج کناره نمائی؟ فرمود اگر شتاب نکنم دستگیر میشوم. سپس از من پرسید کیستی؟ گفتم مردی از عربم و بخدا سوگند بیش از این کاوشی از من ننمود و به من گفت: حال مردمی که آنها را واگذاشته و آمدی چونست؟ گفتم خبر صحیح آنکه دلهای مردم با تست ولی شمشیر آنها بر ضد تو است و قضای آسمانی هم در جریان است - و پس از آن مسائلی از نذور و مناسک حج از او پرسش کردم و مرا پاسخ گفت و به من سلام وداع [صفحه ۹۰] داده و مرکب خود را بحرکت آورده روانه شد.موکب حسین (ع) در دل فلوات و بیابانها در سیر بود و کاروان دلها از دور مشایعت او می نمود و معدودی از عاشقان کوی او مصمم بودند که پس از ادای فریضه ی حج هر چه زودتر ممکن شود بحضرتش ملحق گردند لکن امام همچنان میرفت و تابش ماه رهنمائی قافله و رفاقت راه او می نمود تا به بطن عقبه رسید [۵۰] .در آنجا پیرمردی از بنی عکرمه او را دید و از آنحضرت پرسید اراده ی رفتن بکجا داری؟ امام فرمود بکوفه میروم - پیر گفت ترا بخدا سوگند میدهم که از آنجا روگردان شو زیرا بخدا قسم جز بطرف پیکان نیزه ها و دم شمشیرها پیش نمیروی و این گروهی که ترا دعوت کرده و پیام بتو فرستاده اند اگر خود را برای همراهی شما مهیا کرده و در جدال با

دشمن یاریت میکردند رفتنت متناسب و رائی بجا بود - امام علیه السلام بپاسخ فرمود که رأی بر من پوشیده نیست [۵۱] ولی خدای تعالی در امر خود مغلوب نمیشود بخدا سوگند [صفحه ۹۱] مرا بطرف خود نخوانده اند مگر اینکه خون مرا از درونم بیرون کشند و چون چنین کنند خدا هم کسی را بر آنها مسلط فرماید که ذلیل و زبونشان کند و بینواترین فرق و خوارترین امم گردند.

پسر زیاد بر مسند فرمانداری کوفه

اما عبیدالله بن زیاد، چون یزید فرمانداری کوفه را نیز برای او منضم به بصره ساخت خود را بنوعی از ارتقاء رتبه و ترفیع درجه نایل دیده مخصوصا با توسعه ی نفوذ و اختیارات تامه ای هم که به او عطا شده بود بدوا تمهید کار خویش را در بصره کرده و از بیم آنکه مبادا از دعوت عبدالله بن زبیر با حسین (ع) در آنجا نیز چیزی سرایت کند زمام امور را بدست برادرش عثمان و کمک سایر اعوان [صفحه ۹۲] مجرب خویش سپرد و سپس تدارک رفتن بکوفه نمود و باتفاق شریک الحارثی بدون آنکه کسی بمقصد آنها پی ببرد جسورانه و شتابان بطور ناشناس و برای آنکه مردم او را حسین بن علی علیهماالسلام پندار کنند [۵۲] نقاب بصورت انداخته و عمامه ی سیاهی بر سر بسته و عازم کوفه گردید.در بین راه و جاده های کوفه مردم او را حسین سبط گمان کرده و هر کس به او مصادف می شد بنام امامت به او سلام میداد و با کمال تواضع و احترام تبریک و تحنیت گفته دست و پای او را میبوسیدند و او هم در بالای مرکب خویش با هیچ کسی تکلمی

نمی نمود تا بـدین حیلت وارد کوفه شـده و بـدار الأماره و کوشک فرمانـداری که نعمان بن بشـیر (والی آنجا) در آن محصور بود رسـید و درب را کوفته چون نعمـان او را بشـناخت درب را گشوده و او داخـل عمارت گردیـد.در این هنگام خبر ورود او فاش شـد و مردم دانسـتند که تازه وارد مزبور ابن زیاد است – دلهای اهل کوفه در آن شب از دیـدن این وضـعیت مانند دیگ میجوشـید و مردم در بیـن نفی و اثبـات شـب را بروز آوردند.پسـر زیـاد منفردا وارد شـهر شـد و بـا کمـال غرور جز در مرکز حکومت بجـای دیگری فرود نیامـد کار مالیه و قشون را بـدست گرفت شـبانه کار تمام دوائر مهمه را مرتب کرده و نگذاشـت کسـی آشکارا بمصاحبت مسلم بپردازد – چون صبح شد منادی او مردم [صفحه ۹۳] را بمسجد جامع اعظم کوفه دعوت نمود تـا در آنجـا گرد آینـد و خطـابه ی او را بشـنوند – چون اجمـاع مردم فراهم شـد بـا کمـال جسـارت به منبر رفت و از آنجا که جسارت خطیب موجب قوت گفتار او و تأثیر مهمی در اوهام میکند بدوا از زبان امیر خود یزید (نه از زبان خدا و رسول) مردم را وعـده و وعیـد داد و سـلام یزیـد را بهمگی ابلاغ و چون حاضـرین جواب سـلام او را ندادند ناگزیر شد که مطیعان را بطمع تشویق و بنویـد دلخوش کرده و نافرمانان را بدم شمشـیر تهدید و تخویف نماید و با شمشـیر برهنه ای که بدست داشت با آنها سخن رانی کند در اینجا عده ی قلیلی جواب سلام او را گفتند سپس منادی او رؤساء و سرشناسان شهر

را بطرف او دعوت کرد تا از آنها پیمان گرفته و بمواعید دلبند و بجوائز خرسند سازد و کسانیکه تخلف کنند بعقوبت زیاد و شکنجه های سخت معاقب گرداند. از این ندا خلق کثیری ترسان گشته دلها منقلب و چهرها دگرگون و زبانها لکنت یافت و تغییر در همه احوال پدیدار گشت.بلی. - از سستی و نگونساری که در نهضت کوفیان دست داد پس از تدبر و تأمل در علل و اسباب و پی بردن باسرار آن رفع تعجب خواهد شد. زیرا ابن زیاد کوفیان را اغفال نموده و در زی و لباس حسین (ع) وارد کوفه شد و در دارالاماره مستقر و قوای مستعده را بدست گرفت ولی پس از آنکه حسین (ع) دعوت اهل کوفه را اجابت فرمود و مسلم را بوکالت از طرف خود بدانجا مأمور نمود حق این بود که مردمان سر زنده گرد هم آیند و رؤسای قوم با هم همدست شوند و عامل یزید و حواشی او را از شهر بیرون [صفحه ۹۴] کرده و دوائر کشوری و لشکری را تسلیم بوکیل حسین (ع) نمایند و در اقدام باعمال مهمه هم چون آنان شناساتر و داناتر بودند بایستی با او کمک کرده باشند چه مسلم مانند یک والی مختار یا متصرف مطلق که بالاستقلال دخالت در کارهای فرمانداری کند بر آنها وارد نشده بود بلکه حسین (ع) او را بسمت معتمد و امینی فرستاده بود که بر کارهای آنها مطلع شده و بحقیقت حال و اوضاع آن شهر آگهی یافته و مراتب را بعرض برساند. لکن متأسفانه آن مردم هم مسلم را مغرور کرده هم خود فریب خورده و صفای هوا

و دوری دشمن را غنیمت نشمردند تا ابن زیاد غفلتا آنها را مغتنم دانسته بحیله بر آنها دست یافت و غفلتا بر دیار ایشان بشتافت و بوعد و وعید جمعیت آنها را پراکنده کرد و بطمع و تهدید حرارت آنان را خاموش ساخت و بالنتیجه سر و صداها از دور مسلم ساکت و دور شد و کسانیکه برای مسلم کار میکردند نفی بلد نمود و بسیاری از وجوه و رؤساء شیعه را مانند مختار ثقفی و مسیب بن نجبه و سلیمان و رفاعه و غیر آنها که این تنگی ها و سختگیریها در آنان تأثیر نمی نمود و فریب وعده های دروغ را نمیخوردند بزندان کرد و بسیاری دیگر را بوظایف و مستمریات خرسند و موظف گردانید و پس از این عملیات بسیاری از هوسرانان در گوشه های خانها پنهان و بخیال خود مشغول شدند. [صفحه ۹۵]

کشته گشتن مسلم و هانی

مسلم یعنی آن کسیکه بیش از سی هزار نفر مسلم با او بیعت کرده بودند پس از دستگیر شدن وجوه دوستانش مانند مختار ثقفی و سلیمان خزاعی یکه و تنها ماند و بناچار بدوست صدیقش هانی پناه برد.هانی از حیث سن و شأن و بینائی و توانائی از بزرگترین مشایخ کوفه و متجاوز از هشتاد سال عمر کرده و شیخ (کنده) از اعظم محلات آن شهر بود و چون صدا میزد سی هزار شمشیردار او را پاسخ میدادند. خود و پدرش عروه از دوستان علی (ع) و در هر سه جنگ عراق (جمل و صفین و نهروان) از یاوران آن بزرگوار بودند.هانی مسلم را با خوشی و خوشروئی پذیرفت و بامید رسیدن فرج نگهبانانی برای حفظ او بگماشت. خود هانی

نیز برای اینکه ظاهرا مخالفتی با ابن زیاد نشان نداده باشد بعنوان ناخوشی در منزل مانده ظاهرا بخوشرفتاری با او پرداخت. لکن ابن زیاد با سابقه ای که بحال هانی داشت و جذب متنفذینی مانند او را برای پیشرفت مقاصد خود لازم میدید از طمع در جلب او خودداری را خطا می پنداشت. بنابر آنچه حکایت کرده اند [۵۳] هانی خواست قریحه ی دلاور آل عقیل و نایب مناب حسین (مسلم) را بدست آورده و تکلیف [صفحه ۹۶] کرد که ابن زیاد را اغفال و بنا بظاهرسازی از در الفت و دوستی با او در آید و صورتا طرح محبتی بیفکند ولی مسلم جز این عبارت جواب هانی را نداد.(انا اهل بیت نکره الغدر - ما خاندانی هستیم که از دو روئی و مکر گریزانیم).این عبارت گران مقصد فزون معنی جز از آل علی زیبنده نبود زیرا از آنجائیکه آل علی (ع) جز براستی و درستی تمسکی نداشتند حیله و مکر را حتی در حال ضرورت و ناچاری بی فایده می انگاشتند. ظفر و نصرت آتی بعدی را که با نیروی حقیقت و صداقت بدست آید بر نیل و موفقیت آنی فعلی که با دست آویز مکر و خدیعت میسر شود ترجیح میدادند. این رویه و هنجار از نیاکانشان بیادگار و بمیراث در بازماندگانشان پایدار مانده و چنان بود که گوئی برای برپاداشتن حکومت حق و فضیلت در دلهای اهل دانش و صفا و اهل بینش و وفا آفریده شده اند و تاریخ هم در باب حفظ فضائل آنها دریغی نکرده و در قلوب مردم کرسیهای مخصوصی برای ایشان نگهداری نموده است.پسر مرجانه بر عکس حیله و نارو را نسبت بهانی بکار برد و او

را بنـام مشـاوره در کارهـای داخلی کشـور بنزد خـود احضـار نمود. ولی پس از آنکه هـانی حاضـر شـد ابن زیـاد مکر خود را آشـکار کرده بسـی دشـنام عرضی به او داده بینی او را بشکست و سر از بدنش جدا نمود.این حادثه در رؤساء شهر و جامعه ی مردم اثر غریـبی نموده و [صـفحه ۹۷] دهشـتی در جمهـور مردم دست داد و منجر به پراکنـدگی مردم از دور مسـلم گردیـد و چون شب درآمد آن بزرگ مرد یکه و تنها متحیر و سـرگردان ماند و نمی دانست که چه کند و شب را در کجا به روز آورد. در این حـال بینوائی در بین راه بزنی پـاک نهـاد نیکو سـرشت برخورد نمود (نـام این زن طوعه و ام ولـدی بود که چون ارزش فضـیلت را شـناخت حائز شـرافت جاویـد تاریخی گردیـد و در بین قومی یافت شد که آن قوم در اثر فریب به طمعهای فناپذیر دنیاوی این شـرافت را از دست داده بودند) مسـلم این زن را بر در خانه خود نشسته دید و از او آب خواست طوعه برایش آب آورد. مسـلم پس از نوشـیدن آب هنوز ایسـتاده و گـاهی نظری طولانـی بطرف بالای کوچه و گاهی بطرف پائین آن داشت وماننـد کسـی بود که کسـی او را دنبـال کرده و بطلب او است. زن بفراست غربت او را دریـافته و از احوال او پرسان گشت. در جواب گفت بلی من مسـلم بن عقیلم و این مردم به من خیانت کرده و بـدین روز بینوائی دچارم ساخته اند. طوعه را این گفتار بسی در نظر گران آمده و او را بدرون خانه خویش خواند که

تا بامداد آن شب در آنجا پنهان باشد مسلم بدرون شد زن فراش برای او بگسترد و خوردنی حاضر ساخت ولی مسلم چیزی نخورد و پاسی از شب نگذشت پسر طوعه که در خارج داخل در جنجال و غوغا بود بخانه بیامد و رفت و آمد مادر بدرون اطاق او را بخیال انداخته و بمادر گفت بخدا سوگند کثرت آمد و شد تو در این اطاق مرا بشک انداخته و برای فهم موضوع اصرار و الحاح زیاد بمادر نمود مادر از او پیمان گرفت که رازش را فاش نکند و سر نایب مناب [صفحه ۹۸] حسین (ع) را آشکار نسازد چون پسر پیمان داد و قسم یاد کرد مادر پس از یافتن اطمینان خبر مسلم به او باز گفت - چون بامداد شد پسر بنزد محمد بن اشعث شده و سر مسلم را فاش کرده و از محلی که شب در آن بروز آورده او را آگاه ساخت. مطلب به ابن زیاد رسید و او جمعیتی برای دستگیری مسلم بفرستاد.بلی پهلوانان راست کرداری مانند بنی هاشم هر چند که در میدان سیاست و نابکاری از حریف عقب بمانند در میدانهای دین و دانش و شرافت و بخشش و دریدن صفوف دلاوران و کوفتن بینی زورآزمایان پیشی از آنها است.جوانمرد نجیب هاشمی در دنبال نماز خویش اشتغال بخواندن قرآن داشت که بناگاه صدای سم ستوران و همهمه سواران برخاسته و سریره ی مسلم نزدیکی مرگ را به او خبر داد. شیر اولاد عقیل از جای بجست و بدرب خانه آمده و گروه لشکری را که محمد بن اشعث سرکردگی آنانرا داشت استقبال نمود و چون روبرو شدند کار

به پیکار کشید و میهمان کوفیان پیاده و میزبانان او سواره در جنگ شدند. جوانمرد بنی عقیل مانند شیریکه بچارپایان حمله کند کار را بر آنها سخت گرفت همگی پشت بجنگ و رو بفرار شده و منتظر مددکار بودند و مردمان نانجیب از بالای بامها شراره های آتش بر سر مسلم میریختند و مسلم بیمی ننموده و دشمنان را طومار وار بهم پیچیده و دنبال می نمود.محمد بن اشعث ناگزیر شده بوعده ی امان از مسلم تقاضای افکندن اسلحه نمود مسلم میگفت شما را امانی نیست و چون بتکرار [صفحه ۹۹] اصرار نمودند برعایت حفظ جان خویش و محافظت خون سایرین تسلیم بدشمن را بر خویشتن واجب دیده جان و سلاح خود را به آنان تسلیم نمود چون بر او مسلط شدند دانست که فریب خورده و پشیمانی یافت و دیگر پشیمانی سودی نداشت.چون مسلم را بر پسر زیاد وارد ساختند بنام فرمانداری بر او سلام نکرد. پاسبان به او گفت چرا بر امیر سلام ندادی - گفت هرگاه بخواهد مرا بکشد چه سلامی بر او دارم - ابن زیاد به او گفت بجان خودم که قطعا ترا خواهم گشت. مسلم گفت پس مرا واگذار که بیکی از نزدیکانم وصیتی نمایم. عبیدالله گفت هر چه خواهی بکن. مسلم بحاضرین مجلس نظری افکنده و در میان آنها عمر بن سعد بن ابی وقاص را دیده به او گفت ای عمر چون بین من و تو خویشاوندی است مرا بتو حاجتی است بیا تا محرمانه با تو در میان نهم. عمر از شنیدن آن ابا و امتناع نمود.عبیدالله گفت از برآوردن حاجت پسر عم خود دریغ مدار عمر بن سعد برخاسته

و با او در محلی که ابن زیاد آنها را مینگریست بنشست. مسلم به او گفت مرا در کوفه وامی است که چون باینجا ورود کردم (هفتصد درهم) وام گرفته ام. شمشیر و زره مرا بفروش و بدهی مرا بطلبکاران بازده و چون کشته شوم بدن مرا از ابن زیاد بازگیر و بخاک بسپار و کسی را بجانب حسین (ع) روانه ساز که او را بجای خویش برگرداند زیرا من به او نوشته و گفته ام که مردم با او همراهند و چنین می بینم که او بجانب کوفه رهسپار شده و نود نفر مرد و زن و بچه بهمراه دارد. [صفحه ۱۰۰] عمر رو به ابن زیاد کرده گفت میدانی چه به من گفت - ابن زیاد به او گفت [۵۴] امین خیانت نمیکند مگر آنکه کسی خائن را امین پندارد. اما مال او از خود اوست و ما جلوگیر نیستیم هر چه خواهی با آن بکن اما جنازه ی او را هم کاری ندارم چون او را کشتیم هر چه با آن بکنند کرده اند و اما حسین (ع) اگر او بطرف ما نیاید ما به او کاری نداریم و رو را بعمر سعد کرده گفت بخدا سوگند جز تو کسی با او قتال نخواهد نمود. سپس رو بمسلم کرده او و حسین و علی و عقیل را دشنام داد و مسلم چیزی در جواب نگفت. پس از آن حکم داد که او را بر بالای قصر برده گردنش را بزنند و بدنش را از بالا بزیر افکنند. او را ببالای کوشک بردند و او همچنان تکبیر میگفت و استغفار می نمود و درود بر رسول خدا میفرستاد و میگفت (خدایا

بین ما و مردمی که ما را فریب داده و بما دروغ گفته و ما را زبون ساختند داوری فرما) پس سر نازنینش ببریدند و جسد گرامیش را از بالای بام قصر بزیر افکندند.روز قتل مسلم چهارشنبه نهم ذی الحجه (روز عرفه) سال شصتم هجری و خروج او در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی الحجه (روز ترویه) بود که در همانروز هانی کشته شد و حسین (ع) نیز در همانروز باجابت دعوت مردم کوفه از مکه بطرف آن شهرستان رهسپار گردید.بلی: مسلم کشته شد و با کشتن او آرزوی هر مسلم نیز کشته شد. جسم مسلم از بام قصر بزیر افتاد ولی اسم مسلم از زبانها [صفحه ۱۰۱] نیفتاد - چشم مردم میدید که بدنهای پاک هانی و پسر عقیل را در بازارها میکشیدند و دیدن این منظره ی شرم آور نبود مگر نشانه ای از انحراف حزب سفیانی از سنن دین و مسلمانی و پندی برای بیداری غافلان و عبرتی برای عبرت گیرندگان و در این کوفه رسوا چه بسیار عبرتهائی که پدیدار شد و چه کم عبرت گیرنده ای که وجود داشت.

حالت حسین پس از کشته شدن مسلم

عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن المشمعل اسدی چنین روایت کرده [۵۵] و گویند چون ما اعمال حج خود را باتمام رسانیدیم جز اینکه در راه ملحق بحسین (ع) شده و عاقبت کار او را بنگریم اهتمامی نداشتیم لذا شترهای خود را رانده و بطرف او شتافته و در (زرود) به او ملحق گشتیم و چون به او نزدیک شدیم ناگهان مردی از اهل کوفه را مشاهده کردیم که چون حسین (ع) را بدید از جاده منحرف گردید و حسین (ع) اندکی

ایستاده و گویا ملاقات او را خواهان بود ولی او را واگذاشته و گذشت ما بیکدیگر گفتیم نزد این مرد رویم و از چگونگی حال کوفه خبری از او باز گیریم. بطرف او رفتیم و سلامش کرده جواب سلام ما بداد. گفتیم از [صفحه ۱۰۲] کدام قبیله ای - گفت اسدیم - گفتیم ما نیز اسدی میباشیم. تو بگو کیستی - گفت بکر بن فلان و نسب خود باز گفت. ما نیز نسب خود بگفتیم از او پرسیدیم از کوفه و مردم آن خبر داری؟ گفت بلی از کوفه بیرون نشدم تا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم که پاهای آنان را بریسمانی بسته و در کوچه و برزن بزمین میکشیدند.پس از شنیدن این داستان بحسین (ع) پیوستیم و با او راهی شده تا چون شب در آمد به منزل ثعلبیه فرود آمد و چون منزل گزید بخدمتش آمده بر او سلام کردیم ما را جواب گفت عرض کردیم خدایت رحمت کناد خبری داریم اگر مایل باشی و اجازت فرمائی آشکارا بعرض رسانیم وگرنه مخفیانه معروض داریم نظری بطرف ما و نگاهی بیاران خویش افکنده فرمود: مرا از این گروه امری پنهان نیست؟ گفتیم: آیا مرد سواری را که دوشینه میگذشت مشاهده فرمودید. فرمود بلی میخواستم از او پرسشی کنم - گفتیم ما بجای شما از او خبر گرفتیم. او از قبیله ی ما و مردی صاحب رای و راستگو و باخرد بود و بما حکایت نمود که از کوفه بیرون نیامدم تا مسلم و هانی را کشته دیدم و دیدم که پای آنها را بسته و در کوچه و

بـازار بزمین میکشـیدند - آنحضـرت چون این بشـنید گفت انـا لله و انا الیه راجعون رحمه الله علیها و چنـد مرتبه این عبارات را تکرار نمود. به او عرضه داشتیم ترا بخـدا سوگنـد میـدهیم جان خود و اهل بیت خویش را رهائی ده از همین جای بازگرد زیرا ترا در کوفه یار و شیعه و مددکاری نیست بلکه از آن گروه [صفحه ۱۰۳] بر جان و خانمان تو بیمناکیم - آنحضرت نگاهی به بنی عقیل افکنـده فرمود رأی شـما با مرگ مسـلم در این باب چیست؟ آنها بپاسخ گفتند بخدا قسم باز نگردیم تا خون خود را نستانیم یا از شربتی که مسلم چشید ما نیز نچشیم - حسین (ع) بطرف ما رو کرده فرمود پس از این جماعت خیری در زندگانی نباشـد و مـا دانستیم که او بر رفتن بکوفه تصـمیم گرفته و بر این رای عزم خود جزم فرموده و بازگشتی نخواهـد داشت.حسـین (ع) در حوالی (زرود) خبر مرگ معتمـد خانـدان خود را شـنید ولی از نیت خود دست نکشـید، نه در وضـعیت خود با یاران و بسـتگان خود تغییری داد و نه آثـار انـدوهی از او بظهور پیوست و جز گفتن کلمه ی استرجاع [۵۶] از او کلامی ابراز نشد چرا که در هنگام بلایا و سختی ها تمام چشمها بطرف زعیم و سرکرده ی قوم دوخته و هرگاه آثار اندوهی در او هویدا گردد تمام دوسـتان او را غم فراگیرد و هر یـک از آنـان را وهمی مسـتولی شود و در چنین حـال کار بر بزرگ قوم دشوار و انتظام امور و اجرای احکام بر او مشکل خواهد گردید. فقط کاری که حسین (ع)

نمود این بود که بدرون سراپرده ی حرم وارد شده و دخترك مسلم را بخواست و او را بر زانو بنشاند و بر سرش دست محبت کشیده و بدینکار هم او را تسلیت میگفت و هم سبب تسکین اندوه خویش را فراهم میساخت.بلی: پس از آنچه بر مسلم رسید و تبدیل حالت کوفه شنیده [صفحه ۱۰۴] شد بر تمام آنجماعت و مقدم بر همه بر حسین (ع) منتهای شکسته دلی دست داد چه تنها روزنه ی امید یاران حسین و پناه گاه محکم موکب و بستگان و کسان آن بزرگوار کوفه بود و چون آمال حسین (ع) بسته ی به آنجا بود و آنهم منقلب گشته و وکیل طرف اعتماد حسین هم در آنجا کشته شد پس رو کردن به آن شهر چه معنی داشت؟ و چه اعتمادی به آن محل باقی مانده بود؟ لکن ثبات قدم حسین (ع) بر حرکت و رائی که در عزیمت داشت بر این اوهام پرده کشیده و خیالات آنان را از پراکندگی نگاهداشت و شیر بچه علی (ع) با تمام این پیش آمدها توجه خود را بسوی کوفه موجب اتمام حجت دانسته و میخواست به آنان بفهماند که دعوتشان را اجابت کرده و بصدای آنها لبیك گفته و هر چند آنها از یاری او دست کشیده باشند او از یاوری ایشان روی نخواهد تافت و با آنکه نماینده ی امین و شیعه ی او را کشته اند جز بطرف ایشان بسوی دیگر نخواهد شتافت و خواست بنمایاند که معامله ی امام با امت مرتبط باشخاص و شخصیات نخواهد بود بلکه مسلك و آرزویش هنوز اتصال و وحدت یاران و پذیرش تقاضای بلدان بوده و بانتظار انقلاب مجددی

در حالت اهل کوفه و ملحق شدن سایر دوستان این خط سیر را می پیمود.چون خبر قتل مسلم در اردوی حسینی (ع) انتشار یافت و انقلاب کوفه را بر ضد او بشنیدند امید قبلی خود از آن یگانه محل طمع و آمال خویش ببریدند بویژه پس از آنکه امام بر آنها خطبه خواند و بیعت و تبعیت را از آنان برداشت [۵۷] بسیاری از طمعکاران [صفحه ۱۰۵] و مگسان گردآمده ی دور شیرینی در آشکارا و پنهان روزانه و شبانه از گرد آنحضرت پراکنده گشته و ولی نعمت را بدست ذلت و خواری و بحالت نژند و نگونساری سپردند و او را در تنگنای بینوائی و بی یاوری رها کرده و جان خود را بدر بردند و آن بزرگوار هم چشم توقع و دیده ی تمنا را از همگان حتی از برادران خود برداشت و همگی را در سیر و سلوک آزاد گذاشت.در این پیش آمد هر چند موکب حسینی سبکی یافت ولی در عوض از این محک سنگین حلقه ی زرین او از غل و غش خالص و خلاص گردید و قهرمانان صادق و یاران موافق و حبیبان عاشق حسین با دلهای پر از محبت و مغزهای پر از مودت به او پیوسته [۵۸] در گرد آن شمع حقیقت پروانه وار بگردش آمدند بدون آنکه از کسان او بیمی کنند و یا در مال او طمع و آزی بندند. قربان کردن مال و جان و فدا ساختن هر چه در نزدشان عزیز و گران بود از راه اختیار و با کمال میل و بدون اکراه و اجبار در راه حمایت دین و اسلام و در طریق نگهبانی امام و

ایمان برگزیده و روا دانستند [صفحه ۱۰۶]

روبرو شدن حر با امام

پس از آنکه پسر زیاد در داخله ی کوفه بباطل کردن حرکت حسینی نایل و کامیاب گردید و بوسیله ی وعد و وعید و حبس و تبعید و بیم و امید و بکار بردن شمشیر و زنجیر و آمیختن حنظل و شیر و اعمال تهدید و تطمیع، اشخاص نیرومند را زبون و مستأصل و بیشه را از شیران خالی ساخت و ریشه ی مردمان با صلابت و مردان با جلادت را برانداخت و از داخله ی کوفه از هر جهت ایمنی و اطمینان حاصل نمود چون خبر فرود آمدن حسین (ع) را در (ذات عرق) و ورود کردن او را به قادسیه (رحبه) یعنی دروازه ی عراق بشنود عطف توجه بخارج کوفه کرده و بوسائل فعاله ای مستمسک شده لشکری بسرکردگی حصین بن نمیر داروغه ی خود در کوفه بدانسوی روانه ساخت تا بتوسط او بر کسانیکه از طرف حجاز بیایند راه را بسته و آن نواحی را از انقلابات و اغتشاشات متصوره ایمن ساخته و خطوط ارتباطی بین کوفه و شام را نگهبانی نماید و فرمان داد که راههای بین دیار مزبور و (واقصه) تا بصره را گرفته و نگذراند نه کسی وارد و نه کسی خارج گردد و محل مزبور را تا جذعان (خفان) از یکطرف و تا قطقطانیه از طرف دیگر بتوسط منطقه ای از قشون محصور سازد سپس هنگی از لشکر را بجانب تمام چشمه سارها و چاههای آبی که در درازی راه حجاز بعراق واقع بود مأمور نمود تا کاروانهائیکه از طرق معروف آن نواحی سیر میکردند و برای [صفحه ۱۰۷] آب دادن مرکب و استراحت موکب خویش ناچار

از فرود آمـدن درکنـار این چشـمه هـا و چاه ها بودنـد تحت نظر قرار دهنـد.(و از جمله ی دسـته های قشونی که برای نگهبانی دشت مأمور نمود حر بن یزید ریاحی بود) چون اردوی حسـینی به (شـراف) رسید حسین (ع) به آنها امر داد که بیش از اندازه ی احتیاج با خود آب بردارند و سـر این امر بر همراهان حسـین پوشیده بود تا به منزل (ذی حسم) [۵۹] رسیدند در آنجا مردی از اصـحاب حسـین (ع) بگمان اینکه چشـمش به نخلسـتانهای کوفه افتاده از راه شـگفت به ادای تکبیر پرداخت و آواز الله اکبر بلنـد ساخت سایرین دانسـتند که پندار او بخطا و رای او دور از صواب است و چون تحقیق نمودند پی بردند که آنها نخلسـتان نیست و آن علامت جز سـرنیزه ها و آثار پیش آمدن لشگری نمیباشند.حسین (ع) برای آنکه از یک سمت بلشگر مزبور روبرو شده و احتیاط جنگی مراعات گردد به لشگریان خود امر داد که بقله های تلال و کوههای (ذی حسم) بالا رفته و بر آنها تفوق یابنـد و از گرفتن بالادست بـدفاع از تیرانـدازی لشـگر دشـمن موفق و نوامیس حرم را از اطراف مصون و مأمون دارند - چیزی نگذشت که حر بن یزید ریاحی باتفاق هزار سوار در رسـیده و اینان همان عده ای بودند که قائد بنی امیه برای نگهبانی دشـت و قطع راه بر حسـین (ع) مامور نموده و دستور داده بود که تا او را به نزدیکترین [صفحه ۱۰۸] نقطه ی متصل بمرکز حکومت نرساننـد رها نکننـد و تا از مسالمت و مبایعت او مطمئن نشـده او را بر ابن زیاد وارد نسازنـد از آن بزرگوار دست نکشـند - اما حر و

همراهـانش بیش از اینکه مقصود خود را ابراز کننـد با زبان حال و مقام تشـنگی طاقت فرسای خویش را که از طول جولان در گرمـای صـحرا و نواحی بی آب و علف دست بگریبـان آنها شـده و ایشان را مشـرف بهلاک ساخته بود اظهار کرده - حسـین فتوت چون حال آنان بدینسان دید بجوانان و پیران خود فرمان داد که دشمنان را آب داده و حتی اسبان آن جماعت را سیراب سازند.در این هنگام بود که یاران حسـین (ع) بسـر برداشـتن اضافه آب در منزل شراف برای چنین روز سماحت و بروز شرافت پی برده و پس از آنکه آن بزرگوار حر را بچنین بر و احسان عبـد خود ساخت (و بالبر یسـتعبد الحر) [۶۰] بپرسش از مقصود و غرض او پرداخت - حر با شـرمساری زیاد پاسخ داد که مأمور است امام را بنزد پسـر زیاد ببرد. امام علیه السـلام پس از شنیدن این کلاـم فرمود فعلا برخیز تو با همراهان خود نماز گـذار تا من نیز با یارانم نماز گـذاریم، حر عرضه داشت یابن رسول الله تو بنماز اقـدام فرموده و مقـدم بایست تا ما نیز بتو اقتـدا کرده و نماز گذاریم - این اظهار حر گویا حاضـرین را متذکر ساخت که حسـین امام حق است و پسر امام حق و صحت نماز دیگران بنماز او بسته و درستی نماز هر کسی بنماز او پیوسته است [صفحه ۱۰۹] در اینحال حسـین (ع) چون مشاهـده فرمود همان کسانیکه به او نامه نوشـته و بآمـدنش دعوت نمودند اینک بدشـمنی او برخاسته و قصد جدال با او دارند، موقع را مقتضی تذکر و احتجاج دیده در مقام

خطابه برآمده چنین فرمود:«ای اهل کوفه شـمائید که به من نامه ها نوشته مرا بآمدن عراق خواندید مرا طلبیدید تا شما را از زیر بار تسـلط ظالمان و تبهکاران رهائی دهم منهم دعوت شما را اجابت کرده و بسوی شما آمدم. اینک اگر از رأیی که داشته اید برگشـته ایـد پس مرا هم واگذاریـد تـا از جـا و راهی که آمـده ام برگردم»این بگفت و با اعتماد بر شـهامت حر و باتکاء اینکه (صدور الاحرار قبور الاسـرار - سینه های مردان آزاد دفینه های رازها است) و از این نظر که بر حاضرین و همراهان حر حجت را تمام فرمایـد نامه ها را بیرون آورده و بهمگان ارائه داد - حر در جواب بـدین مقال اعتـذار جسـته و پوزش خواست که او از کسـانیکه نامه نگاشـته انـد نبوده و دعوتی از او ننموده است.فراموش نکنیم که در این موقف ترسـناک و موقع خطرناک افکار گوناگونی بخاطر حر روآور شده و از تمام اندیشه ها طریقه ی بینابینی را برگزیده و بر امام علیه السلام عرضه داشت و آن این بود: که آن بزرگوار راه وسـطی را در خشـگی و دشت پیش گرفته و رهسـپار گردد یعنی نه بشـام رود و نه بکوفه وارد شود و بـدینطریق طرفین را نجـات بخشـد و از خطرات رهـائی دهـد حسـین (ع) چـون قصـدی جز پرهیز از شـر اشـرار نـداشت و برای هیچکس زحمت و [صفحه ۱۱۰] اذیت و پیش آمد بدی را روا نمی پنداشت این رأی را پسنده کرده و حر را تحسین فرمود - حر نیز چون این رأی را از طرفی موجب رهائی خود از آزردن عترت پیغمبر (ص) میدید و از طرف دیگر برای راحت شدن

خیال امراء بنی امیه از نهضت حسین و دور کردن او از خطه ی عراق (که خونریزی فراهم می شد) سبب اقناع آنها تصور می نمود پس از ورود به منزل (اقساس مالك) ضمن نامه ای عقیده ی مزبور و شرح ما وقع را به پسر زیاد نگاشت.

کوفه خود را آماده برای جنگ میساخت

کوفه پس از کشتن مسلم بر اثر دهاء و شیطنت پسر زیاد دچار دهشت گشت و فروتنی یافت و سران و سرکشان آن مطیع و رام گشته و سختی ها در برابر شدت عمل او سستی گرفت معذلك عبیدالله را خاطر آسوده نبود زیرا از جهتی بتأثیر دعوت حسینی در گوش و دل مردم دانا بود و از جانب دیگر وی را در عراق دوست و سابقه خوشی نبود و ابن زیاد در اثر آزمایش مدت عمر آزموده گشته خود و پدرش بحالت روحیه عراق آشنا و بسرعت انقلاب هوا و هوس مردمش آگاه گردیده و دانسته بودند که اولیاء امور و سیاستمداران را بقیام و نیام و خفتن و برخاستن مردم کوفه غرور و سروری شایسته نیست. و چه بسا که حسین (ع) با لشگریانی بسمت کوفه شتافته یا قادسیه را مرکز خود قرار داده و قبایل صحرای شام و عشایر اطراف فرات از آنچه بین کوفه و بصره مقر دارند بدور او گرد [صفحه ۱۱۱] آیند یا از نزدیک شدن او زمزمه ها برخاسته و آن صدا بداخل کوفه منعکس و احساسات مردم آنجا را تحریك و همگی بر او شوریده و سران شیعه و رؤساء قبایل را از زندان او بیرون کشیده و کار بکشته شدن یا اسیر گشتن پسر زیاد منجر و علی ای حال آنچه را بنا کرده

بخرابی پیونـدد و مسامحه در کار جز زیان برای او بار و بری ندهـد بنابراین تمام خیال و حواس او بـدین نقطه تمرکز یافت که پس از اطمینان از کار داخل بتأمین خارج پرداخته و کوفیان را بجنگ و جدال با حسین (ع) برانگیزد. پس پیش از آنکه حسین علیه السـلام بقادسـیه برسد آنجا را تحت نظر گرفته و مأمورینی در نقاط مهمه سـرحدات و خطوط جاده ی حجاز برگماشت و چیزی نگـذشت که نـامه ی حر ریـاحی واصـل و مژده های پیاپی به او رسـید که حسـین (ع) بعراق وارد و از حـدود کوفه دور گشـته و مسافت زیادی بسـمت شمال غربی گذشته و جز عده ی کمی از خاصان خود بهمراه ندارد و با این وضعیت غلبه ی او نواحی اطراف کوفه مقـدور و میسور نباشـد چه رسـد بـاینکه برای او تصـرفی در نواحی بین کوفه و بصـره ممکن باشـد مضـافا بـاینکه لشـگر حر ریـاحی در خـط سـیر او مراقبت تامه دارنـد و همان عـده برای جلوگیری و رد او از آن حـدود کاملا کفایت خواهنـد داشت.آن شب را پسر زیـاد بخاطر جمع و فراغت بال بسـر برد و برای تأمین خیال هیئت مرکزی و مبادرت به تسـجیل خـدمت خود نزد سـلطان خویش مراتب را به یزیـد نوشت از تمـام مطـالب او را بـا خبر ساخت. اما غفلتا مسـئله ی تمایل حر و نمازی که او و لشـگرش [صفحه ۱۱۲] با حسـین (ع) گـذارده بودند او را بفکر انداخت و پندار جدیدی برای او آمد که چون پسـر رسول خدا را در هدایت نفوس سـلطه ای و در تصـرف دلها بگفتار و کردار زیبایش جذبه ای است مبادا حر علنا بدوستی او

پرداخته و ظاهرا به او پیوسته و خبر تمرد و برگشت حر در امثال او اثری و در ارکان حرب و سران سپاه سرایتی کند و آنچه دوخته شده پاره گردد یا اینکه حسین انبار را مرکز قوای خود ساخته و از رسیدن غله و ذخیره مانع و کار را بر پسر زیاد تنگ گیرد و بسبب شکل طبیعی نهر فرات و دوستی عشایر صحرانشین با حسین (ع) و نزدیکی او به مدائن کسری، پسر زیاد قادر بر محاصره ی حسین نشود و سبط رسول (ع) دعوت شایسته ی خود را در حدود عراق و ایران منبسط و منتشر ساخته و یارانی برای بنی امیه باقی نگذارد - این تصورات پسر زیاد را از جا برانگیخت و مجددا بدان وعده ها و تقسیم اموال بین عشائر و ایلات و بزرگان اقوام همت گماشت تا از قبایل مزبوره لشکریان و سرکردگانی گرد آورده و برای اجرای مقصود شد رحال نماید.

فرمانداری پسر سعد و سرکردگی او

بیم سرایت و نفوذ دعوت حسینی بماوراء فرات و حدود ممالك عجم کمتر از بیم جلو آمدن او بطرف کوفه و ورود او بدان ناحیه نبود زیرا فیمابین دو کشور عراق و ایران علایق و ارتباط و مصالح و مناسبات زیادی بود و این کیفیات اعزام عمر بن سعد را [صفحه ۱۱۳] بجنگ حسین (ع) با سمت فرمانداری ری ایجاب می نمود و این انتصاب را میتوان یکی از اسباب و موجبات این داستان پراندوه جگرخراش شمرد چرا که اگر حسین (ع) بطرف ایران رو می نمود با دعوت پربها و حجت رسائی که آن بزرگوار داشت و عائله ای از پاره های تن پیغمبر (ص) به آن سو روان می شد

مضافا باینکه بین حسین (ع) و ایرانیان و خاندان سلطنتی منقرضه ی آن دیار سمت دامادی بود تمام این جهات برای دعوت حسینی در ممالک کسری عوامل قویه ای بشمار می رفت و استاندار عراق عرب و عجم را برای میراندن این پندارها راهی بهتر از برقراری عمر بن سعد بفرمانداری ری نبود زیرا پدر عمر یعنی سعد بن ابی وقاص از سرکردگان لشگر فاتح ایران و ایرانیان را رعب کاملی از او در دل بود بعلاوه شهرستان ری حاوی منافع بی شمار و حائز مداخل بسیاری برای فرمانداران بود و در رغبت تام و تمایل کامل عمر سعد بفرمانداری آن شهرستان شکی نبود و در چنین روزی البته حکومت کردن در آنجا هم ارتباط کامل با متوقف ساختن حرکت حسینی داشت و جلوگیری از نفوذ او در ایران برای آزادی اداره و اراده ی فرمانداران ضروری می نمود عبیدالله بن زیاد از آنروز که عمر بن سعد کیفیت پیشرفت کار مسلم را در کوفه به یزید نوشت و از آنزمان که راز پسر عقیل را در موقع وصیت افشاء ساخت تمایل او را به تقرب نسبت بخود و یزید و بی میلی او را به نهضت حسینی (ع) دریافت عمر را باخذ تدابیر لازمه برای سرکوبی حسین شرف پیش از آنکه متوجه ایران شده و بمقصد خود برسد اقناع و تشویق نمود. [صفحه ۱۱۴] بلی: ابن زیاد برای خاضع کردن حسین (ع) خواه از طریق سرکوبی و خواه از راه اقناع او عمر را بهترین کس میدید چرا که در این وقت میانه ی کوفیان از حیث رحمیت با حسین (ع) از عمر نزدیکتری نبود و او را چون از طرفی جهت و

وجهه ی شرافت قرشی و از طرف دیگر انتساب و پیوستگی بحرمین بود مصلحتی جز تحریک او از راه فریب و تطمیع برای روبرو شدن با امام ندید که گفته اند (و اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع - بیشتر پرتگاه های خرد در پرتو برقهای طمع است) اما ابن سعد از ابن زیاد شبی را برای تفکر در باب مقابله ی با حسین که مستلزم برداشتن قدم بزرگی می دانست مهلت خواست. چه ابن سعد از جهتی حسین (ع) را داعی حق می دانست و می دانست که او نیز مانند پدرش علی (ع) بالاتر از این است که کسی را فریب بدهد و عاقل تر از اینستکه فریب بخورد و برای خود در روبرو شدن با حسین از نظر موجبات دینی و رحمی جز پیوستن به او و جنگیدن با دشمنان او چاره ای نمیدید و از جهت دیگر فرمانداری ری را برای خویشتن به منزله ی نور چشم و سرور دل و راحت عائله و تأمین آتیه مشاهده می نمود بدین جهات آن شب را با حالت نگرانی و اضطراب میانه ی دو وهم جاذب و دافع بسر برد و دو خیال جلب سود و دفع زیان او را هر یک بطرفی می کشید و اشعار معروف خود را خوانده و تکرار می کرد:فو الله لا ادری و انی لحائر افکر فی امری علی خطرین [صفحه ۱۱۵] ااترک ملک الری و الری منیتی ام ارجع ماثو ما بقتل حسین... الخ [۶۱] .آخرین نظریه ای که برای او آمد این بود که اگر بر حسین (ع) غالب آمد فبها و اگر مغلوب او شود حسین جوانمرد کریمتر از این است که او را دنبال کند یا بانتقام از

او پردازد و بالاخره بر این تصمیم گرفت که سرکردگی لشکر انبوهی را برای جنگ با حسین (ع) اختیار کرده و بطرف نینوی که ملتقای دو خطه ی سرحدی عراق و ایران و حجاز و مرحله ی مشرف بر نقطه ی انبار بود عزیمت نمود و در آنجا به او خبر رسید که روز قبل از آن حسین (ع) با سرکرده ی لشکر سابق الذکر یعنی حر ریاحی در آن مکان فرود آمده است.

فرود آمدن حسین بکربلا

عوامل یاس و نومیدی که در اثر خبر قتل مسلم و بدرفتاری مردم کوفه با او پیش آمد کرد و کردار زشتی که از آنها نسبت بفرستادگان حسین (ع) (عبدالله بن یقطر [۶۲] و قیس بن مصهر الصیداوی) بروز نمود و همچنین برخوردی که از لشگر حر مشاهده فرمود در عزیمت آن بزرگوار تأثیری ننمود چرا که خواننده ی بحق را از روح خدا نومیدی نباشد و داعی حقیقت را هیچ مانعی از کار [صفحه ۱۱۶] باز ندارد لکن انصراف از رفتن بطرف کوفه فقط در اثر پیش آمد لشکر کوفه بود که وی را از رفتن به آن شهر و رسیدن بآرزوهائی که در آنجا داشت مانع گردید بدین جهت موکب حسینی و سواران او بدون اینکه مقصود خود را بدانند و مقصد خود را بشناسند راه میانه را گرفته می رفتند و حر همه جا با آنها در حرکت مراقب بود و مماشات می نمود تا حسین (ع) را از حدود امیر خود خارج کرده و انتظار داشت که فرستاده ی او برگشته بآوردن مژده ای موجب فراغت بال و اطمینان خیال او گردد و هر کس در حرکت حسینی نظر می کرد چنین تصور می نمود که امام بفکر

عبور از فرات و رسیدن بانبار یا مدائن است تا در آنجا برای دعوت خویش یاران و شیعیانی بیابد و برای منزلگاه خود جای فراختری بدست آورد ولی در بین اینکه آنان و حر گاهی بسمت چپ و زمانی بطرف راست در سیر و حرکت بودند ناگهان سواری پدیدار شد که کمان خود را بر دوش انداخته و بسمت حر آمده بر حر و اصحاب او سلام گفته و نامه ی پسر زیاد را بدست حر داد حر نامه را برای حسین بخواند و در آن چنین نوشته بود «اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا و لا تترکه الا بالعراء فی غیر خضر و علی غیر ماء....... الخ - یعنی چون این نامه ی من بتو رسد کار را بر حسین تنگ بگیر و در صحرای بی آب و علفی او را فرودآر» - حر بنا بمدلول نامه فرود آمدن در آن صحرا را بر حسین (ع) عرضه داشت حسین از اسم آن زمین بپرسید گفتند که این را کربلاء گویند فرمود «- نعوذ بالله من الکرب و البلاء -» پناه بخدا می بریم از اندوه و بلا» [صفحه ۱۱۷] دوباره پرسید آیا جز این نام آنرا نام دیگری است گفتند به آن عقر نیز گویند فرمود «نعوذ بالله من العقر ماشاءالله کان» - پناه می بریم بخدا از عقر [۶۳] آنچه خدا خواسته خواهد شد) سپس بحر فرمود ما را واگذار که در آن قریه یعنی (نینوی) یا در آن قریه یعنی (غاضریه) یا در این قریه یعنی (شفثیه) فرود آئیم حر در جواب گفت می بینید که این مرد را بر من دیده بان قرار داده اند (کنایه

از اینکه بایـد از این بیابـان بی همه چیز فرود آئیـد و رفتن بقراء مجـاور مجـاز نیست).زهیر بن قین عرضه داشت بخـدا سـوگند بعقیده ی من پس از این سـخت تر از آنچه حال می بینیم نخواهد شد و اکنون جدال با این عده آسانتر از قتال با عده ای اسـت که بعـد از این بسـمت ما خواهـد آمـد و بجانم سوگنـد چنین می بینم که عنقریب قشونی بر ما خواهنـد فرسـتاد که از عهده ی مقـاومت با آن برنخواهیم آمـد - حسـین (ع) بپاسـخ فرمود من کسـی نیسـتم که تا آنها اقـدام بجنگ با من نکننـد من مبادرت بجنگ با آنها کنم، این بگفت و فرود آمد و آنروز پنجشنبه دوم محرم بود.

جغرافیای کربلای قدیم

این گفتـار را ارتباط کاملی با تعیین قربانگاه حسـین (ع) و حوادث تاریخی آن میباشـد و برای ادای حق آن چون سـر رشـته ی کـافی و وافی بتفصـیل جغرافیـائی کربلاـی قـدیم در ایام قتل حسـین (ع) بـدست نتوان آورد گوینـده ی آن عاری از تکلف و مشقت نخواهد بود [صفحه ۱۱۸] لذا من در ادای حق این واجب بقدر ممکن و میسور اکتفا کرده و بر حسب آنچه می پندارم بنوشـتن آن می پردازم.کربلاـ نامی است که از سابق ایام در کلمات مأثوره و احادیث مـذکوره ی از حسـین و پـدر و جـدش علیهم السـلام بمیـان آمـده و به کرب و بلاـ تفسـیر گردیـده است و چنین می نمایـد که کربلاـ از کلمه ی عربی (کور بابل) ساخته شده و بمعنی مجموعه دهات و دهسـتان بابل باشد که از جمله ی آن قراء (نینوی) قریه ای نزدیک باراضـی (سد هندیه) و (غاضریه) که امروز باراضی حسینیه مشهور است و کربله بتفخیم لام و پس از آن

هاء) که امروز در سمت جنوب و شرق شهر کربلا است و (کربلا یا عقر بابل) که قریه ای در شمال غربی غاضریات است و در تپه های آن آثار قدیم باقی است و (نواویس) [۶۴] که قبل از فتح اسلامی قبرستان عمومی بوده و (حیر یا حائر) که امروز محل قبر حسین (ع) و شامل تا حدود رواق حرم مطهر یا حدود صحن است مجموعه ی این قراء به کور بابل معروف بوده است. (حائر) زمین پست وسیع محدود برشته ی از تلها و زمینهای [صفحه ۱۱۹] مرتفعی [۶۵] بوده که از شمال شرقی شروع و در شمال بمحل فعلی باب السدره (درب سدر) متصل و همچنین از طرف غربی بمحل باب زینبی (درب زینبیه) ممتد و سپس از جهت جنوب بمحل باب قبلی (درب قبله) فرود می آمد و این تلهای نزدیک بهم در نظر بیننده شکل نیم دائره ای تشکیل میداد که مدخل آن جبهه ی شرقی و جائی است که امروز زائر از آنجا بطرف مزار سیدنا عباس بن علی علیهماالسلام متوجه میگردد و حفارها [۶۶] در اعماق خانه های مجاور و محیط بقبر حسین (ع) در زمینهای طرف شمال و غرب آثار برآمدگیها و ارتفاعات قدیمه را یافته و حال آنکه در جبهه ی شرقی جز خاک سست و پست نمی یابند [۶۷] و همین امر بما نشان میدهد که این بقعه در عصر قدیم از جهت شرقی زمین پست و از جهت شمال و مغرب مرتفع و بشکل هلالی بوده و پسر زهرا (ع) در هنگام جنگ و زمان کشته شدنش در [صفحه ۱۲۰] همین نیم دائره ی هلالی شکل محاصره گردید چنانکه شرح آن بیاید اما نهر

بزرگ و رشته ی اصلی فرات از سرچشمه ی خود که بطرف پائین سیر می کند تمام قراء و اراضی اطراف خود را تا نواحی کوفه مشروب ساخته و نهر فرات (شط) در خط سیر خود شعبه هائی از آن منشعب گشته و از شمال مسیب نهری از آن متفرع و بطرف اراضی شن زار و پست اراضی شمال شرقی کربلا جاری گشته و به نزدیکی محل قبر سیدنا عباس (رض) منتهی و سپس بنواحی هندیه سرازیر گشته و در طرف شمال غربی قریه ذی الکفل به نهر اصلی فرات متصل میگردد و همین شط است که تا امروز هم به علقمی موسوم و همین فرات صغیر است که از صدر تا مصب آن علقمی مینامند - و اما طف اسم عامی برای زمینهائی است که آبهای نهر آنرا فرامی گرفته و وحوالی نهر علقمی را که از آن سیراب و در سواحل آن قرار گرفته از این جهت طف گویند و حادثه ی حسین (ع) نیز چون در این محل بوقوع پیوسته بواقعه ی طف نامیده شده است.

امام در محاصره و ممنوع از حرکت

حرم حسین (ع) در دوم محرم سال ۶۱ هجری بحدود کربلا رسید و در بقعه ی خشک و بایر دور از آب و علفی بناچار فرود آمد و لشگریان حسینی بسان زاویه ی مثلثی در آنجا اردو زده و لشگر حر در غاضریات و لشگر پسر سعد در نینوی در برابر اردوی آن بزرگوار قرار گرفت. [صفحه ۱۲۱] اهتمام و سعی حر فقط مراقبت در خط سیر حسین (ع) بود و در زبون کردن یا مطیع ساختن یا برگردانیدن آنحضرت اهتمامی نداشت تا آنکه عمر بن سعد بقصد مطیع کردن یا زبون ساختن امام در

رسید از آنوقت بین او و حسین (ع) مبادله ی رای و پیام بامید پیدا کردن راه حل رضایت بخش شروع گردید.پسر سعد ببعضی از اطرافیان و همراهان خود تکلیف کرد که برای این مقصود با امام روبرو شده و بمذاکره پردازند اما آنان بعذر اینکه خود آنها بامام نامه نوشته و او را بآمدن کوفه دعوت کرده بودند و از قبول این امر امتناع نمودند (چه اینک بروند و از او چه بخواهند!؟) بالاخره (چنانکه ارشاد نقل میکند) پسر سعد حنظلی را بجانب پسر رسول خدا (ص) روانه نمود و او بنزد امام آمده و از زبان امیر خویش از خط سیر یا محل توقف او پرسان گردید حسین (ع) در پاسخ چنین فرمود: «اهل دیار شما به من نامه نگاشته و مرا بسوی خود خوانده اند اینک اگر از آمدن من شما را بد آمده برمیگردم و از شما دور می شوم.» حبیب بن مظاهر بفرستاده ی مزبور که از بستگان او بود خطاب نمود که وای بر تو کجا برمیگردی؟ آیا دوباره بطرف این مردم ستمکار میروی؟ بیا و این مرد را که خدا بسبب نیاکان او ترا عزیز و گرامی فرموده یاری کن - حنظله در جواب او گفت فعلا میروم و جواب پیامی که از طرف امیر آورده ام میرسانم تا رای خود را ببینم در این باب چیست -این بگفت و بطرف عمر بن سعد برگشته و آنچه شنیده بود باز گفت عمر گفت امیدوارم که خدا مرا از جنگ و جدال با او عافیت [صفحه ۱۲۲] بخشد و از آنچه بین او و حسین گذشته بود طی نام ای به ابن زیاد خبر داد

و به او فهمانید که امام برای بازگشت از عراق و دست کشیدن از تمام مقاصد و آمال خود آماده و مستعد شده است.حسان بن العبسی (بنا به نقل ارشاد) چنین گوید که چون نامه عمر بن سعد به پسر زیاد رسید در نزد او بودم عبیدالله آن را بخواند و چنین گفت:الان اذ علقت مخالبنا به یرجو النجاه و لات حین مناص [۶۸] .مجددا حسین (ع) بنام طلب سلم و صفا و احترام خون مردم با پسر سعد خلوت کرده و مدتی با یکدیگر نجوی نمودند و در نتیجه عمر سعد به پسر زیاد چنین نوشت:«اما بعد - خداوند نایره ی جنگ را خاموش ساخته و اتفاق کلمه حاصل و امر امت اصلاح گردید حسین با من پیمان بسته که بجائیکه بوده برگردد یا بیکی از سرحدات برود و مانند یک تن از مسلمانان رفتار کند و در نفع و ضرر با آنها شریک باشد». [صفحه ۱۲۳] چون پسر زیاد این نامه را بخواند گفت این نامه ی نصیحت گذار مشفقی با قوم خود (یعنی قریش) میباشد.شمر بن ذی الجوشن بپا خاسته گفت:«آیا با اینکه او بسر زمین تو فرود آمده این پیمان را از او می پذیری؟ بخدا سوگند اگر از بلاد تو کوچ کند و دست خود را بدست تو ننهد او از تو پرزورتر و تو از او ناتوان تر خواهی بود چنین مجالی به او مده که موجب پستی تو خواهد شد ولی چون او و یارانش بنزد تو آمده بر فرمانت سر تمکین نهند اگر او را عقوبت کنی سزاواری و اگر ببخشی مختاری» چون ابن زیاد در شمر اعتماد بتوانائی و اتکاء بفرمانداری

خود و سهل انکاری و سبک شماری نسبت بدشمن او یعنی حسین و بستگان او را بدید گفت آنچه گفتی پسندیدم رأی رأی تست برخیز و این نامه ی مرا به پسر سعد برسان اگر فرمان مرا پذیرفت فرمان او را پذیرا باش و الا خود را فرمانده لشگر بدان و گردن او را بزن و در نامه چنین نگاشت:«من ترا بسوی حسین نفرستادم که از او شفاعت کنی یا با او مسالمت پوئی یا از طرف او پوزش جوئی اگر او و یارانش بفرمان من سر نهند آنان را بسمت من روانه ساز و الا کار را بر آنها تنگ گیر و ایشان را بکش و پس از کشتن مثله [۶۹] نما چرا که آنان باین عقوبت سزاوارند و چون حسین را بکشتی بر سینه و پشتش اسب بتاز چه او مردی مخالف و ستمکار است و با آنکه میدانم این کار پس از مرگ به او زیانی ندارد ولی آنچه گفته ام باید بشود. - الی آخر». [صفحه ۱۲۴] شمر نامه پسر زیاد را به پسر سعد رسانید (و الرجل السوء یأتی بالخبر السوء - مرد بد است که با خبر بد آید) باری چون پسر سعد نامه ی امیر خود بخواند و از ترساننده ی خویش بدترین دستور را مشاهده نمود چهره اش دگرگون گشته و گفت: ای شمر خدایت لعنت کناد و از رحمت حق دور باشی کاریرا که ما امید اصلاح آن را داشتم بفساد کشانیدی.لکن پسر سعد پس از آنکه شمر را رقیب خود و در مقام تهدید خویش بدید لزوم زبون ساختن حسین عالی مقام را وظیفه ی خود دانسته و دشمنی با او

را آشکارا ساخت و لهجه و فکر و هیئت او تغییر یافت و لشگر خود را به نزدیک اردوگاه حسین کشانیده و برای میدان جنگ سه جهت قرار داد و خود در قلب آن یعنی میانه ی حیر و نهر قرار گرفت تا حسین را از عبور نهر و از ورود به آن جلوگیر شود که چون حسین (ع) راه حرکت و سیر خود را مقطوع و شارع و ورود خویش را مسدود بیند بناچار یا با آنها از در جنگ درآید و یا بفرمان ایشان گردن نهد و در هر دو صورت آنان بر او چیره و بر غلبه ی خویش مطمئن و بر مرام خویش کامیاب گردند.امام علیه السلام چون کار را چنین نگریست لامحاله خود را کشته دید زیرا با آنکه او را در منطقه ی بی سر و سامانی که نه آب بود و نه آبادانی منزل داده بودند اگر در انتظار آمدن یارانی از شهرهای دور می نشست اطفالش حتی خیل و حشمش بهلاکت دچار و اطرافیانش بفلاکت و پراکندگی گرفتار می شدند و بیش از آنچه [صفحه ۱۲۵] از دشمن زیان میدید از گرسنگی و تشنگی دچار خسران میگردید و اگر نسبت به دشمن فروتنی کرده و با بنی امیه بیعت می نمود آرزوهائی که در دل داشت به هدر داده و امت و شریعت را بفروش رسانیده بود و اگر بجنگ آنها همت می گماشت بخلاف نظر دفاعی خود پرداخته و در ظاهر امر امیدی بغلبه و دست یافتن بر آنها نداشت و با تمام اینها اقدام بجنگ را سزاوارتر شمرده و برای دفاع قدم برداشت چرا که آزادمرد اگر یارای آن ندارد که گرامی بزید

بهتر آنکه به خوشنامی بمیرد.

حسین طلب مرگ می کرد و همراهانش نیز طالب مرگ بودند

عشق بقربان شدن در بین مکارم اخلاق مانند ماه تابان در میانه ی ستارگان آسمان درخشان است - اگر مردم در مردی حس فداکاری مشاهده کنند و بدیگر از صفات حمیده و آیات پسندیده ی او نپردازند شگفت نباشد. چرا که هرگاه راستی و درستی ریشه ی فضائل اخلاقی بشمار رود حس فداکاری بهترین و برترین مظاهر راستی است و آنکس که باراده ی خویش تن بمرگ دهد بمردن خود هرگونه شبهه و شایبه ای از دوروئی و ریاء و دروغگوئی و دهاء را بمیراند و همانا هسته ی چنین حس و شعور با شرافتی اگر در خاک راستی کشته شود و بآب اخلاص آبیاری گردد بناچار میوه ی آن برای اهل حقیقت خیر جاودانی باشد و چون مرگ برای پسر آدمی ضربت [صفحه ۱۲۶] حتمی و شربت قطعی باشد و از خوردن و چشیدن آن گزیر و گریزی نباشد همان به که باین زندگانی کوتاه سود همگانی و خیر جاودانی خریداری شود - همانا همانا بخدا سوگند این معامله ایست که جز سود بری ندهد و تجارتی است که هرگز آنرا زیانی نباشد - پس بهترین مرگ و فداکاری و خوشترین قربانی آن است که مرد این هیکل فناپذیر خویش را بمیراند تا بمرگ خود منافع جاودانی را حیات بخشد - بلی شهیدان راه اصلاح امت و آزادکنندگان ملت از بند اسارت ستمکاران این قبیل مرد مانند و آقای تمام این گروه و سر کرده ی شهیدان حسین بن علی (ع) است که بمردن خود (و کسانیکه با او بودند) محدث بنی هاشم و دیانت محمد (ص) و معارف قرآن و شعائر اسلام و اخلاق عرب را زندگی

بخشید و در ثبات قدمی که بر ضد سلطه ی جور و فجور عیان ساخت نه در لهجه ی وی اختلافی ظاهر و نه در روش او تخلفی مشهود و نه در عزیمت خود سستی هویدا و نه در حرکت خویش ضعفی آشکار و نه آنی برای خشنودی دشمنان به تضییع مصالح یاران پرداخت.چنین نفس توانا و جانی دلربا باید تا مانند مقناطیس جذابی مانندهای خود را بسوی خود بکشاند و در طریق اخلاص و فداکاری سازمانی بسزا از مجذوبان بی همتا فراهم ساخته از شربت سعادت بهر یک بچشاند چنانکه گفته اند (و شبه الشیی مجذوب الیه - یعنی مانند هر چیز مجذوب آن چیز باشد) - این بود که جمعی از یاران و بستگان حسین که بر طریق او میرفتند و بر طریقه ی او ثابت بودند و بقربان کردن جان در راه صلاح دین و مصالح مؤمنین دریغی نداشتند [صفحه ۱۲۷] در پیرامون او گرد آمدند و پروانه وار بدور این شمع تابان آرزوی جان باختن کردند و چون حسین حق در آنروز ممنوع و محصور شدن خود را در کربلا حس کرده و بکشتن خویش یقین فرمود کشته شدن دیگران برای خاطر او بخاطر او گران آمد [۷۰] و چون دانست که آنمردم بزهکار جز به او نظری و بغیر او اراده و توجهی ندارند بیعت خود را از ذمه ی کسان و یاران خویش برداشت و به آنان اجازه داد که از دور او پراکنده شوند و بهر جا که خواهند بروند و لذا بپاخاسته و در میانه ی آنها خطبه کرده و فرمود: «بهترین ستایش خدایرا کنم و در آشکارا و پنهان او را نیایش نمایم -

پروردگارا ترا حمد می کنم که ما را به تشریف نبوت گرامی داشتی و علم قرآن بما بیاموختی و در دین خود ما را دانا ساختی و بما گوش و دیده و دل بخشودی پس ما را از سپاسگذاران قرار ده - اما بعد من یارانی به اوفاتر و نیکوتر از یاران خود نمی دانم و اهل بیتی بهتر و با پیوندتر از اهل بیت خود نمی شناسم خداوند شما را از من جزای نیکو دهاد - [صفحه ۱۲۸] بدانید که من شما را اجازه دادم و بیعت خود را از شما برداشتم شما را از من باکی نیست و در ذمه شما از من پیمانی نمیباشد تا شب پرده ی خود را بر شما افکنده پراکنده شوید و تاریکی را مرکب ساخته و بهر جا که خواهید بروید... الخ» برادران و پسران و برادرزادگان وی و پسران عبدالله بن جعفر به او گفتند چرا چنین کنیم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ هرگز خدا بما چنین روزی نشان ندهد - سپس حسین (ع) به اولاد عقیل خطاب کرده فرمود: ای زادگان عقیل آنچه بمسلم گذشت شما را بس است اجازه میدهم که شما هم بروید - آنان نیز چون این بشنیدند در پاسخ گفتند: سبحان الله! بمردم چه گوئیم و آنها به ما چه گویند؟ بگوئیم که ما رئیس و آقا و عموزادگانیکه از بهترین عموهای ما بودند رها کردیم نه بکمک آنها تیری پرتاب نمودیم و نه بمدد آنها نیزه ای افکندیم و نه بدستیاری ایشان شمشیری زدیم آنها را گذاشتیم و گذشتیم و ندانستیم چه کردند و بر آنها چه گذشت؟ نه بخدا قسم چنین

کـاری نکنیم بلکه جان و مال و آل خود را فـدای تو سازیم و بهمراهی تو بایـد که بقربانگاه رویم و بقتال و فـداکاری پردازیم بهر جـا تو روی برویم و بهر سوی تو شوی بشویم و پس از تو زنـدگی و حیـات با سـیه روئی را بخود روا نـدانیم - پس از آن مسـلم بن عوسـجه برخاسـته گفت: آیا ما دست از حضـرتت برداریم آیا به چه رو نزد خدا در اداء حق تو عذر آوریم؟ نه بخدا سوگند بجائی نروم تا نیزه ی خود بسـینه این قوم فرو نبرم و تا قائمه ی شمشـیر بدست دارم بر آنها شمشیر زنم و اگر مرا اسلحه ای نمانـد بسـنگ با آنها به پیکار کوشم قسم بخـدا ترا وانگذاریم تا خدا بداند که [صـفحه ۱۲۹] در غیـاب پیمبرش درباره ی حفظ تو قصوری نکرده ایم - بخـدا سوگنـد اگر بـدانم مرا میکشـند و باز زنـده شوم سـپس مرا بسوزاننـد و باز بدنیا آیم و هم دوباره معدوم و پراکنده شوم و باز برگردم و هفتاد بار به من چنین کنند باز از تو جدا نشوم تا در برابر تو جان ندهم چرا چنین نکنم و حـال آنکه بیکبـار مردن، بشـرافت و کرامتی میرسم که هرگز آنرا فنا و زوالی نباشـد پس از او زهیر بن القین بپاخاسـته گفت: قسم بخـدا خوشترم آیـد که کشـته شوم دوباره زنـده شوم و باز کشـته شوم و تا هزار مرتبه این کار مکرر شود و خدای عزوجـل باینکـار زحمـتی را از جـان تـو و این جوانـانی که از اهـل بیت تـو هسـتند دور سـازد بهمین و تیره گروهی از صـحابه بگفتارهائی که به یکدیگر

شبیه و به یک نهج بود یکایک بیاناتی نمودند و حسین علیه السلام از خداوند برای آنها جزای خیر خواستار گردید - گویند [۷۱] مردی آمد تا داخل اردوگاه حسینی (ع) گردید و بسوی مردی از یاران او آمده بدو خبر داد که پسر تو فلان را دیلمیان در بند کرده اند بیا تا با هم بدانسو رویم و فدیه دهیم و در رهائی او بکوشیم آن صحابی در جواب گفت: بروم چکنم؟ بروم او را از اسارت رها کنم و خود و او هر دو را بزندان خدائی در افکنم؟ حسین (ع) به او فرمود برو رقبه ی ترا از ربقه ی بیعت خود خارج کردم و برای رهائی پسرت هم فدیه ای که باید داد بدهم. آنمرد گفت هیهات که تو را واگذارم و بعد خبر ترا از سواران باز گیرم بخدا سوگند هرگز چنین نکنم و از تو جدا نشوم. [صفحه ۱۳۰]

پیک جنگ

شمر خارجی [۷۲] بکربلاء آمد اما بد آمدنی زیرا قاصد جنگ و حامل تعلیمات زشت و دستورهای سختی از ابن زیاد به ابن سعد بود و چون پسر سعد این تازه وارد را رقیب و وسیله ی تهدید خود پنداشت فکر او منقلب گشته و از آن هنگام برای حب ریاست و طمع بفرمانداری ری در صدد شد که خود را از تهمت دوستی با حسین (ع) برهاند و بهمین جهت اردوگاه خود را به نزدیک اردوی حسین (ع) انتقال داده و بر کناره های نهر علقمی منزل گزید و درب های ورود به نهر را بر لشگریان حسین (ع) بسته و پاسبانی شریعه را بعمرو بن حجاج واگذار کرد و بتجدید رفتاری که معاویه در صفین نسبت

به قشون امیرالمؤمنین (ع) نمود بپرداخت و برای تقرب به پسر زیاد و تشبه بغلاه خوارج [۷۳] و خشنودی پاره ای از آنان که در لشگر او بودند و از هر گونه سوء تظاهری نسبت بامام علیه السلام خودداری ننموده و باینها هم قناعت نکرده با گروهی از خاصان خود بطرف اردوگاه حسین (ع) شتافته از [صفحه ۱۳۱] ترکش تیری برون کرده و بچله ی کمان خود نهاده و بجانب اردوی حسین (ع) پرتاب نمود و چنین گفت: «در نزد امیر گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که حسین را نشانه تیر قرار دادم» دنیادوستان و جاه طلبانیکه حاضر بوده و وسیله ای برای نزدیکی بکرسی نشینان وقت و اولیاء امور می طلبیدند موقعی بدست آورده و اردوی حسین (ع) را تیرباران ساختند حسین مجد باصحاب خود چنین خطاب فرمود: «ای صاحبان شرف و کرامت بپاخیزید که این پیک های دشمن است که بجانب شما آمده و اعلان جنگ میدهند».یعنی اینان بجای گردن نهادن بحکم کتاب خدا و سنت مصطفی (ص) بفرستادن تیر و پیکان و اعلان کارزار و عدوان پیشی جسته اند و ما را در چنین حال مجالی جز خواستن مهلت و یافتن فرصت نباشد که تا آنزمان در جدیت آنها سکونتی حاصل آید و اگر از دادن مهلت دریغ کنند ما را گزیری نیست جز آنکه پرچم دفاع برای حفظ مقدسات و حمایت از ناموس و حرمات برافرازیم و در نومیدی از صلح و سلام بتأسی از روش بزرگان گرام بپردازیم.

در پیرامون اردوگاه حسین

پس از آنکه حسین (ع) یقین نمود دشمنانش در هیچگونه کردار زشتی در راه زحمت و اذیت به او خودداری و دریغ نخواهند نمود در مقام

دفاع از اهل و عیال خویش برآمده و خود را مستعد [صفحه ۱۳۲] برای جلوگیری از حملات آن قوم پست فرموده و منتظر مرگ گردید لکن چون لشگریان خود را در بقعه ای عاری از هرگونه مزیتی برای دفاع دید و با دشمنان خود مشتی از اراذل کوفه و رجاله های پست را مشاهده فرمود که جملگی بدنبال شمر ضبابی افتاده و بطمع جوائز پسر زیاد و بحرص باقی مانده های دستبرد سرکردکان و شوق بغنائم جنگ به آن سرزمین آمده و اسلحه ی جنگی جز سنگ و جسارت با خود نیاورده بودند این جمله برای اردوی حسینی (ع) از هر سو موجب بیم و ترس بود بویژه چون این دنباله های عنان گسیخته خود را ملزم و پابند به هیچیک از آداب رؤساء قبایل عرب نمی دانستند، سبب شد که حسین (ع) از لشگر خود بیرون شده محل مناسبی برای دفاع مهیا سازد.بعد از غوررسی در پستی و بلندیهای اطراف یک سلسله از تپه ها و بلندیها را به مناسبت وضعیت و مزایای طبیعی آنها که بیکدیگر نزدیک و هلال آسا واقع و به (حائر) نامیده می شد متناسب برای محل خیام و حرم دید. لکن این حصن و صورت قلعه مانند فقط برای اردوئی فایده داشت که از بیرون شدن برای طلب آب مستغنی بوده یا برای خود ذخیره و آذوقه ای فراهم آورده باشد اما برای کسیکه مانند حسین (ع) بمقدار کافی آب یا آذوقه بدست نکرده باشد اگر در چنین موضعی متحصن می شد گویا بدست خود بانتحار کوشیده یا بمیل خود کسان خویش را بدست هلاک سپرده باشد چه در آنصورت دشمن میتوانست با عده ی قلیلی

از جهت شرقی [صفحه ۱۳۳] بمحاصره ی آنها کامیاب و در زمان کمی عده ی محصور را از شدت گرسنگی و تشنگی بهلاکت دچار سازد.لذا حسین (ع) پهلوی این حائر و در سمت جنوبی آن زمین بلند دراز اندامی را بنظر آورده و آن را برای تحصن از قسمت سابق الذکر سزاوارتر دید زیرا برای کسیکه در آن محوطه پناه می جست تپه هائی از طرف شمال و مغرب او را مصون و معدودی تیرانداز از لشگریان حسین (ع) که در آن تپه ها سنگر می ساختند ممکن بود خیام حرم را حملات دشمن نگهداری نموده و از طرف شرق و جنوب هم میدانهای وسیعی باقی بماند که اصحاب حسین (ع) آن موضع را بدست داشته و مردان کار از آن جهت بیرون شده و برای کارزار بسوی دشمن یا سرکوبی سواران بتازند - بدین جهات حسین (ع) حرم و اردوی خود را به آنمحل منتقل ساخت که امروز معروف به (خیمگاه) گردیده و محوطه ی (حیر) فاصله ی خوبی بین آنان و اردوگاه دشمنان شده - پس از آن بیاران خود فرمان داد که خیمه ها را نزدیک بیکدیگر برپا کرده و در گرد آنها از شدت احتیاط خندقی کنده و از چوب و نی که در پشت خیمه ها فراهم بود در آن خندق آتش افروختند و بحدی که ممکن بود و در خیمه گاه خویش وسائل دفاعیه فراهم آورده و هر چند دائره ی خروج تنگ تر می گردید انتظار فرج را بیشتر داشت. [صفحه ۱۳۴]

تشنگان جنگ در کنار قبر

بنی نوع انسان در تمام ادوار تاریخی هر چند که دشمن و محارب او وحوش بیابان یا کفار بوده اند در هر جنگی پاره ای از آداب را مراعات می

نموده انـد چنـانکه هرگز بخون زنان و بیگناهان خود را نیالوده و آب و خوارك را از آنها منع ننموده است و حتی حکومتهای امروزه ی عـالم نیز ایـن اصـول را رعـایت کرده و بدیـده ی احـترام می نگرنـد و ارتکـاب ایـن مظـالم را از زشـت ترین جرائم میشـمارند و شرع اسلام نیز مانند سایر شرایع محصور ساختن بی طرفان و بی گناهان و تعرض بزنان و منع آب و خوراك را از آنـان یـا از بیمـاران و اسـیران و کودکان نهی فرموده است زیرا گروه نامبرده را از آنچه مردان جنگی آنها به آن قیام کرده اند تقصـیری نبوده و در عمـل آنهـا شـرکتی ندارنـد بلکه شـریعت آسـمانی و عاطفه ی انسانی سـر بریـدن حیوانات را نیز در حال تشـنگی اجازه نداده است اما گروه سـفیانیان تمام این ستم ها را بر حسین فضیلت و خاندان نبوت روا شمرده و تمام این جرائم را از راه کینه جوئی نسـبت به آن بزرگوار مرتکب گردیدند. فراموش نمیکنیم که در یوم الدار یعنی روزیکه مهاجر و انصار بر خلیفه ی سیم عثمان سرکشی کرده و او را در خانه اش محاصره نموده و از او خواهان شدند که پسر عموی خویش (مروان) را به آنها تسلیم کند عثمان بعلی (ع) پناه برده و از تشـنگی و غیر تشـنگی به آنحضـرت شکایت برد (و حال آنکه [صفحه ۱۳۵] علی در این هنگام در خانه ی خود نشسـته و در بروی غیر بسته بود) در چنین حال آن بزرگوار پسران خود حسن و حسین (ع) و غلام خویش قنبر را بسوی او روانه کرده و برای او آب فرسـتاد و فرستادگان بحمایت او و خانه ی او با جمهور طرفیت کرده و

در راه طرفداری وی تحمل هر گونه زحمت و جراحتی را نمودند جز آنکه محمد بن ابی بکر (رض) با همراهان خود از بیرون خانه بر او تاخته و از ناحیه ی آنها شد آنچه شد.اما معاویه مکار خلاف و عکس این قضیه را در بین اهل شام شهرت و شیوع داده و برای آنکه آنها را بجنگ امیرالمؤمنین (ع) برانگیزد میانه ی آنها چنین منتشر ساخت که عثمان با زبان تشنه کشته شد و علی از او آب را جلوگیر گشت و بهمین جهت بود که در جنگ صفین بتصرف شیعه پیشی جسته و اهل عراق را از ورود به آن بازداشت اما علی (ع) عده ای از سلحشوران عراق را بسمت شریعه فرستاده دشمن را بکنار رانده راه نهر را باز و آشامیدن آب را برای هر دو جانب مباح و بلامانع قرار داد و نفس کریم او از اینکه با بدان معارضه ی بمثل نماید اباء نمود و فرمود: «کلا! لست امنع عنهم ماء رحله الله علیهم - هرگز من آبی را که خدا بر آنها حلال فرموده از ایشان منع نخواهم نمود» پسر زیاد این بدعت معاویه را نو ساخته و بجلوگیری آب از حسین و همراهانش فرمان داد و قصه ی دروغین معاویه را دوباره منتشر ساخته و به پسر سعد چنین نوشت: [صفحه ۱۳۶] «حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء فلا یذوقوا منه قطره کما فعل بالتقی الزکی عثمان.. الخ.. یعنی بین حسین و اصحابش و میانه ی آب فرات فاصله شو که آنها از او قطره ای نچشند همانقسم که نسبت بعثمان با تقوای پاکیزه دل چنین کردند» با آنکه همین حسین (ع)

بود که در یوم الدار شخصا برای عثمان آب برد و در راه حمایت او تحمل مشقت و سختیها نمود و حاشا که حسین فضیلت و علی فتوت از ذی روحی منع آب کنند و بر فرض هم که چنین کرده باشند آیا توده ای از زنان و مجموعه ی از دختر بچگان و کودکان و بیماران چه کرده بودند که باید آنان را باین عمل مأخوذ و از آب مباح محروم نمود؟ زنهار! که روح اسلامیت از این ستم جانگزا بیزار و دیده ی انسانیت از این عمل غم افزا خونبار است.پسر ساقی کوثر و یاران و زنان و کودکان او سه روز تمام در کنار شط از آب مباح بی بهره و ممنوع ماندند - خودشان و ستورانشان در ساحل نهر و بقعه ای خالی از آب و علف بحال عطشان نالان بودند ستوران در خواهش آب شیهه زنان و زنان در حسرت آب ناله کنان و کودکان از تشنگی و جگر سوزان فریادکشان و بچگان شیرآشام در اثر خشکی پستان مادران به ضجه و افغان با آنکه آب فرات در برابر دیدگانشان غلطان و موج زنان و مانعین آب همگی دعوی اسلام و ایمان داشتند - ارتکاب تمام این مظالم دل شکاف برای چه بود؟ برای اینکه حسین (ع) دست خود را بدست ستمکاران نداده و دل ببیعت و اطاعت آنها برای محو کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) [صفحه ۱۳۷] ننهاده و گویا زبان حال حسین ذی جلال چنین گویا بود - ای دشمنان اگر امروز شما را توانائی آن است که فضاء وسیع را بر من تنگ گیرید اما در توان شما نیست که حدود مبادی عالیه و

مقاصد سامیه را بر من ببندید و اگر شما را آن قدرت است که زندگانی من و یاران و کودکان مرا بآخر رسانید شما را هرگز آن قدرت نیست که تا من زنده ام و تا مسلمانان بزندگانی جاوید من زنده اند از نشر دعوت من و انتشار همت من و اثرات فکر من جلوگیر شوید.

اهتمام امام بموعظت و نصیحت

تاریخ زندگی حسین (ع) یک سلسله دلایلی بدست میدهد که هماره آنحضرت نسبت بمردم زمان خوش بین و خوش گمان بوده و هرگاه در نواحی کوفه آن تبدیل حال و اضطرابات مدهشه او را استقبال نمی نمود و آن تحول ناگهانی در ابتدای سفر و در حالت حضر شاهد دنائت حال و پستی طبع آن ناکسان نمیگردید هنوز هم نفس با صفای حسینی از آرزوهای زیادی در اصلاح آن توده سرشار و بتصفیه ی روحی آن جماعت امیدوار بود ولی نگرانی باحوال آن قوم راز درونی آن بزرگوار را از صمیم حقیقت آشکار ساخته و از کلمه ی جاوید و خطبه ی مفید آنحضرت که در حین حرکت انشاء نمود بسر سویدای او پی توان برد که فرمود: «الناس عبید الدنیا و الدین لعق بالسنتهم یحوطونه مادرت به معایشهم و اذا محصوا بالبلاء قل الدیانون - یعنی مردم بندگان دنیا هستند و دین همانا [صفحه ۱۳۸] ورد زبانی آنها است و تا بوسیله دین امور زندگانیشان بگذرد به پیرامون آن میگردند و چون نوبه ی امتحان و بلاء پیش آید دین داران اندک و نادر الوجود شوند» لکن فرستادگان اصلاح و پیشوایان هدایت چنین بعهده گرفته اند که در اتمام حجت و اقامه ی دلالت حتی بر مللی منحط و وحشیان عاری از مدنیت نیز خودداری ننمایند: (لیهلک من

هلـک عن بینه و یحی من حی عن بینه - یعنی تـا بهـدایت دلیـل و اقامت بینه آنکس که مردنی است بمیرد و آنکس که زنـده شدنی است جان بگیرد) و برای نافرمانان بهانه ای باقی نماند و لذا حسین هدایت نیز بوسیله ی ارائه ی راه و احتجاجات و اقامه ی دلائـل و تظاهرات منتهای جـد و جهـد را در روشن ساختن افکار آن مردم مبـذول و در ترسانیـدن از بلیات حق و رسانیـدن کلمـات حق بتوسـط پیـام و انشـاء خطب و کلام از هیچگونه سـعی و اهتمام دریغ نفرمود با آنکه جمهور دشـمنانش همگی از طبقه ی پست و دون انسـانیت و پرسـتندگان طـاغوت و اتبـاع و ثنیت بـوده نه برای اقـامه ی حـق وزنی و نه برای غیر زور و زر شأنی قائل می شدند - معذلک حسـین ایمان پس از یأس و حرمان از اینکه آن قوم را بسوی او عطوفتی و آنمردم را بجانب او برگشتی باشد باز هم در مقام مظاهره و شناسانیدن خود برآمده عمامه ی رسول خدا (ص) را بر سر و ردای آنحضرت را در بر کرده شمشـیر جـدش پیمـبر را بر کمر آویخته و بر شـتر یـا اسب معروف آن بزرگوار سوار گردیـده بهیئت جـدش رسول خـدا (ص) و زی پـدر مادرش محمـد مصـطفی (ص) در برابر دشـمن قـد آراسـته و در تمام گفتار و رفتار شـباهت تامی بجـد امجد خویش ظاهر ساخت [صـفحه ۱۳۹] و همین هیئت و صورت به تنهـائی برای اعلاـن حق او در خلاـفت جـد او کفایت میکرد و موجب طرد غاصبین شام و آن گرگان خون آشام می شد اما چون شیاطین قوم دانستند که با این

خودآرائی و خودنمائی بویژه اگر مجالی برای خطابه و گفتار بیابد و شنوندگان را بآیات وحی نیای خود یادآور سازد شاید آنحضرت را فائده ای بی شمار و عائده ای کامل العیار فراهم گردد لذا جملگی در مقام مغالطه برآمده و بولوله و همهمه شنیدن کلام خدا را از دهان ولی خدا بهیئت نبی خدا از پسر دختر رسول خدا (ص) جلوگیر و مانع گشته ضایع و تباه ساختند.اما حسین مجد و جلالت فرصت را از دست نداده از آنان تقاضای سکوت فرمود ولی ایشان از راه لجاج و عناد امتناع کرده آنحضرت بانگ برداشت و همگان را طرف خطاب ساخت و چنین به بیان آورد که: «ایها الناس اسمعوا قولی ولا تعجلوا حتی» «اعظکم لواحده و حتی اعتذر الیکم فان اعطیتمونی النصف کنتم» «بذلک سعداء و الا فاجمعوا رایکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمه ثم» «اقضوا الی و لا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو» «یتولی الصالحین [۷۴] - ای مردم گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا شما را بسخنی پند دهم و به بیانی عذر خواهم اگر مرا انصاف دهید مردمانی خوشبخت باشید و باینکار نعمت سعادت دریابید و اگر در شما منصفی نباشد در بین خودتان رای زنید تا قصد شما بکشتن [صفحه ۱۴۰] من برخودتان مستور نماند و پس از آن بهلاک من پردازید و کار خود را بتأخیر نیندازید چه ولی من خدائی است که کتاب فروفرستاده و اوست که دوستدار نیکوکاران است.»چون سکوت آنها را فراگرفت و آن سر و صداها خاموشی یافت به آنها خطبه کرد و خدا را سپاس گفت و بر پیمبر درود

و ثنا فرستاد و به منطقی که رساتر و بلیغ تر از آن شنیده نشده بود چنین فرمود:«اما بعد فانسبونی من انا؟ ثم راجعو انفسکم و عاتبوها فانظروا» «هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ الست ابن بنت» «نبیکم؟ و ابن وصیه و ابن عمه و اول المومنین المصدق لرسول الله» «(ص) و بما جاء من عند ربه؟ او لیس حمزه سید الشهداء عمی؟» «او لیس جعفر الطیار فی الجنه بجناحین عمی؟ اولم یبلغکم» «ما قال رسول الله (ص) لی و لاخی (هذان سیدا شباب اهل الجنه» «فان صدقتمونی فیما اقول و هو الحق و الله ما تعمدت الکذب» «منذ علمت ان الله یمقت اهله و ان کذبتمونی فان فیکم من ان» «سالتموه عن ذلک اخبرکم سلوا جابربن عبدالله الانصاری» «و ابا سعید الخدری و سهل الساعدی و زید بن ارقم و انس بن» «مالک یخبروکم انهم سمعو هذه المقاله من رسول الله (ص)» «اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟ - الی ان قال - فان کنتم» «فی شک من ذلک او تشکون فی انی ابن بنت نبیکم فو الله لا یوجد» «بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری و یحکم اتطلبونی بقتیل» «منکم قتلته او مال لکم استهلکه؟ ثم نادی - یا شبث بن الربعی» «و یا حجار بن ابجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزین الحارث و یا عمرو» «بن الحجاج الم تکتبوا الی ان) قد اینعت الثمار و اخضرت الجنان و» [صفحه ۱۴۱] انما تقدم علی جندلک مجند) الخ» - یعنی ببینید گوینده کیست و نسب او چیست؟ سپس بخودتان برگشته و نفس خویش را مخاطب ساخته

بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده ی حرمت من بر شما حلال است؟ آیا من پسر دختر پیمبر شما نیستم؟ آیا من پسر وصی او و پسر عموی او و نخستین نفری که به او ایمان آورده و تصدیق رسول خدای (ص) نموده و گواهی دهنده ی به آنچه از جانب پروردگار خود آورده نمیباشم؟ آیا حمزه ی سیدالشهداء عموی من نیست؟ آیا جعفر طیار که خداوند دو بال در بهشت به او عطا فرموده عموی دیگرم نیست؟ آیا آنچه رسول خدا درباره ی من و برادرم فرمود که (این دو تن آقای جوانان اهل بهشت اند) بشما نرسیده؟ اگر در آنچه میگویم تصدیقم میکنید حق همان است، بخدا سوگند از زمانی که دانسته ام خداوند دروغگویان را دشمن دارد تعمد بدروغ نکرده ام و اگر میگوئید دروغ میگویم در بین شما کسانی هستند که اگر در این باب از آنها پرستش کنید شما را خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله الانصاری و ابا سعید الخدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالك بپرسید بشما خواهند گفت که این گفتار را از رسول خدا (ص) شنیده اند - آیا اینها که گفتم مانع شما از ریختن خون من نیست؟ - تا آنجا که فرمود اگر در آنچه گفتم شما را شکی است و در اینکه من پسر دختر پیغمبر شمایم تردیدی دارید قسم بخدا در بین مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری جز من یافت نمیشود - وای بر شما آیا کسی را از شما کشته ام که مطالبه ی خون او را از من دارید؟ یا مالی از شما به هدر داده ام که بتلافی آن [صفحه ۱۴۲]

برخاسته اید؟ سپس فریاد کرد - ای شبث بن الربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن الاشعث و ای یزید بن الحارث و ای عمرو بن الحجاج آیا شما به من ننوشتید (میوه ها بثمر رسیده و باغها سبز شده و اگر بیائی لشگریانی برای خدمت تو حاضر شده اند... الخ)؟شیرزاده ی علی با لهجه ای توانا و صحبتی محکم و رسا خطابه ی خود را بگوش آنها رسانید. اگر در آن گروه با انصافی بود حقگذاری می نمود، لکن آن قوم او را جز بکلمه ی بی ربط و جامدی پاسخ نداده چنین گفتند: (ما نمیدانیم تو چه میگوئی!! بفرمان اولاد عمویت گردن بنه و الا دست از تو برنخواهیم داشت)آه چه کلمه ای! کلمه ی تلخی که آنرا به بی شرمی و وقاحت طلایه کرد، و به تکبر و انحراف بسمت زور و غرور ممزوج ساخته بودند - حسین علا در پاسخ آن قوم بی شرم و حیا فرمود: «لا و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر لکم اقرار العبید یأبی الله» «ذلک لنا و رسوله (ص) و حجور طابت و طهرت فلا ـ نوثر طاعه اللئام» «علی مصارع الکرام - نه بخدا قسم من دست خواری بطرف شما» «دراز نکنم و بسان بندگان بآقائی شما اقرار ننمایم خداوند چنین» «کاری را برای ما و رسولش (ص) و خاندان طیب و طاهر پیغمبرش» «رضا نداده. ما باطاعت مردمان پست گردن ننهیم و فرمانبری از آنها» «را بر مردن با شرافت ترجیح ندهیم»این خودنمائی عبث و بیهوده نگشت و این احتجاج بیفایده نیفتاد هنوز شب پرده ی تاریک خود را نیاویخته بود که چند تنی از [صفحه ۱۴۳] سواران لشگر پسر

سعد که بمردانگی و جوانمردی سمر شدند مجذوب حسین (ع) گشته با حالت توبه و انابه بسوی خیمگاه حسینی روانه و در آن نمکزار ولایت خویشتن را منقلب ساختند.

حسین خبر مرگ خود را به خواهر داد

زینب [۷۵] خواهر حسین (ع) را در قضیه ی حسین (ع) شانی با اهمیت و دورانی پر مهابت است در بین زنان عرب مانند او کمتر زنی است که در مساعدت بمردان و مشارکت در مجد تاریخی آنان اهتمام [صفحه ۱۴۴] نموده باشد زینب در این سفر پر خطر برادر خود را در همه جا مصاحبت کرده و بقصد خدمت بکیش و آئین و ترویج امر دین بنشاطی وصف نشدنی با او رفاقت نموده است. بدست راست بپذیرائی و ضیافت مردان می پرداخت و بدست چپ حوائج کودکان را برآورده میساخت زنان را تا دل با روح و نشاط توأم است توانائی اقدام بکارهائی است که مردان را در قیام به آن عجز و انکار است اما چون قلب آن ها شکسته و عواطفشان جریحه دار شود بسان آبگینه یا نازک تر از آن باشد که شکستن آن قابل مرمت و بستن نباشد. چنانکه نبی اکرم (ص) درباره ی آنها سفارش نمود و (ارفق بالقوارير) فرمود و ایشان را مانند ظروف بلورین محتاج بمدارات و مسالمت قرار داد دختر علی (ع) بدون اینکه به تنگ گیری دشمن وقعی نهد یا بمحصور شدن و عطش اهمیتی دهد بانجام تمام مهمات کسان و خاندان برادر قیام داشت و چون در سیمای حسین (ع) نظر میکرد و چهره ی او را خندان و شادان میدید آرزویش فزونی می یافت و بهر اندازه که آدمی را آرزو افزون شود کار و نشاط در او علاوه گردد و

هر قـدر در روی رئیس قوم شادمـانی و بشاشت باشـد در قوت آمال و نشاط اعصاب پیروان و اطرافیان او اثر بیشـماری حاصـل آید اما زینب چون در شب قتل برادر ناگهان بخیمه ی او درآمد برادر را تنها و مشغول بصیقلی ساختن شمشیر خود مترنم باین اشعار یافت:یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشـراق و الاصـیل من صاحب و طالب قتیل و الامر فی ذاک الی الجلیل الخ [صفحه ۱۴۵] یعنی ای روزگار در ممر اشراق و اصیل [۷۶] بس رفیقانی است که کشته ای پس بر مثل تو دوستی اف باد... الی آخر. زینب را از تمثل برادر باین ابیات دهشت گرفت و او را از زندگانی و صـلح با دشـمنان نومید یافت و دانست که لامحاله کشـته میشود و چون کشته شود صاحب و سرپرست او که خواهد بود؟ با مشتی زنان و دختران در غربت و بیابان محصور و بی سر و سامان، دشمنان دورشان را گرفته و از هر طرف راه چاره بر آنها بسته چه سازد و بکجا پناه برد؟ تجسم این عوالم و تفکر در این کیفیـات خواهر حسـین (ع) را بفریاد آورد و از آنچه پس از قتل برادر بر او و اهل و عیال خواهـد گـذشت بیاد آورد و گفت: «الیوم مات جدی و ابی و امی و اخی - امروز جدم مرد و پدرم و مادرم و برادرم از دسـتم رفت.» و اختیار نفس از کف زینـب رهـا شـده و مـدهوش افتـاد - برادرش بجـانب او آمـد و سـرش بـدامان گرفت و از سـرشک دیـدگان بر رخسـاره ی او میریخت تا بهوش آمد و دیده ی خود بصورت

برادر بـاز کرد و برادر بتسلیت او پرداخت و گفت: «ای خواهرم اهل زمین می میرنـد و اهل آسـمان نمیماننـد و جز وجهه ی خداونـدی برای چیزی بقائی نیست. جـدم و پدرم و مادرم و برادرم همه مردند و همگی از من بهتر بودند شـیطان شـکیبائی ترا نربایـد» - آنقدر گفت تا بتسـلی خود اضـطراب از دل خواهر بربود و بگفتار خویش اشک از دیدگان خواهر بزدود - لکن در این مقام رازی است ناپیدا و سـری ناهویدا چه همین زینبی [صـفحه ۱۴۶] که در شـنیدن اشـاره ای از خبر مرگ برادر با آنکه هنوز او را زنده می بیند تاب و توان از کف میدهد چه شد که با چشـمان خود بریدن سـر برادر و بستگان بدید و سر او و آنها را بر فراز نی مشاهـده نمود و آنـان را ماننـد گوی بازیچه ی کودکان یافت و دنـدان برادر را در ملاء عام زیر چوب و شمشـیر یزیـد و پسـر زیـاد نگریست و مصـائبی که بیگـانه را تاب دیـدن آن نبود او چگونه بدیـد و چسان جملگی را تحمل و بردباری نمود؟ و کـاش می دانسـتم چه باعث شـد که این دل نازک و رقیق به دلی سـخت تر از سـنگ بـدل شـد و این قلب پر عاطفت بقلبی بـا صـلابت منقلب گشت؟بلی همشـیره ی حسـین (ع) بتمـام معنی خواهر او بود و عجب نباشـد که خـاتون طف در تمام حوادث و بلایا و جمله ی مصائب و منایا با برادر خود همقدمی کند و در همه حال همراهی نماید.چه همانسان که در شـرافت ابوین و مواریث والدین خلقا و خلقا و منطقا با او همدوشی داشت بایستی در تبدیل

حالت و استیلاء بنفس و صلابت نیز با برادر همدوشی کند و از زمانی که حسین (ع) از اسرار نهضت و آثار حرکت خود او را خبردار ساخت او نیز بایستی در وقایه ی نفس و نگهداری دل ثبات و استقامت گزیند - و از آنجا که حسین (ع) در راه یاری ملت و احیاء شریعت و تعظیم شعائر جد خود ختمی مرتبت (ص) از تحمل رنجهای شهادت و لوازم آن از بردباری در برابر تمام سختیها و بلایا ناگزیر و از حدود وطن تا قربانگاه خویشتن سیار و رهسپار گردید خواهرش نیز در ابلاغ دعوت و [صفحه ۱۴۷] اتمام حجت و تحمل صدمات و تقریر خطابات ناچار و از کربلا تا کوفه [۷۷] و از کوفه تا شام برای قیام بوظیفه و خدمت و نگهداری اسرار قیام و نهضت خوددار نبود و در هر جا و در هر آن و در هر انتهاز فرصتی به نشر دعوت برادر ساعی بود و برادر هم در همه جا با او همسفر و همراهی می نمود و منتها حسین بر سر نی بزبان [۷۸] حال سخن سر میکرد و زینب در روی شتر بلسان مقال بخطبه و سوز درون دلها را زیر و زبر میکرد. [صفحه ۱۴۸]

پیشی گرفتن بسوی بهشت

پیشی جوئی برای جلب نفع و بردن سود در زندگان غریزه ایست که نه از آن عدول کنند و نه به آن ملامت شوند و غالبا این سودطلبی بنام رقابت بنزاع بین اشخاص و انواع منجر و بنام مسابقت، بتخالف و تشاجر بین آنان منتهی می گردد. و لکن پیشی گرفتن بمرگ و اهتمام باین عمل در بین صاحبان خرد جز

برای غایت گرامی و نیات حسنه ای که بر حسب معتقدات خودشان وصول به آنرا برتر و بالاتر از زندگانی فعلی خود میدانند برای امر دیگری متصور نیست و آدمی چون در مرگ خویش میل بسعادات و لذات بالاتر و فنا ناپذیرتر از تمام دارائی زندگانی حاضره ی خویش معتقد گردد آن مرگ را بایستی ترجیح دهد و برای رسیدن به آن البته پیشی جوید و برای چنین مسابقه در تواریخ جنگجویان و مجاهدین دنیا نظایر و مانندهای زیادی می نگریم چنانکه در یاران پیغمبر (ص) مردمانی بودند که صدقوا ما عاهدوا الله [۷۹] درباره ی آنها سخنی بجا و استقبال بمرگ و قتال در برابر آنحضرت برایشان مردنی گرانبها بشمار میرفت و معتقدشان این بود که بین آنها و بهشت جاودان جز چند گامی نباشد و خوراکهای بهشتی در کامشان هم اکنون لذت می بخشد و [صفحه ۱۴۹] الحق چنین مسابقه ای شریفترین مسابقه ها و چنین مرگی گواراترین مردنها و چنین شعاری را قوی ترین دلیل بر فضیلت و ایمان باید دانست و تاریخ دنیا گروهی را مبادر بمرگ و جماعتی را پیشرو بسمت جنان و پیشی جوی بسوی نیزه و پیکان مانند یاران حسین (ع) بخاطر نداشته است. زیرا حسین علیه السلام بسنگ محک ولایت زر وجود آنان را امتحان کرده و حدود صدق و صفای ایشانرا آزمایش فرمود و بحقیقت راستگوئی و درست کرداری آنها پی برد و بواقع تولا و تبرای ایشان مطمئن گردید و یقین نمود که در وفا و صفای آنها ریبه ای و در صدق گفتار و حقیقت کردار آنها شایبه ای نیست و مانندشان در نهضت و رستکاری و نظیرشان در حرکت و درستکاری نتوان یافت

و بهیمن جهت در آن کلام که فرمود: «فانی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوفی من اهل بیتی - من یارانی بهتر از یاران خود ندانم و اهل بیتی خوبتر و به اوفاتر از اهل بیت خویش نشناسم.» کوچکترین مبالغه ای تصور نتوان نمود - و اما فضیلت بالاتر و بزرگتر در این از خود گذشتن و فناخواهی برگشتش بحسن انتخاب خود حسین (ع) و قیام خود او بوظایف پیشوائی و سرداری میباشد، چه قیام رئیس قوم بامر واجب پیروانش را بادای وظایف و وجائب وادار و اعتصام زعیم بمبدء قویم همراهانش را تبعا به تمسک بمبدأ و سلوک در مسلک و وصول بمقصد و غایت حقیقی می کشاند.سراپرده ی حسین (ع) و آنچه در آن از یاران و بستگان و کودکان و زنان بودند تماما مانند جام آبی که جزوی را از جزو [صفحه ۱۵۰] دیگر جدائی و افتراقی نباشد هر یک از آنها آینه ای از حال و کردار و گفتار حسین (ع) بودند و جان خود را فدای جان او می نمودند و آرزوی هر یک فدا شدن قبل از رفیق خود بود و بالاخره بر این شدند که خشنودی آقای خویشتن را باین حاصل کنند که یکی پس از دیگری در زی دفاع حربی بجهاد ادبی کوشیده برای ارشاد نادانان و بیدار ساختن خواب رفتگان و پند دادن به منکران بسوی دشمن رفته مبادی علویه را به آنها اظهار و دعوت حسینه را به آنان اشعار و بر آن مردم حجت را تمام و حقیقت را واضح و آشکار نمایند. (لئلا یکون الناس علی الله حجه بعد

الرسل) [۸۰] تا از این اقدام اگر نصایح پی در پی آنها در آن قوم سودمند افتد بعنایت خداوندی شر قتال و کشتار از مؤمنان برطرف شود و اگر در بین موعظت کشته شوند بر طریقه ی پیمبران و مصلحان قبل از خود رفته بروح و ریحان و بهشت و رضوان کامکار گردند یعنی از دردهای جانگزای زندگانی و دنیای ناپایدار آسوده و از درک شهادت بسعادت خوشیها و نعمات زندگانی جاویدان بهره مند شوند چرا که این دنیا چون برای هیچ زنده ای باقی نمی ماند و هیچ زنده ای در آن باقی نخواهد ماند همان به که هیکل فناپذیر قربانی خیر جاوید و فدائی زندگانی ملت و امت گردد. [صفحه ۱۵۱] بلی: گروه یاران و همراهان حسین (ع) مانند جامهای لبریز از باده ی عشق نیستی و حس فداکاری منتظر پروانه ای [۸۱] بودند که دلها را بروی زره ها پوشیده و بسان پروانه هائی بگرد فانوس ولایت در گردش آیند و چون حجت خدا بیکی از آنها جواز حرکت میداد بدرود او با آنحضرت بدرود کسی بود که دیگر فکر بازگشت در دماغ خود نداشت و از خیمگاه بسوی قربانگاه بسان تیری که بجانب نشانه ی مقدس دلخواه روانه شود بپرواز میآمد و در برابر دشمن قد افراخته با بیانات رسا و زبان توانا به رجزخوانی و نصیحت گذاری می پرداخت تا از دور و نزدیک رفع شبهه کند و بحاضر و غایت حجت تمام گردد - لکن هزار افسوس که شنوندگان جز مشتی کر و کور و گنگ نبودند و بمصداق صم بکم عمی فهم لا ـ یعقلون پرده های طمع و آز را بر دیده ها کشیده و حجابهای بیم و رعب چشمهای

بصیرت آنان را نابینا ساخته دراهم پسر زیاد افکار آنها را درهم و دنانیر یزیدیان دست و دل آنان را بزنجیر غفلت بسته بود و همانا آنکس را که جز بشمشیر و گرده ی نان توجهی نیست نه پندی تواند او را براه آورد و نه دلیلی تواند او را از نگونساری رهائی بخشد - بلی پند و موعظت در سایه ی طمع ورزی به هدر رود و برهان و حجت در پرتو برق شمشیر و آتش خوف زبونی یابد و بهمین جهت بود که فرستادگان حسین (ع) از آنمردم دور از خدا جز با زبان پیکان و سنان پاسخی نشنیدند و بجدال و قتال کوشیدند تا بمراد [صفحه ۱۵۲] خود رسیدند (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [۸۲] زندگانی که بروح پرفتوح خود زنده اند و تاریخ با مجد و جلالتشان باقی و پاینده ماند، درگذشتگان در راه حق را پیروی کردند و زبان صدق آیندگان را درباره ی خویش گویا ساختند.

کشته شدن علی شبیه پیمبر

تا بوده و هست عقیده ی حقیقت شناسان امم از عرب و عجم بر این است که سجایا و مزایا و خصایل و صفات به تناسل و تناسب از پدران بفرزندان بمیراث میرسد و همچنانکه فرزند را از پدر و مادر و جد و جده در شکل صوری و سیمای ظاهری و خلقت خارجی و طبایع جسمی و امراض بدنی میراث است همچنان در مواهب عقلانی و سجایای اخلاقی نیز از آنها ارث بر است - عقل و نقل نیز در این منطق گویا و علم و حدیث نیز مؤکد و مؤید این معناست یعنی تشابه در خلقت از

تشابه در اخلاق جدا نیست و لذا پس از آنکه بزرگترین فرد از عائله ای زندگانی را بدرود کند تمام جهات مجتمعه ی در فقید در شبیه ترین افراد آن خانواده جمع شود تا شبیه قائم مقام فقید گردد و چون غرائز و کیفیات طبیعی او در این فرزند گرد آید [صفحه ۱۵۳] تمام آثار و اطوار اخلاقی او نیز در این هیکل پدید آید چرا که اعمال همواره نتایج اخلاق و زادگان خلقا و خلقا شبیه به نیاکان خود شوند تا مآثر آنها در این طفل طالع و مفاخر آنان در این فرزند تجدید گردد.آل محمد (ص) همواره برای فقدان پیمبر (ص) و از دست دادن هر سودی در نبود او متأسف و محزون بودند تا برای حسین بن علی (ع) شبیه ترین مردم بجدش محمد (ص) از حیث خلق و خلق و منطق (رفتار و گفتار و کردار) پا بعرصه ی وجود گذاشت و تمام آمال و آرزوی آل محمد (ص) در آن وجود تمرکز یافت و هر آن که مشتاق و خواهان دیدار پیغمبر (ص) می شدند بروی او نگریسته و بمشاهده ی او دلخوش بودند و بدین جهت بود که او را شبیه پیمبر (ص) نامیدند.بهر اندازه که این طفل رو به رشد می نهاد جمال پیمبر (ص) را بیش از پیش جلوه میداد و هر قدر که در کمال نمو می یافت شکوفه ی آرزوها در پیرامون آن جوان رو بثمر میگذاشت تا توجه خاندان پیغمبر درباره ی او بحدی رسید که بصورت وله و عشق جلوه گر می شد و چون آیتی تلاوت میکرد یا روایتی حکایت می نمود و در کلام و مقام گوئی که رسول

خدا (ص) سخن میراند بویژه بر این شباهتی که در جسم بجد خود نبی (ص) داشت شباهتی در اسم بجد دیگر خود علی (ع) اضافه داشت و همچنان در شجاعت و تعصب برای حق نیز با علی کاملا مانند بوده چنانکه روزی حسین (ع) در بین راه فرمود: [صفحه ۱۵۴] گویا سواره ای به من برخورد کرده چنین میگوید (این قوم میروند و مرگ هم بدنبال آنها میرود) علی بپدر گفت (پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟) حسین بپاسخ فرمود: (چرا قسم بکسی که برگشت همه کس به اوست) علی گفت (حال که اینگونه است ما را از مردن در راه حق باکی نیست) علی در موکب حسینی مانند ستاره ی صبحگاهی میدرخشید و دیدگان اهل و عیالش بدور او هاله سان میگردید جز آنکه حصار دشمن و قلعه ی اندوه راه تنفس را بر او تنگ کرده و چون گمان رهائی از آن دو دربند نداشت جز مرگ چاره ای نمی اندیشید لذا بنزد پدر آمده چون تأثر پدر را از این گفتار حس می نمود بحالت سرافکندگی از او اجازه ی جنگ خواست - سید کربلا- را با آنکه در گفتار و رفتار، خودداری کامل و صبوری بی پایانی بود مشاهده ی علی بدین حالت و قیام او باین قامت عنان شکیبائی از کف وی گرفته و مانند دیگر مردمان نتوانست که در جواب پسر چه بگوید و خواهی نخواهی برای اینکه عاطفه ی فرزند را جریحه دار نسازد به او اجازه ی جنگ داد.علی بسمت دشمن شتابان شد و دیدگان پدر با قطرات اشکی که برخساره ریزان و با ناله ی جانکاهی که بهمراه سرشک از دل پرحسرتش بیرون می شد علی را

مشایعت نمود و زنان حرم بدنبال او خروشان و مادرش که مرکز آمال از دستش رفته صبر و توان از کف داده از عقبش با دلی پریشان در فغان بود - علی بسوی دشمن رفت و امام با نوای بلند صدا برداشته فرمود: «یابن سعد قطع الله رحمک ما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله - ای [صفحه ۱۵۵] پسر سعد خدا رحمت را قطع کند همچنانکه رحم مرا قطع کردی و نزدیکی مرا برسول خدا رعایت ننمودی.» اما جوان حسین با سیمای رسول خدا (ص) و با عمامه ی رسول خدا (ص) و اسلحه ی رسول خدا (ص) و بر اسب رسول خدا (ص) در برابر این مردم تجلی کرد و با منطق رسول خدا (ص) به آن قوم خطاب نموده فرمود:انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی [۸۳] .(من علی پسر حسین بن علی هستم) (ما و خاندان خدا به پیمبر نزدیکتر و سزاوارتر بحق او میباشیم) (قسم بخدا که زاده ی زنا بر ما حکومت نتواند کرد)یعنی من بصورت و سیرت و حسب و نسب مثل اعلای رسول خدا در میان شمایم و من وسیله ی یادآوری جدم علی (ع) و شبیه جد دیگرم پیمبر (ص) میباشم و پدرم حسین (ع) نواده ی پیمبر و جدم علی برادر پیمبر و وصی او است و ما بتمامی نزدیکان و اهل بیت او و کسانی میباشیم که خداوند از آنها پلیدی معصیت را بزدود و همگی را پاک و پاکیزه فرمود [۸۴] و چون بحکم کتاب خدا ارحام [صفحه ۱۵۶] پاره ای از پاره ی دیگر

اولیتراند [۸۵] ما از بیگانگان سزاوارتر بخلافت جدمان پیمبر میباشیم و پس از این برهان آشکار ما را نشاید که زمام دین جد خود را به پسر دعی [۸۶] و ناپاک زاده ای بسپاریم و آیا در شریعت شرافت و دیانت عدالت شایسته است که مانند و مشابه پیغمبر در برابر زنا زاده ای سرخم کرده و نسبت به پسر زنا زاده ای خضوع و فروتنی کند؟فرزند حسین این بگفت و با لشگر کوفه بمبارزه پرداخت و مانند شیری که بگوسفندان حمله ور شود کار را بر آنها تنگ ساخت و پس از لختی از حملات سوی پدر برگشته عرضه داشت «العطش قد قتلنی - تشنگی مرا کشت» پدر در پاسخ فرمود: «اصبر یا حبیبی فانک لا تمسی حتی یسقیک رسول الله بکاسه الاوفی - عزیزم شکیبا باش شب نخواهی کرد تا آنکه رسول خدا با جام لبریز خود سیرابت کند» جوان دوباره برگشت و بحمله ای پس از حمله ای به آن قوم میتاخت تا پسر مره عبدی را نظر به او افتاده گفت: (گناه عرب بگردنم باد اگر او به من بگذرد و مادرش را بعزایش ننشانم) و در [صفحه ۱۵۷] بین آنکه به آنگروه حمله کرده و رجزخوانی می نمود بناگاه عبدی بضربتی او را از پا درانداخت و چون بیفتاد بانگ برداشت که: (ای پدر سلام بر تو باد این جدم است و بجام لبریز خویش مرا سیراب کرده و بتو سلام میدهد و میفرماید بشتاب بشتاب) سپس فریادی از درون برکشید و جان عزیز را در بین آن فریاد بجان آفرین بخشید.حسین (ع) ببالین علی آمده گفت: (ای پسرم خدا بکشد مردمی که ترا کشتند

چه چیز آنها را بر خدا و دریدن پرده ی احترام پیغمبر جری و بی باک ساخته، ای پسرم پس از تو خاک بر سر دنیا باد) سپس رو بجوانان خود نموده فرمود (کشته ی برادرتان را بخیمگاه ببرید) چه اول کشته ی لشگر حسین (ع) علی بود و آنحضرت بیم آن داشت که زنان حرم و عقیله های خاندان رسالت را بی شکیبی بمیدان بکشد و با سرهای برهنه بخوابگاه علی دوان گردند (فانا لله و انا الیه راجعون).

بازگشت حر و شهادت او

کسیکه در احوال بشر تدرس کند و وجهه ی نفسانی آن را غوررسی کرده و تفرس نماید نیکان مردم را از دو دسته خارج نمی بیند - دسته ای در سایه ی نگهداری عقیده ی باطنی و با حفظ احترام ایمان قلبی خواهان منافع ذاتی و مصالح شخصی خود میباشند و بیشتر اخیار از این طبقه مردمانند - دسته ی دیگر که بالاتر و برتر [صفحه ۱۵۸] از این طبقه میباشند کسانی اند که احیاء عقیده خود را بر احیاء شخصیت مقدم و مراعات ایمان را بر مراعات منافع خویشتن ترجیح میدهند - و وضعیت حر ریاحی به منزله ی کسی بود که در ضمن احترام عقیده ای که بحسین بن فاطمه (ع) داشت خواهان احترام مصالح ذاتی خود نیز بود و چنین می پنداشت که حسین (ع) با دسته ی پرزور بنی امیه ناگزیر از صلح است یا آنکه بنی امیه بطور مسامحه با او سلوک کرده و حسین (ع) بلاد آنها را واگذار و بدیار دیگری رهسپار خواهد شد و حر در اینحال هم بقتال با آن بزرگوار خود را نیالوده و مرتکب گناهی نشده و هم از جوائز و انعامات سرکردگان و ترفیعات فرمانداران بی بهره نمانده است، بنابراین بطور مسامحه

و سهل انگاری با حسین (ع) در سیر و با کمال ادب و احترام در همه جا با او مصاحبت و سلوک می نمود تا آنجا که از طرفی سنگدلی های لشگر کوفه و رفتار باقساوت امیر آنها را مشاهده کرده و از طرف دیگر نمایشهای اخلاقی و مظاهرات دینی حسین فضیلت را نگریست و تماشای این دو وجهه افکار او را روشن و عواطف او را بجنبش آورده نفس او خواهان کمال و ارتقاء بمقامات عالیه و جان او طالب وصول بدرجات سعادت و شهادت گشته بنزد پسر سعد آمده گفت: (آیا با این مرد خواهی جنگید؟) پسر سعد بپاسخ گفت (بلی چنان جنگی که کمترین اثرش انداختن سرها و افکندن دستها باشد) حر گفت (آیا به آنچه بر شما پیشنهاد نمود راضی نشدید؟) جواب داد (اگر کار بدست من بود و می پذیرفتم ولی امیر تو به آن رضا نداد). [صفحه ۱۵۹] حر چون این بشنید برگشته و مانند بید بخود می لرزید و بهوش آمده دید که او موجب محصور شدن امام گردیده است - یکی از همراهان به او گفت از کار تو در شک و شگفتم چرا که بخدا قسم اگر شجاعترین مردم عراق را از من میخواستند از تو در نمیگذشتم - ای پسر یزید ترا چه رسیده که اینسان هراسانی؟ حر به پاسخ گفت (وای بر تو من جان خود را بین بهشت و دوزخ می نگرم و بخدا سوگند اگر پاره پاره شوم و سوخته گردم بر بهشت چیزیرا نمی گزینم) این بگفت و بر اسب خود نهیب داده بسوی حسین (ع) شتافت حر در بین راه به قره بن قیس

برخورده به او گفت (ای قره آیا اسب خویش را آب داده ای؟) قره گوید به او گفتم خیر و گمان کردم که حر را مشاهده ی منظره ی جنگ بد آمده و قصد دوری گرفتن از آنرا دارد بخدا سوگند اگر مرا بر مراد خویش آگهی میداد من نیز با او بسوی حسین میرفتم.حر بدون بیم ولی با حالت شرمندگی و سرافکندگی آرام آرام بحسین علیه السلام نزدیک می شد تا به نزدیکی او ایستاده گفت (فدایت گردم ای پسر رسول خدا من همان کسم که راه بتو بسته و ترا از بازگشت بازداشته و در این مکان عرصه را بتو تنگ ساختم تا ترا محبوس و محصور قرار دادم گمان نمیبردم که این قوم آنچه را تو به آنها پیشنهاد کنی نپذیرند. بخدا سوگند اگر می دانستم که کار آنها به آنچه اینک مینگرم منتهی میگردد آنچه را مرتکب شدم مرتکب نمیگشتم و اکنون از آنچه کرده ام شرمسار و بسوی خدا توبه کارم آیا مرا راه بازگشتی هست؟ حسین علیه السلام در جواب [صفحه ۱۶۰] فرمود: (بلی خداوند توبه ات را می پذیرد فرود آی) حر عرضه داشت (من از سوارکاران لشگر تو باشم خوشترم آید تا از پیادگان باشم ساعتی با آنان سواره می جنگم تا آخر کارم بفرود آمدن منجر شود) حسین (ع) به او فرمود (آنچه در نظر داری بجای آر خدایت رحمت کناد)پس از این گفتگو حر برابر لشگر پسر سعد آمده و به آنان فریاد زد: «یا اهل الکوفه لامکم الهبل دعوتم هذا العبد الصالح لتنصروه حتی اذا جاءکم اسلمتموه و کتبتم الیه انکم قاتلوا انفسکم دونه ثم عدوتم علیه تقاتلونه و امسکتم بنفسه

و اخذتم بکظمه و احطتم به من کل جانب لتمنعوه التوجه فی بلاد الله العریضه فصار کالاسیر فی ایدیکم لا یملک لنفسه نفسا و لا یدفع عنها ضرا و حلاء تموه و نسائه و صبیته عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود و النصاری و المجوس و تمرغ فیه خنازیر السواد و کلابه فهاهم قد صرعهم العطش بئس ما خلفتم محمدا فی ذریته لاسقاکم الله یوم الظماء - ای اهل کوفه مادر بر شما بگرید این بنده ی درستکردار خدا را باینجا خواندید تا یاریش کنید و اینک که بسوی شما آمده محصورش ساختید و به او نوشتید که جانهای خود را فدایش سازید و اینک بر او تجاوز کرده و بجدالش پرداختید. جانش را در تنگنا گذارده و از صبرش استفاده کرده و از هر طرف راه بر او بربسته اید تا نتواند بیکی از بلاد پهناور خدا روی کند و مانند اسیری بدست شما گرفتار آمده نه سودی تواند برای خود فراهم کند و نه زیانی از خویشتن دور نماید. بین آب جاری فرات که یهود و نصاری و مجوس از آن می آشامند و خوکان صحرا و سگان بیابان از آن [صفحه ۱۶۱] بهره ورانـد و بین او و زنان و دخترانش حائل و مانع شده اید. ببینید چگونه تشنگی آنها را در تب و تاب انداخته. ای مردم با محمد (ص) نسبت بذریه ی خود که در میان شما گذاشته چه بد معامله نموده اید خدایتان در روز تشنگی سیراب نکند) آن قوم را چنان سکوت فراگرفت که گوئی مرغ بر سر آنها نشسته و در عاقبت جز با تیر و پیکان به او جوابی نگفتند او نیز

بر آنها حمله ور گشته و رجزخوانی نموده میگفت: (انی انا الحرو مأوی الضیف اضربکم و لا اری من حیف - مرا حر گویند و محل فرود آمدن مهمانانم شما را بشمشیر میزنم و ضرری در آن نمینگرم) پیکار سختی با آنها نمود تا اسب او را پی کردند و جمعیتی بر او گرد آمدند و او همچنان پیاده میجنگید تا آنقدر بر بدنش زخم رسید که از پای درآمد و امام را ندا کرده عرضه داشت (السلام علیك یا اباعبدالله) امام خود را ببالین وی رسانیده و پس از مرگ او به ندبه میفرمود: (همچنانکه مادرت ترا حر نام نهاد و در دنیا آزاد و در آخرت سعید و دلشاد خواهی بود) - فطوبی له و حسن ماب خوشا بحالش و بنیکی فرجام و مآلش.

نماز یا کاملترین مظاهر دینی

در تعبیر از حسین (ع) بآیت حقیقت و رمز سلامت یا امثال آن مبالغه ای نشده و گزافی نگفته و آنچه گفته شود بحق گفته ایم زیرا او در تمام رفتار و گفتار و کردارش تمثال حق و اسلام است و بی [صفحه ۱۶۲] شك و شگفت بهترین مصداق آینه در برابر آفتاب وجود امام در مقابل اسلام میباشد چه آنکس که از روی حقیقت برای احقاق حق نهضت کند بر او واجب آید که در تمام ادوار و اطوار خود را مثال حق و حقیقت قرار دهد و حسین بن علی (ع) در نهضت خود مجسمه ی حق و صلاح بود و نمایش حق در آینه ی وجودش مثال زجاجه و مصباح [۸۷] را حکایت می نمود یعنی در خطاب و کتاب و اقوال و احوال مظهریت حقایق را جلوه گر و اهمیت

دین را بر اهمیت خانمان و مسکن مقدم و احترام حرم خدا و رسولش را بر احترام جان و حرم خویش مرجح دانست - دعوت آنانرا که بدوستی و دعوتشان اطمینانی نبود اجابت نمود و ویژه عزیزان و دوستان و نخبه ی پستگان و خاندان خویش را در راه نجات امت از کف بداد و برای نگهبانی ظواهر دین و تعظیم شعائر آئین جان خود را در تنگنا نهاد - در نصیحت دشمنان اسلام تمام قدرت و نیروی خویش را بکار برد و در طریق مصلحت ایمان تقدیم جان و مال و تسلیم نفس و نفیس را مهم نشمرد بتمام این کارها و غیر آنها برای این اقدام نمود که آن قوم را بیاد خدا متوجه نماید و بکتاب خدا رهنمائی فرماید حتی چون ساعت بر پای داری کاملترین و درست ترین نمایشهای دینی یعنی ساعت نماز ظهر روز [صفحه ۱۶۳] دهم محرم در رسید از اقامه ی آن خودداری ننمود و حسین چنان کسی نبود که هنگام نماز را حتی در پر زحمت ترین ساعات زندگانی خود فراموش کند یا از آن غفلت ورزد چه او پسر و پیرو علی (ع) رادمرد ایمان بود که اقامه ی نماز واجب خویش را حتی در سخت ترین ساعات جنگ لیله الهریر در صفین بعقب نینداخت و با آنکه نائره ی جنگ سوزان و دائره ی جدال در دوران بود قدمهای خویشتن را در پیشگاه آفریننده ی خود استوار و در برابر دشمن باقامه ی نماز برخاست و چون در چنان حال ملامتش کردند فرمود: السنا نحارب لاقامه الصلوه - آیا نه چنان است که ما برای برپا داشتن نماز می جنگیم؟ همچنین پسرش حسین (ع) و

شبل همین شیر چون مؤذنش ابو تمامه ی صیداوی بانگ نماز برداشت مردانه باقامه ی نماز همت گماشت و با یاران خود نماز گذاشت ولی بناچار نمازش نماز خوف بود و بجای آنکه اندکی مهلت یابد تا نماز را بپایان برد باران تیر دشمنان که پیاپی بطرف او میباریدند مجال اتمام نماز را هم به او نداد.چرا نماز خوف گذاشت؟ آیا امام را بیم آن بود که کشته شود با آنکه پدرش در محراب عبادت کشته شد؟ آیا یارانش را از مرگ ترس بود با آنکه آنها برای مرگ در برابر خدا و در راه خدا با پسر رسول خدا مانند گرسنگانی بسمت سفره ی طعام بر یکدیگر پیشی میجستند و چنین مرگی را گوارا میدیدند؟ حاشا!نماز حسین (ع) از واقعی ترین نمایشهای اخلاص او بخدا و تمسک او بشریعت مصطفی (ص) و دور از هر گونه شبهه و شایبه ای بود و نمایشهای حسینی در آن هنگام زشتی اخلاق دشمنان خود [صفحه ۱۶۴] را آشکار و حرمان آن قوم را از شرافت آدمیت بعالمیان هویدا ساخت و نمایش نماز خوف نیز در میانه ی این گروه برهانی بر سوء نیت دشمنان دین و توهین آنان بشریعت و آئین خیر المرسلین بود و هرگاه این نمایش سحر دشمن را در چشم حاضرین و ناظرین در آن معرکه باطل ننمود ابلاغی از اتمام حجت حسین (ع) بگوش غائبین بود. چرا که دشمن در ضدیت نسبت بدعوت حسینی خود را بریسمان دین پیوسته و احمقان و سبک مغزان را از این راه فریب داده بودند که یزید بنابر بیعت و تمکین مسلمانان خلیفه ی پیغمبر است و دعوت حسین خروج بر امام زمان

خود!! و برای مقاصـد دنیوی خویش!! میباشـد و بدین سـبب کشـتنش واجب و اعدامش لازم گردیده است!!!چه، اسم دین ولو بقصـد محو دین باشـد عامه را تحریک و چه بسا از تبهکاران که با اسـلحه ی حق بر ضد اهل حق تاخته و عامه را از این جهت باشـتباه انداخته اند و همچنانکه خوارج نهروان را شـبهه ی به نی کردن قرآنها فریب داده و بر ضد امیرالمؤمنین (ع) برخاسـته و او را مخالف با دین قلمـداد نمودنـد - کـدام دین؟ آیا همین دینی که بخـدمات علی (ع) برپا شـد و بمعارف و فداکاریهای او رونق و اسـتقامت یافته بود؟شـمر خارجی وماننـدهای او نیز از باقیمانـدگان همان خوارج نهروان بودنـد که بحرکات پیشـینیان تأسـی کرده و با ظواهر فریبنده ای در برهم زدن حقایق دین قد علم کرده و اسـتعمال اسم اسلام را آلت اجرای منویات خویش در نگونسـاری حسـین (ع) قرار دادنـد ولی نمـاز خوفی که امـام (ع) در بیمناکترین اوقات و مواقف زنـدگی خود در [صـفحه ۱۶۵] میـانه تیرهـا و نیزه هـا و در مخمصه ی عـداوت و هلاـکت برپاداشت نیرومنـدترین آلت فعاله ای بود که در باطل ساختن سحر و مکر آن مردم دون بکار رفت و آن قوم با آنکه دم از دین میزدند و دین مهلت دادن بمتعبدین را فرض و واجب فرموده و عبـادت را شـعار موحـدین قرار داده است آن بی حمیت مردم آنقـدر بحسـین و اصـحابش مجال و مهلت ندادنـد که خـدا را پرسـتش کنـد و نماز را بپایان رسانـد.آیا این جماعت را در پیشـگاه رسول خـدا (ص) در ایسـتگاه روز جزا پس از چنین رفتار جانگزا در چنین موقف غم افزا چه عذری

خواهد بود؟ آیا ریحانه ی او را ندیدند که با یاران مسلمان خویش بقبله ی اسلام نماز میگذارد؟ آیا با آنکه نماز حرم خداست احترام نماز بر آن گروه روا نبود؟ آیا با آنکه یاران حسین (ع) اسلحه ی جنگ را ریخته و اظهار سلم و اسلام نمودند و برای نماز مهلت خواسته و محض یاد خدا امان طلبیدند اندک مجالی برای آنها سزاوار نبود؟ آیا این گروه کلام خدا را نشنیده و به آنها نرسیده بود که فرمود: و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا [۸۸] بکسی که بر شما سلام دهد نگوئید که تو مؤمن نیستی؟ و آیا برای دین و حقیقت مظهری درست تر و آئینه ی تمام تر از این عمل حسین یافت می شد؟اما وا اسفا که دشمنان حسین را دل مانند سنگ بلکه سخت تر و هیچیک از مظاهر اسلامیت و عواطف انسانیت در آنان کارگر نمیگردید و جز تهدید بشمشیر و سنان یا تطمیع بپول و نان که در [صفحه ۱۶۶] آن هنگام جملگی بدست دشمنان هدایت و پیشوایان ضلالت بود در ایشان تأثیری نمی نمود غافل از آنکه:و ما الله بغافل عما یعمل الظالمون [۸۹] .

طفل ذبیح

توصیفکه قرآن کریم از قربانی ابراهیم به ذبح عظیم میفرماید نظری بآثار باقیه ی آن در حج و اسلام دارد و نمایش اخیری که حسین (ع) در منظر و مرآی مردمان بمعرض بروز و ظهور آورد در بین تمام مجاهدات ادبیه ای که در کشف حقایق حرکات بنی امیه فرمود تأثیری بزرگ بخشید و انقلاب مهمی را سبب گردید و هر چند این واقعه ی دردناک جانگداز محتاج بسخن رانی و قلمفرسائی بیشتری است در اینجا مرا جز ایجاز کلام

و اختصار بیان استطاعت و توانی نیست.حسین (ع) پس از آنکه اردوی خود را بی آب و اهل و عیال خویش را در تب و تاب دید پستان مادران را خشک و گونه های کودکان را از اشک دیدگان تر یافت طفل شیرخواره ی خود را که نامش علی یا عبدالله بود بدست گرفته و بجانب دشمن شتافت شاید [صفحه ۱۶۷] او وسیله ی برگرفتن سنگ از مجاری آب شود و این حجت بی گناه در برابر آنمردم دل سیاه نشانه ی حال و گواه مقال گردد و به آن قوم رو کرده گفت: ای مردم اگر بگمان شما ما گناه کارانیم! گناه این شیرخواری که از تشنگی بخود پیچان است چیست؟ این طفل نه قصد و غایتی بنظر گرفته و نه بزه و جنایتی بجا آورده است او را از من بستانید و بشریت آبی سیرابش سازید که پستان مادرش خشکیده و از بی شیری حالش بدین روز کشیده است.بین آن گروه از خدا بی خبر از شنیدن این گفتار و دیدن آن کردار ولوله و گفتگوهائی پدیدار شد - دسته ای گفتند که فرمان ابن زیاد بر منع آب منحصر بسالمندان بوده و ربطی بخردسالان نداشته و کودک هر چند زاده ی کافر باشد و در هر مذهب و شریعتی از جریمه و انتقام مستثنی است و اجابت نکردن خواهش حسین نارواست - دسته ی دیگری گفتند که کار حسین از تشنگی و ناچاری بانتها رسیده و اگر کمی درنگ کنیم و از دادن آبش خوددار شویم سر تمکین پیش آورده کار خود بشما واگذارد.پسر سعد از ترس اینکه مبادا گفتار بدرازا کشد و کار لشگر فرمانبر بنافرمانی رسد به حرمله بن کاهل که

از تیرانـدازان سـنگدل بود رو کرده گفت نزاع مردم را ببر و اختلاف را بپایان رسان - حرمله غرض ابن سـعد را دانسـته گلوی شیرخوار را غرض و نشانه ساخته تیر بیـداد بحنجر آن کودک بی گناه فرسـتاد. رسـیدن تیر همان و نحر شدن طفل همان بود و حسـین (ع) خون گلوی او بکف پر میکرد و بجانب آسـمان می افشاند و میفرمود: [صـفحه ۱۶۸] اللهم لا- یکونن اهون علیك من فصـیلبچه ی ناقه ی صالح برت ای داور من نیست در رتبه فزون تر ز علی اصـغر من چون شـیرخوار گرمی آهن حس نمود درد و المش بفزود و دیـدگان بصورت پـدر بگشود و ماننـد مرغ بسـمل ببال زدن برآمـد و روحش از بـدن نازنین بـدر آمد و شکایت حال بنزد داور متعال برد و از مصـیبت خود جگرها را کباب و دلها را به تب و تاب بسپرد. قضـیه ی این شیرخوار ذبیح دلیـل کـاملی بود که آنمردم دون کاملا- از سـنن انسـانیت برگشـته و در پستی اخلاق بحـدی رسـیده بودنـد که حسـین (ع) از هـدایت آنها بکلی نومیـد و بحالت نگرانی و خیبه و خسـران از ایشان روگردان گردیـد و چه بسا که مصـیبت او در نومیدی از ارشـاد آن قوم بزرگـتر از مصیبت او و دربـاره ی کودك شـیرخوار بنظر آن بزرگوار آمـد و چون بـدرب خیمگـاه رسـید دخـتر کوچکش به پیشواز او شـتافته گفت:(یـا ابـاه لعلـك سـقیت اخی مـاء - پـدرجان شایـد تو برادرم را سـیراب ساختی؟) پـدر در پاسخش گفت:(هاك اخاك ذبیحا - بیا و برادر سر بریده ات را بنگر - سپس با نوك شمشیر زمین را بکند و بچه ی شیرخوار را با تمام آرزوهای خویش بخاك سپرد.حسین

حق در افشاء سرایر حزب سفیانیان و در اظهار کینه های دیرینه ی امویان هیچ فرصتی را ضایع ننمود و هیچ نیروئی را ذخیره نفرمود: چرا که کشتن نوزادگان و سر بریدن کودکان را هر [صفحه ۱۶۹] شریعتی نهی نموده و آنها بجای آوردند و حتی هر عادتی بسختی منع کرده و آنها دریغ ننمودند - محدثین روایت کرده اند که پیغمبر اکرم (ص) عده ای را بجنگ کفار فرستاد و در آنجا زنان و کودکان را بکشتند چون خبر به پیغمبر (ص) رسید آنحضرت را بسی این عمل بد آمد عرضه داشتند یا رسول الله اینها ذراری مشرکین بودند بپاسخ فرمود آیا خوبان شما ذراری مشرکین نمیباشند؟ و همچنین خالد بن ولید چون در عمیصاء کودکان را بکشت خبر به پیغمبر (ص) رسیده بطوری دستها برداشت که سفیدی زیر بغل آنحضرت نمودار گردید و فرمود:(پروردگارا من از آنچه خالد بجای آورد بیزارم) سپس علی را بفرستاد تا آنها را بخاک سپرد - پس از اینکار سربریدن کودکان دیگر معهود نبود تا معاویه اطفال مسلمین را در انبار بکشت و در یمن بدست بسر بن ارطاه عامل او کودکانی که از جمله ی آنها پسران عبیدالله بن عباس (رض) بودند سر برید و همین عمل ناهنجار بدست شیعیان او در روز طف تکرار شد و دختران و پسرانی را سر بریدند و به آنها رحمی نیاوردند و به آنان غلبه کردند و ترحمی ننمودند حتی کمتر رقتی به آنها دست نداد و تنها رأفتی از ایشان بروز نیافت - همین شقاوت بود که غلو آنها را در سنگدلی و تبهکاری و نافرمانی دین مبرهن ساخت و همین قساوت بود

که قصد تشفی و مقصد آنها را در انتقام از خاندان پیمبر آشکارا و هویدا کرد - کمر بر بیچارگی ذریه ی رسول (ص) محکم ببستند و عزم بر بریدن اصل و برطرف ساختن نسل پیمبر (ص) جزم و استوار نمودند. [صفحه ۱۷۰] اما امام همام بیمار علی بن الحسین (ع) که از دست دشمنی آنان رهائی یافت نه برای خردسالی او و نه برای علاقه و دلبستگی عمه اش به او بود که گفت (نباید کشته شود مگر من با او کشته شوم) و نه شفاعت حمید بن مسلم و امثال او بود بلکه سختی مرض و شدت بیماری موجب نجاتش از حدت آهن و نومیدی آنها از زنده ماندن او سبب بقایش بود و بس و همچنان نجات حسن بن حسن را پنهانی او در بین کشتگان و زیادتی زخم و افتادن بخاک و خون سبب گردید تا خداوند بوعده ی خود وفا فرماید و به نگهبانی آنها نسل پیمبر رحمت را نگهداری نماید و بدین سبب مصلحین حال امت فراوان شوند و بفراوانی آنان مردم بعلوم امامان هدایت کردند.

تشنگی و کشته شدن عباس

هر زمان که عقل در نظام عائلی و ترتیب داخلی خاندان حسین و حسن تربیت او و نسبت باهل و عیالش تفکر کند در وادی حیرت سرگردان ماند چه تمامی آنها حتی در منتها درجه ی تنگیها و سختیها هم از سایه نسبت به او پیروتر و از خیال او درباره ی او مطیعتر بودند و چیزی در اداره ی امور جماعت مانند متابعت و حسن اطاعت نیست و اگر بگویم (طاعه الزعیم فیما تکره و لا عصیانه فیما تحب کنایه از اینکه بد آمد و خوش آمد خود

را در فرمانبری و نافرمانی پیشوا و بزرگ قوم مدخلیت دادن شرط ادب نیست) غلوی نکرده و [صفحه ۱۷۱] اغراقی نگفته ام. پس شکست و نگونساری چنین گروهی اگر دچار تنگنای گرسنگی و تشنگی نشده بودند بس دور بنظر می آمد و در گفتار شمر که بقوم خود درباره ی حسین (ع) و پیروانش گفت: (اگر به آنها آب رسد تا آخرین نفر شما را بهلاک خواهند رسانید) مبالغه ای نبوده است و همانا جلوگیری از آب قوی ترین اسلحه ای بود که دشمن نسبت به آنان بکار برد و آنکس که صبر بر گرسنگی را مشکل بداند شکیبائی بر تشنگی را محال میشمارد بویژه از جوانمردان هاشمی نژاد که شمشیرها بر کف و آب در مقابل چشمان مواج باشد و بگوش خویش ناله های دختران تشنه و بیمار خود را بشنوند و بالاخص در بین آنها جوانمرد شجاع مردافکنی مانند ابا الفضل العباس (رض) موجود و ناظر این منظره ی دلخراش بوده باشد که چون این هنگامه بدید احوالش دگرگون و عواطفش بجنبش آمده و بخدمت برادرش حسین (ع) آمده و بعذر اینکه سینه اش از زندگانی به تنگ آمده و بماندن در این دار فانی خوش نیست پروانه ی دفاع طلب نمود.بلی: چیزی خوشتر و پاکیزه تر از زندگی نیست ولی زندگانی برای زنده ای درخور است که از لذت و مسرت آن بهره ور باشد اما اگر زندگی از این دو تمتع خالی ماند و بجامی پر از درد و ناخوشی های طاقت فرسا بدل گردد حیات شیرن بسان کاسه ی تلخ پر از زهری جلوه گر آید - لکن نفوس نیرومند را اگر زمانه تنگ گیرد و چنین حالت عصبیتی پیش آید و از اینکه خود را

بفرصتهای تاریخ و زمان مهلتی برسند نومید و ناتوان بینند مرگ را در راه دفع مرگ اختیار کرده و مرگ را بر مردن در راه انتظار مرگ [صفحه ۱۷۲] ترجیح دهند.بلی: مرگ در را دفاع مرگ برتر و بهتر از مردن در راه انتظار مرگ است و حسین (ع) هم خود خواهان مردن بود و هم کسانیکه با او بودند طالب مرگ بودند و نفوس گرامیشان از جام قربان شدن مشروب و از آب گوارای فداکاری سیراب بود و پیش آهنگ این گروه ابوالفضل (رض) بزرگترین برادران حسین (ع) ممتاز در کمال و جمال و ماه بنی هاشم و پرچم دار لشگر حسین (ع) و منتهای آمال او در نگهبانی اهل و عیال او بود و بدین جهات بر حسین (ع) دادن اجازه ی جنگ و فرستادن او بسوی دشمن بسی مشکل می نمود لکن بجهات دیگر یکی بدین امید که چون ابوالفضل به مبارزت رود و به آن قوم ابلاغ حجت کند (چنانکه بار دیگر رفته و حائز درجه ای گشت که مورد غطبه ی سایر شهداء گردید) باشد که برای جلوگیری از مردن کودکانش وسیله ای شود و بآوردن آب بحیات آن عائله کمکی گردد دوم آنکه نظر به نسبتی که بین شمر کلابی (ناپاکترین رؤساء لشکر دشمن) و مادر اباالفضل (ام البنین) بود شمر به او و برادران امیش امان داده بود سه دیگر آنکه چون دستور آوردن آب بعباس فتوت داده شود به مقتضای جوانمردی منتهای کوشش را بکار خواهد برد و تا آب نیاورد بسوی حسین برگشت نخواهد نمود. بهرحال و هر جهت که بود جوابیکه آنحضرت ببرادر خود عباس داد این بود: (حال که چنین

است برو و از این مردم برای کودکان جرعه ی آب آبی بخواه).عباس بن علی (ع) بسمت قشون نگهبانان اطراف شط رو نمود [صفحه ۱۷۳] آن گروه عباس را از گرفتن آب مانع گشته از بیم آنکه مبادا آب را به عترت پیمبر (ص) برساند پاره ای پاره ی دیگر را به پیکار و کارزار با آن مرد کار تحریک نمودند. عباس (رض) بر آنان حمله ور شد دسته ای را بروی دسته ی دیگری میراند و گروهی را بر گروهی می افشاند کارزار گرم و بر آن قوم کارزار کرد تا بناچار در پشت نخله ای از غاضریه کمین کردند و دست راست آن بزرگوار را بینداختند شمشیر بدست چپ گرفت و بدون اینکه از این زخم زحمتی و آسیبی به او رسیده باشد همچنان گرم دفاع بود و پیاپی رجز می سرود و آن ناپاکان را بپاکی و مآثر اهل البیت و حسب و نسب آنها برسول خدا (ص) یادآوری می نمود تا دوباره در پشت نخله ای کمین کردند و بضرب شمشیر دست چپش نیز ببریدند و او مانند عمویش جعفر طیار (رض) با دو دست بریده از جان خویش مدافعه میکرد و گوئی آنمردم دون ببریدن دستهای آن یگانه مرد دستهای حسین (ع) را بریدند و با این حال اسفناک سنگدل بی باک ناپاکی از قبیله بنی دارم بنزد عباس آمد و عمودی آهنین بر سرش بنواخت و کار عباس یکسره از آن عمود بساخت - آنمرد فتوت بخاک افتاد و ندای (یا اخاه ادرک اخاک) در داد.حسین (ع) تا لشگریان و جمعیت را از هم درید یار و یاور خود را ندید و در آخرین لحظه زندگانی او در رسید و ندا

برداشته گفت: (الا انکسر طهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی - پشتم شکست و بند چاره ام بگسست و دشمن بشماتتم نشست) [صفحه ۱۷۴]

شجاعت حسینی

هیئت و وضعیت حسین و یارانش در برابر دشمن در همه ی احوال جنبه ی دفاعی داشت و هر آنچه خودداری و احتیاطات لازمه در جلوگیری از خونریزی و هتک احترام نوامیس و حرم الهی میفرمود مانند هجرت از حرم خدا و رسول (ص) و مماشات صفاطلبانه با حر و دوری گزیدن از حدود کوفه و واسطه کردن پسر سعد بنزد پسر زیاد برای دست کشیدن از او و برگشتن بجای اول خویش یا عزیمت بسرحدات عجم و دیلم یا آزاد گذاردن او برای رفتن خودش بنزد یزید و مذاکره ی در بابت برگشت یا عبور و تحصن در پس تپه ها و تلها برای نگهبانی عائله ی خود از شر دشمن و خواهش آب بتوسط مردان لشگر یا پیش آوردن کودکان بی گناه بنزد آن قوم دل سیاه و فرستادن ناصحین صلح خواه و پیامهای سلامت طلبانه و انشاء خطابه ها برای ارشاد آنمردم گمراه و غیر این مطالب تماما گواه و دلایلی بر مسلك حقیقت و راه شریفی بود که آن بزرگوار در طریق دفاع می پیمود - لکن دشمنانش در تمام مشاهد و مقامات درجات خصومت و تعدی را نسبت به آن شخص کریم بپایه ی آخرین رسانیده و بملاء اسلامی مبرهن و آشکارا ساختند که جز تشفی دل قصدی و جز کشیدن کینه و انتقام آنهم توأم با هرگونه سنگدلی و ارتکاب هر نوع فظاعت و بیرحمی و نابکاری مقصد دیگری نداشته اند. و اما آنحضرت خاتمه ی مدافعات خویش را در حفاظت دوده ی شرف [

صفحه ۱۷۵] خویش در موقعی توسل بسلاح جنگ و بکار بردن آلت حرب لازم دید که از آنمردم نادان بکلی نومید گردیده و از هـدایت آن قوم بی ایمان چشم طمع برید درهای امید را بروی خود بسته و رشته های آرزوهای خویش را بکلی گسسته دیـد از طرفی خوابگاه ابـدی یاران و بستگان را در برابر دیـدگان و از طرفی قتلگاه برادر با جان برابرش و یگانه ذخیره ی روز بینوائیش عباس (رض) را در پیش روی خویش مشاهـده فرمود و یقین کرد که آن گروه مصـمم انـد که با هر جد و جهدی از دادن آب به او و دخترانش مـانع شونـد تا اینکه او و آنها را از تشـنگی کشته و به نـدادن آب آتش کینه و دشـمنی خویش را بنشانند - چون بیرحمی آنها را باین پایه و بی حمیتی ایشان را باین مایه نگریست در مقام مجاهده برآمد و در برگشت از بالین برادر نازنین با شمشیر آخته بر آن گروه بتاخت و سواران بر روی پیادگان مینداخت - لشگریان بین او و خیمگاه فاصله شدند و در هر حمله ای که به او می شـد وی نیز بر آنان حمله ور میگردید و مانند روبهانی که از شـیر شـرزه فراری شوند همگان از پیش روی او گریزان گردیـده و چون جراد منتشر پراکنده گشـتند و هرگز دیده ی روزگار دل شکسـته ی پسر مرده ی برادر کشته ای را پردلتر و قوی قلب تر از حسـین (ع) ندیـده و نخواهد دید که با همه ی این نوائب و مصائب همچنان می جنگید و گردان بروی هم میریخت و در هر حمله ای این رجز میخواند:انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی... (الخ)منم حسین

بن علی که قسم خورده ام شکسته نشوم [صفحه ۱۷۶] آنجماعت را بروز کار بدر و کارزار صفین و جمل یادآوری می نمود و دیده ی سیر و تاریخ و اخبار و آثار هماره بذکر شجاعت حسینی با حالت شگفتی و غرابت نگران ماند چه حالاتی در وجود آن رادمرد یگانه و جوانمرد فرزانه گرد آمده بود که هر یک از آن نائبات برای یک پهلوان رشیدی قابل تحمل نتواند بود چه رسد که یک فرد تحمل تمام آن تواند کرد از جمله تشنگی در وجودش بحد افراط فراهم و زنان حرمش به بیم و تهدید دچار و ابدان تمام دوستان و عزیزان و ارحامش در برابر نظرش بخاک هلاک افتاده و خود غریب و یکه و تنها در بین هزاران دشمن خونخوار واقع گشته بود ولی شبل علی (ع) همه اینها را به هیچ می پنداشت و در چنین حالت هولناک مرگ را از آنچه منافی شرافت و مخالف دیانت و مباین انسانیت باشد به هیچ می انگاشت - بخدا سوگند معجزه ی بشر همین و احدی الکبر همان و در هر حمله ای این ابیات انشاد می فرمود:اذا کانت الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله اولی و افضل... الخ(چنانچه بدنها برای مرگ آفریده گشته پس کشته شدن مرد در راه خدا بهتر و برتر از مرگ طبیعی میباشد) باری آن بزرگوار هماره آن قوم را دسته بدسته در آن زمین پهناور از پیش خود میراند تا کار بجائی رسید که احوال و افکار آنمردم خونخوار بر این قرار گرفت که در کشاکش و کر و فر آنحضرت را در دائره ی تپه های حایر محصور ساخته و از هر سو

راه بیرون شـدن را بر او ببندنـد و لـذا چهار فرقه شـده از چهار جهت بر وی حمله ور گشـتند. [صـفحه ۱۷۷] فرقـه ای که به او نزدیکتر بودنـد بـا شمشـیرها و فرقه ای که در دور او میگشـتند بـا نیزه ها و فرقه ای که در بالای تپه ها بودنـد با تیرها و فرقه ی چهارم پیاده هائی که در اطراف سواران بودنـد با سـنگها و بدین هیئت بدن سـبط پیمبر (ص) را بجراحات خونین (که بیشتر از قسـمت پیش رو وارد گشت) مجروح ساخته و پوست بدنش از فزونی تیرها مانند خار پشت گردید. هر زمان که بدن مبارکش مایل به افتادن بزمین می شـد اسـبش (که از اسـبان نیک نژاد بود) تعادل را نگهداشـته و نمیگذاشت که آن بدن شـریف بزمین افتـد تـا اینکه آن حیوان نیز از زیـادتی زخم نـاتوان گردیـد و بـدن نـازنین از بالای زین بر زمین افتاد و اسب او همهمه کنان و شیهه کشان بطرف خیمگاه روانه گردید خواهرش زینب کبری از سـراپرده بیرون شد انگشـتان دسـتها بر سر نهاده فرمود: (لیت السـماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل - کاش آسمان بزمین می افتاد و کاش کوهها پاره پاره شده با دشت برابر میگشت) سـپس رو به پسـر سـعد نموده گفت: (یـا عمر ایقتـل ابوعبـدالله و انت تنظر الیه - ای عمر آیا ابوعبـدالله را میکشـند و تو به او می نگری) دیـدگان عمر گریان شده و سـرشک بر ریش او روان گردید لکن رو را از زینب برگردانید. اما شمر بجانب حسین (ع) رو کرده و لشگر را بکشتن آن حضرت دلیر می نمود و حسین نیز بر آنها حمله کره و آنها را از

نزد خـود میرانـد و چنین میفرمود: (اعلی قتلی تجتمعون. و ایم الله انی ارجو ان یکرمنی الله بهوانکم ثم ینتقم لی منکم من حیث لا تشـرون. اما و الله لو قتلتمونی لا لقی الله باسـکم بینکم ثم لا یرضـی بذلک حتی یضاعف لکم العذاب الالیم - آیا بر کشتن [صفحه ۱۷۸] من اجتماع میکنیـد بخـدا سوگنـد امیـدوارم که خداوند مرا بخواری شـما گرامی دارد و از جائیکه گمان نبرید از شمـا انتقـام مرا بکشـد - قسم بخـدا چون مرا بکشـید خداونـد در بین شـما بینوائی و جـدائی انـدازد و باینهم اکتفا نکرده به دو چنـدان عذاب دردناک دچارتان سازد) و همواره آنانرا از خود دور کرده و چون سواره ی دلاوری با حالت پیادگی با آن قوم در کـارزار و پیکـار بود لکن گـاه میافتـاد و گاه برمیخاست و پیادگان نیز از پیش روی او گریزان شـده و دوباره برگشـته بر او میتاختند.

بخاک افتادن و کشته شدن امام

در اثنـای گیر و دار و در کشـاکش کـارزار و در حین کمـک بیـاران و دور سـاختن لشـکریان از حرم و کسـان از حملات بر پهلوانان و جدال با شجاعان بر پیکر پسر پیغمبر (ص) زخمهای فراوان رسیده و خون زیاد از آنها جریان یافت و چون بکنار نهر رسـید ناگهان ابن نمیر تیری بسوی او روانه ساخت و ما بین دهان و زنخ آنحضرت را بشکافت.در این حال دو کف را از خون دهان پر کرده خـدا را سـپاس گفت و عرض کرد: (اللهم احصـهم عـددا و لا تبق منهم احـدا لا نرض الولاه عنهم ابـدا - بارالها شماره ی آنها را نگاهدار و یکان یکان آنها را از زمین بردار و از

آنان کسی باقی مگذار و هرگز [صفحه ۱۷۹] امیران آنها را از ایشان خشنود مدار) - سپس کندی شمشیری بر سرش فرود آورد و برنس (شب کلاه بلند) او را دریده بسر رسید و برنس را پر از خون ساخت و در آنحال چنین فرمود: (لا اکلت بیمنیک و حشرک الله مع الظالمین - با این دست چیزی نخوری و خداوندت با ستمکاران محشور سازد) و برنس را افکنده و قلنسوه بر سر نهاد - سپس ابوالحتوف خارجی سنگی بینداخت و پیشانی آن بزرگوار را بشکافت و خون بر روی مبارکش جریان یافت و دسته های سوار و پیاده بطرف فرودگاه امام هجوم آور شده و شمر با دسته ای که در فرمان داشت بین حسین و اردوگاه او فاصله انداخت و رجاله ی لشکر چون چنین دیدند فرصت یافته افتادن آنحضرت را برای یغما و چپاول آنچه در سراپرده ها و نزد اهل حرم بود غنیمت شمردند و اهل البیت که در این ساعت خود را بی حمایتکار دیدند عنان شکیب و آرام از دست داده و صدای ناله و فغان آنها حواس حسین (ع) را که از کثرت تعب و زحمت سکونتی یافته بود بجنبش آورده سر را برداشته و چشم را باز کرده اراذل قوم را نگریست که از بالای تپه ها برای تطاول و چپاول بطرف خیمگاه روانند - دیدن این منظره ی اسفناک غیرت حسین مجد و جلال را برانگیخته و روح تازه ای در آنحضرت دمیده بسر زانو بحرکت آمده صدا برداشت که: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون یوم المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و راجعوا احسابکم و انسابکم

ان کنتم عربا – ای پیروان آل ابی سفیان اگر شما را دینی نیست و از روز واپسین پروائی نباشد در دنیای خود آزادگان باشید و [صفحه ۱۸۰] اگر عرب هستید بحسب و نسب خودتان برگردیده و بگذشتگان خودتان تأسی نمائید؟)شمر فریاد زد: (ما تقول یابن فاطمه؟ – ای پسر فاطمه چه میگوئی؟) امام بپاسخ فرمود: (اقول انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی و النساء لیس علیهن جناح فارجعوا بطغاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی– میگویم من با شما میجنگم و شما با من میجنگید زنان را که گناهی نیست سرکشان و نادانان خود را از تعرض بحرم من بازدارید.) گفتند: ذلک لک باین خواهشت رفتار کنیم – و برگشتند.امام همچنان افتاده و بجراحات خونین خود پرداخته بود و مردم از کشتنش پرهیز می نمودند و هر یک اقدام بقتل او را از دیگری منتظر بودند ناگهان شمر به آنها عتاب کرده چنین گفت: (ویحکم ماذا تنظرون بالرجل اقتلوه ثکلتکم امهاتکم – وای بر شما چه انتظاری برای کشتن این مرد میبرید مادرانتان بر شما بگریند بکشید او را) آنمردم بی آئین چون این بشنیدند بر حسین (ع) حمله ور شدند و دور او بگرفتند زرعه شمشیری بر شانه ی مبارکش بزد و در اینحال پسرکی از خاندان آن بزرگوار نزدش بیامد و در پهلویش بایستاد ابن کعب شمشیری فرود آورد آن طفل بانگ زد: (یابن الخبیثه اتقتل عمی؟ – ای ناپاک زاده میخواهی عمویم بکشی) و دست بجلوی شمشیر گرفت شمشیر دست آن طفل را بپوست آویخت آن کودک به (یا اماه – ای مادر) ندا برداشت. حسین (ع) او را ببغل گرفت و فرمود: «صبرا یا ابن اخی علی

ما نزل بک فان الله سیلحقک بابائک الطاهرین الصالحین برسول الله و بعلی و بالحسن - ای برادر [صفحه ۱۸۱] زاده ام از آنچه بر تو رسید شکیبا باشد باین زودی خداوند بپدران پاک و نیکوکارت رسول خدا و علی و حسن پیوسته ات خواهد ساخت) سپس بدر گاه باری عرضه داشت: (اللهم امسک عنهم قطر السماء و امنعهم برکات الارض اللهم ان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض عنهم الولاه ابدا فانهم دعونا لینصرونا فعدوا علینا یقتلونا - خدایا ریزش آسمان از آنها بازدار و برکات زمین از آنها بازگیر - پروردگارا اگر آنان را زنده گزاری از یکدیگرشان پراکنده ساز و در بینشان جدائی انداز و هرگز بزرگان و موالیان آنها را از ایشان خشنود مساز چه آنها ما را خواندند که یاورمان باشند پس از آن بر ما دشمنی کرده و ما را کشتند).سپس پیادگان و سواران دو چندان شدند و بر بدن پاک حسین (ع) حمله ور گشتند. سنان به نیزه ای کارش بساخت و رو به خولی کرده گفت سر از بدنش جدا ساز. خولی بلرزید و نتوانست شمر (بنا بروایت ارشاد ص ۲۲۳) رو به او کرده گفت: (خداوند دستت بشکند) و با این گفتن فرود آمده و سر از بدن آن بزرگوار جدا ساخت و آن سر مبارک بخولی تسلیم نمود و پس از آن به برهنه ساختن آن تن شریف پرداختند و آنچه در تن حسین (ع) بود حتی پیراهن و نعلینش ببردند - سپس بطرف خیام حرم رو نمودند و از غارت و چپاول چیزی فروگذار نکردند حتی مقنعه و روپوش از سر

دخترکان برکشیدند و لباس از دوش زنان برگرفتند و گوشواره از گوش و دست برنجن از دست و خلخال از پای زنان جوان بکندند و پوست تخت از زیر بیمار ببردند. [صفحه ۱۸۲] ابن سعد اصحابش را خطاب کرده گفت: [۹۰] (من ینتدب الی الحسین فیوطئی الخیل صدره و ظهره) - کیست که درباره ی حسین جواب مرا بدهد و اسبان بر سینه و پشت او بتازد) ده نفر سوار جواب گفتند و با سم اسبان خود جنازه ی امام را پایمال نمودند و استخوانهای سینه ی آن بزرگوار بشکستند - پسر سعد بر کشتگان لشکر خود نماز خوانده و بخاک سپرد و ابدان پاک شهداء صالحین را در آن بیابان گذاشته و گذشتند (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [۹۱].

پس از کشتن حسین

ستمکاران حسین فضیلت را کشتند و بکشتن او سخت شادمان شدند - پنداشتند که بکشتن او شخصیت و دعوت او را از بین بردند و کلمه ی او را محو نمودند و گمان کردند که باین کردار خون نیاکان و انتقام پیران خود را گرفتند - با سم اسبان استخوانهای سینه حسین (ع) را شکستند و بدن طیب او را پایمال ستور نمودند و بخیالشان که باین رفتار نام حسین را نابود و دعوت او را زدودند.جسد حسین (ع) و ابدان همراهان او را برهنه و بی غسل و کفن و بی نماز و دفن در بیابان واگذاشتند و بگمانشان که باینکار [صفحه ۱۸۳] شخصیت حسین (ع) و اهمیت حق و ایمان را مهمل ساختند و (با اینکه اسلام منع از مثله نموده بود) جثه ی حسین را مثله [۹۲] نمودند و بزعمشان که داعیه ی حق و آیت

عـدل را نمونه ی نکبت و نگونساری و ضـرب المثل سازی قرار دادنـد - سـر مطهر او و آل و اصـحابش را در برابر مردمان هر شهرسـتان بر سـر نی کرده و بازیچه ساختنـد و تصور کردنـد که پس از آن تا بوده، و بماننـد با عقایـد بنـدگان خـدا و مصالح مردمـان دنیـا ملعبه نماینـد - حسـین و کسـانش را برهنه ساخته و دارائیش را بغارت برده خیامش را سوخته و در حرمش آتش بیداد افروختند و نزد خود دلخوش بودند که بضـربت جسارت شـجره ی حقیقت را کنده و به تیشه ی شرارت ریشه ی عدل را از بن برآورده انـد - تمـام اینها گمان این قوم دون بود و تمام شواهـد احوال آن روز این قضایا را تأییـد می نمود - پسـر سـعد تمام کشـتگان لشـکر خود را در آنروز دفن کرد و هر بیم و نکبتی که در واهمه ی او جولان داشت با آنان بخاک سپرد - اهل و عیال حسین را از کربلا کوچ داده و با سرهای پاکان بنزد پسر زیاد ناپاک بفرستاد - ابدان حامیان حق و داعیان عدل را برهنه و عریان در برابر اشـعه ی آفتاب فروزان و بر روی ریگهای سوزان همانسان که افتاده بود باقی گذاشت و عرضه ی کرکسان و عقابان قرار داد [۹۳] غم افزاتر و دلگزاتر آنکه علی (ع) آن رادمرد مظهر ایمان با سـرکشان و یاغیان بنی امیه در صفین و جمل بجنگید و [صفحه ۱۸۴] پس از شکستن و کشتن ایشان بپاس حرمت اسلام و حفظ حشمت شهادتین تمام سنن تجهیز اموات و کفن و دفن را نسبت بکشتگان آنها مراعات نمود ولی انتقام کشندگان از حسین حق

و یاران او درباره ی آنها هیچگونه احترامی ننمودند و تنها شعاری از شعائر دینی یا آداب قومی را نسبت بایشان روا نداشتند - از خون آنها بجای غسلشان و خاک گرم زمین بجای حنوطشان و از آنچه باد بر روی آن ابدان مطهر میریخت بجای کفن و تجهیزشان اکتفا و قناعت نمودند - کاش می دانستم که دوستان حق نسبت بنماز بر دوستان شیطان چه میکردند؟ از اولیاء شیطان همین بس که شمشیرهای آنها بر بدنهای دوستان حق نماز گذارد و تیرهای آنان جنازه های ایشانرا تشییع نمود و جثه های آنها را طوایف صحرانشین بخاک سپرد - پس درود خداوند و بندگان نیکوکار و دعاهای طالبان عدل و عاشقان حق بر آن روانهای پاک باد مادام که سفیده ی صبح بدمد و بادهای تند بوزدهنوز شب دوازدهم محرم به نیمه نرسیده بود که قبایل کربلاء و عشایر حول و حوش نینوا که به مناسبت پیش آمد قتال از آن بیابان دوری جسته بودند و همچنین ایلات غاضریات که از بنی اسد و بسیاری از ایشان دوستداران حسین (ع) و عده ی کمی از آنان با رجاله ی کوفه مختلط گشته بودند به آن زمین پرشور و نوا برگشته و در ابدان پاکی که پسر سعد در فلات و بر خاک گرم واگذار کرده و باد آنها را پوشیده بود بفکر اندر شده و پس از پرسش از شناسندگان [۹۴] همگی را بخاک سپردند. [صفحه ۱۸۵] چندان روزگاری نرفت و زیاد سالهائی نگذشت مگر آنکه بر روی مدفن آن ابدان طیبه زیارتگاه ها برپا گشت و خیراتی جریان یافت مدایحی سرورده شد و محافلی آراسته گردید - مردمان بزرگ بر آن خاکها

گونه و جبین نهادند و شاهان سترگ بر آن آستانه ها افسر و سر تمکین سائیدند - نیروی جاذبه ی حسینی (ع) و یارانش از حظیره ی حائر آن بزرگوار به تخوم هند و چین و اعماق عجم و ماوراء ترک و دیلم و تا اقصای مصر و الجزیره و مغرب اقصی امتداد یافت و تمامی آنها در مرور ساعات و ایام فاجعه ی آن بزرگوار را یادآور شده و مجالس سوگواری او را برپاداشته و در مرثیه سرائی و تعزیه داری خودداری ننمودند و در احیاء قضیه ی او بین مردمان از بذل منتهای کوشش دریغ نکرده و در سالیان پی در پی واقعه ی او را ممثل و مجسم ساختند - این بود شمه ای از آنچه حسین نهضت بسود آنی و رستکاری آتی بهره مند و کامیاب گردید (و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المبطلون) [۹۵] اما گروه سفیانی در آنچه بوهم خود گذرانیده بودند خطا کردند و زیان بردند و در بیعتی که گرفتند دچار خسران گشته و پس از قتل حسین (ع) در راه تسکین خاطره ها و خاموش ساختن نائره ها هرگونه تلخی چشیدند تا کار بجائی رسید که بناچار علاج فاسد بافسد نمودند و از خاک بآتش پناهنده شدند مانند هتك [صفحه ۱۸۶] احترامی که از مدینه ی رسول خدا کرده و اهالی آنرا بترس اندر آوردند و با پسر زبیر در مکه و حرم خدا پیکار نموده و در بلد امین او را محاصره و خانه ی خدا را به منجنیق کشیده و راه حج را بر مسلمین بستند و پرده ی بزرگترین شعائر دین را دریدند و در اثر این اعمال مختار ثقفی و زعمای توابین

عراقی بخونخواهی حسین (ع) قیام و نهضت کرده پسر زیاد و پسر سعد و شیعیان آنها را ببدترین حال بکشتند و شمر شریر را ببدترین شکنجه ی عذاب بدار بوار بفرستادند و حرمله را زنده بسوختند و کشندگان حسین و محاربین او را در هر دیر و دیاری که بیافتند دنبال کرده و در زیر هر سنگ و گلی که بدیدند بکشتند و با حمیم و جحیم بسوزانیدند و خداوند دعای حسین (ع) را که در روز عاشورا نمود و بدرگاه باری عرضه داشت: «و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاسا مصبره... الخ - بر آنها پسری از بنی ثقیف (مختار ثقفی) را مسلط ساز تا به آنها جام تلخی بنوشاند... الخ) خداوند بمقام اجابت رسانید و آنمردم دون پست بشکست خداوندی گرفتار آمدند.هماره انقلابی در پی انقلاب برپا و آتش جنگی در پس آتش دیگر فروزان گردید تا مشیت خداوندی بزوال ملک و دولت امویان و سقوط مملکت بنی مروان تعلق یافت و بدست سفاح هاشمی ابی العباس بن عبدالله العباسی و برادران و عموهای او و همچنین به همت رادمرد فرزانه و پیشوای شجاع ایرانی ابومسلم خراسانی و گروهی از مردان هاشمی تخت و تاج این دولت ستمکار جفاپیشه واژگون و ارکان این حکومت نابکار مکار نگونسار گردید ریشه ی [صفحه ۱۸۷] آنها از بن کنده و بباد دادند و مرد و زن ایشان را بکلی بدیار نیستی بفرستادند تا آنکه از آنها کسی نماند تا خونخواهی کند و دمنده ای تا آتش فتنه را خاموش سازد [۹۶] حتی استخوانهای آنها را بسوختند و آثار آنان را بکلی برانداختند هر جا که یافت شدند کشته شدند و

هر جا ذکری از ایشان بمیان آمد دچار لعنت گشتند.چنانکه امروز هم قبر یزید در پایتخت کشور خودش جز تپه ی خاکی بیش نیست که هر کس بر آن میگذرد سنگی بر آن می افکند و دشنام و لعنی بروان زشت او هدیه میفرستند و در شرق و غرب عالم او را جز به ننگ و خواری و رسوائی و نگونساری نام نمیبرند و بغیر از زشتی و بدرفتاری از او یاد نمی آورند.این است فرجام ستمکار نابکار: فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین. [۹۷] . [صفحه ۱۸۸] و آن است انجام مجاهد نیکوکار: و ان الارض لله یورثها عباده الصالحین. [۹۸] .هبه الدین الحسینیانتهاء لاخاتمه [۹۹] . [صفحه ۱۸۹]

زینب در پای تخت پدرش

هرگاه ابوحفص [۱۰۰] اول کسی باشد که کوفه را لشکرگاه و محل ذخیره و آذوقه ی لشکریان ساخت. ابوالحسن [۱۰۱] هم اول کسی است که آنجا را شهرستان [۱۰۲] نموده و بتعمیر و تمدن آن همت گماشت و آنرا پایتخت حکومت اسلامی قرار داد و کوفه در عصر علی (ع) مهد قضاوت و منبر خطابه و معهد علم و عبادت گردید - دختر او زینب سلام الله علیها نیز در هنگامیکه پدرش امیرالمؤمنین بود امیرزاده و امیره ی کوفه محسوب می شد و برادران امجادش مقام مجد و جلالت او را نگهبانی و وجود او را بسی گرامی میداشتند - عبدالله بن جعفر طیار پسر عمویش که سید کریمان و بجود و سخاوت مشهور بود او را بزنی خواست و شهرت جود عبدالله بپایه ای بود که بیکنفر تنها یعنی زبیر هزار هزار (یک میلیون) درهم وام داد و سپس به او بخشید و

سنـد آنرا به او پس داد - خـانه ی زینب در کوفه پناهگاه فقراء و امراء هر دو بود و حتی پـدرش هم گاهی در منزل مهمان می شـد چنـانکه بنـا بروایت مشـهور در شب قتلش در خـانه ی او بود.در چنین شـهری که کـاخ عزت و پایتخت پـدرش بود زینب نـاطقه و عقیله ی بنی هـاشم باسـیری آمـد و بـا عـده ای از پردگیان آل رسول [صـفحه ۱۹۰] بچنیـن محلی ورود فرمـود و در پیرامون او مشتی کودکـان یتیم و ذراری پـدرش بر کجاوه های بی روپوش که آنها را جز عفت و حیاء ساتری نبود گرد آمـده سواران قشون فیروزمند آن مسـتمندان را مانند بردگان در پیش اسـبان خویش میراندند و اهل کوفه را از نظاره ی این منظره ی غریب عبرت گرفته و از آنچه بر عترت پیغمبر می نگریستند میگریسـتند نـاله کنـان و فریادزنـان از روی رأفت و رحمت نان و خرمـا بکودکـان می بخشودنـد - بر دخت بتول و سـلیله ی رسول اینکـار مردمان کوفه بس گران آمـده به آنها بانگ میزد که صـدقه بر ما اهل البیت حرام است و هر زنی از بالای بام و برزن بر این اسـیران ممتحن گریان بود.خزیمه ی اسـدی (یا بشـر بن خزیمه اسـدی) [۱۰۳] گویـد چـون داخـل کـوفه شـدم بموقعی برخوردم که علی بن الحسـین (ع) را بـا ذراری رسول از کربلا بسوی پسـر زیاد میبردند و زنان کوفه را دیدم که ایسـتاده و گریبانها چاک کرده و علی بن الحسین (ع) با صدای نحیفی که از شـدت رنجوری ضـعیف شـده بود میفرمود: «ای اهل کوفه آیا بر ما گریانید پس جز شـما ما را که کشت؟» و بزینب دختر علی (ع) نظر کردم

و بخدا قسم هیچ زنی مستوره ی باشرم و حیائی را ندیدم که بدین فصاحت سخنرانی کند و تکلم نماید گوئی زبان امیرالمؤمنین در دهان [صفحه ۱۹۱] داشت و بمردم اشاره فرمود که ساکت شوید، نفسها ساکن و جرسها راکن گردید - همگی خاموش و سراپا گوش شدند آنگاه فرمود:الحمد لله و الصلوه علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار - اما بعد یا اهل الکوفه یا اهل الختر [۱۰۴] و الخذل (یا اهل الختل و الغدر) اتبکون فلا رقأت [۱۰۵] الدمعه (العبره) و لا هدأت الرنه [۱۰۶] انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا [۱۰۷] تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الاوهل فیکم الا الصلف [۱۰۸] و الشنف [۱۰۹] . [صفحه ۱۹۲] (و النطف) [۱۱۰] و ملق الاماء [۱۱۱] و غمز الاعداء و هل انتم کمرعی دمنه [۱۱۲] او کفضته (کقصته علی ملحوده) [۱۱۳] الاسآء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون [۱۱۴] اتبکون و تنتحبون ای و الله و انکم و الله احریاء [۱۱۵] بالبکاء فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد فزتم (ذهبتم) بعارها و شنارها و لن ترحضوها [۱۱۶] بغسل بعدها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنه [صفحه ۱۹۳] و منار محجتکم [۱۱۷] و مدرأ حجتکم [۱۱۸] و ملا ذخیرتکم و مفرخ [۱۱۹] (و مفزع) نازلتکم و مدره [۱۲۰] سنتکم - الاساء ما تزرون - بعدا لکم (فتعسا و نکسا) [۱۲۱] فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه [۱۲۲] و بؤتم [۱۲۳] بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه لقد

جئتم شیا ادا [۱۲۴] تکاد السموات یتفطرن منه [۱۲۵] و تنشق الارض و تخر الجبال هدا [۱۲۶] ویلکم یا اهل الکوفه اتدرون ای کبد لرسول الله فریتم و ای کریمه له ابرزتم و ای دم له سفکتم و ای حرمه له انتهکتم لقد جئتم بها شوها [۱۲۷] و خرقاء [۱۲۸] . [صفحه ۱۹۴] (صلعا عنقاء (او عنفاء) أسواء فقماء [۱۲۹] شرها طلاع الارض [۱۳۰] و ملاء السماء. افعجبتم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخره اخزی و هم لا ینصرون [۱۳۱] (و انتم لا تنصرون) فلا یسخفنکم المهل فانه لا یحفزه البدار [۱۳۲] و لا یخاف (علیه) فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد [۱۳۳] - یعنی ستایش خدا را و درود بر پدرم پیغمبر و آل طاهرین او که برگزیدگانند - اما بعد. ای مردمان کوفه - ای صاحبان فریب و خدعه - آیا بر ما گریه میکند؟ آب چشم شما نایستد و ناله های شما ساکن نگردد - مثل شما بدان زن ماند که رشته ی خود را بخوبی می تابید و باز میگشود و تارتار میکرد (شما نیز رشته ی ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود بازگشتید) - و در سوگندهای خود جز نظر خیانتی ندارید - آیا در شما جز کبر و ریاء و دعوی دروغ و آلوده ی بکینه و دهاء و نملق کنیزان و دوروئی دشمنان چیز دیگری یافت میشود؟ و آیا شما جز بگیاهی مانید که در مزبله ای دمیده یا نقره (یا گچی) که آرایش قبری شده باشد (یا نقره ای که در خاکی مدفون شده باشد؟) بد توشه ای برای سفر آخرت خود [صفحه ۱۹۵] فرستاده اید خشم خداوندی برای شما مهیاست و

در شکنجه ابدی خواهید ماند، آیا گریه میکنید و ناله و فغان مینمائید؟ - آری بخدا قسم بخدا شما سزاوار گریستن میباشید - زیاد گریه کنید و کم بخندید - عار و ننگ ابدی را برای خود باقی گذاشتید و این عیب و عار را هرگز نتوانید از خود دور کرد و با هیچ آبی پس از آن نتوانید شست کشتن جگر گوشه ی ختم نبوت و کان رسالت و آقای جوانان اهل بهشت و روشنی بخش راه شما و مدافع از طریقه ی شما و پناه نیکان شما که در هر حادثه و مصیبتی به او پناه میبردید و سکون دل خود را از او میطلبیدید و اجرای سنت و شریعت خود را از او میخواستید، کجا توانید شست؟ و با چه تلافی خواهید کرد؟ بد گناهی مرتکب شدید - از رحمت خدا دور مانید، بهلاکت دچار شوید و به نکس و زبونی مبتلا گردید - سعی شما بیفایده و دستهاتان بریده ماند - در این معامله زیان بردید و مستوجب خشم خداوندی گشتید و خواری و بینوائی را برای خود خریدید - کار بسیار زشتی از شما سرزد نزدیک شد آسمانها از هم بپاشد و زمین شکافته شود و کوه ها بسختی فرو ریزد - وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پردگیانی از حرم او را بیرون آوردید؟ و چه خونی از ناز پروردهای او ریختید؟ و چه پرده ی حرمتی از او دریدید؟ کاری بس قبیح و شنیع و داهیه ای بس زشت و فضیح بجای آوردید - زشتی و قباحت آن ما بین زمین و

آسمانرا فراگرفت - آیا شما را شگفت آید که آسمان خون ببارد و حال آنکه رسوائی عذاب آخرت بیشتر و کسی بیاری شما نیاید - زنهار که مدارا و مهلت [صفحه ۱۹۶] خداوندی شما را بی اعتنا و سبکبار نکند. زیرا خدای تعالی در عقاب گنهکاران مبادرت نمیفرماید (یا مبادرت بندگان بگناه او را بشتاب در عقوبت وادار نمی نماید) و از گذشتن وقت انتقام و خونخواهی نمیترسید، برای ما و شما در کمینگاه و مراقب اعمال بندگان میباشد.»سپس از آنها اعراض نمود و مردم بحالت حیرت و سرگردانی درافتادند و دستها را بدهانها فروبردند و پیرمردی از بنی جعض که شرشك او بر ریش وی میریخت میگفت پیران شما بهترین پیران و نسل شما بهترین نژادهاست....اسیران خاندان نبوت در کاخ فرمانداری کوفه - اسیران را در کاخ فرمانداری عبیدالله وارد ساختند و قبل از آنها سر حسین (ع) را وارد ساخته بودند زیرا پسر سعد در ساعتی که حسین را بکشت سر آن بزرگوار را بتوسط خولی اصبحی برای پسر زیاد فرستاد و خولی شب را در خانه ی خود بروز آورده و بامدادان سر مبارك را بنزد عبیدالله بیاورد - پسر زیاد سر را در طشتی گذارده و مجلسی از شیوخ و سرکردگان شهر بیاراست و طشت را در پیش رو نهاد و از شدت سرور و خرسندی هماره خندان بود و با شمشیر کوچکی که بدست داشت بر لبان آنحضرت میزد بدون اینکه بکسی اعتنا کند یا احدی را در نظر آورد و هیچکس را نیز بر این کار زشت او جرأت اعتراض نبود جز صحابی بزرگوار زید بن ارقم که بانگ برداشت و گفت

شمشیرت را از این لبان بردار بخدا سوگند بچشم خود دیدم که رسول خدا بر این لبها لب نهاد و آنها را بوسه میداد [صفحه ۱۹۷] سپس بگریست و پسر زیاد او را دشنام دادن گرفت و گفت خداوند چشمانت را بگریاند اگر شیخ و پیری خرف نبودی گردنت را میزدم - زید از جا برخاست و از مجلس خارج شده و بمردم میگفت: «ای جامعه ی عرب پس از امروز شما جز بردگانی بیش نیستید پسر فاطمه را میکشید و پسر مرجانه را بفرمانداری برمیگزینید».چون اسرای آل حسین (ع) را بر پسر زیاد ورود دادند خواهرش زینب خود را در بین مردم مخفی می نمود و خدمتکاران دور او را گرفتند تا شناخته نشود - پسر زیاد گفت: «من هذه المتنکره - (المتکبره) این زن که خود را بناشناسی زد (یا بما بزرگی فروخت) کیست؟» زینب جوابی نداد چون سه مرتبه تکرار نمود یکی از کنیزان بپاسخ گفت (این زینب دختر فاطمه است) پسر زیاد به او رو کرده گفت: (الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب أحدوثتکم - سپاس خدائیرا که شما را رسوا کرده و کشت و گفته های دروغ شما را آشکارا ساخت) زینب گفت: «الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا لاکما تقول و انما یقتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا - سپاس خدائیرا که ما را بوجود محمد گرامی داشت و از هر پلیدی پاک و پاکیزه ساخت نه آنکه تو گوئی همانا فاسق رسوا میشود و فاجر دروغ میگوید و او جز ما خاندان است» پسر زیاد گفت: (کیف رأیت صنع الله باهل بیتک -

دیـدی خداونـد بـا خانـدان و کسـان تـو چگـونه معـامله ای نمود؟) زینب گفت: (هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتـل فـبرزوا الی مصاجعهم و سـیجمع الله بینک و بینهم فتختصمون عنده فتنظر لمن الفلج - کسان من مردمانی [صفحه ۱۹۸] بودند که خداوند کشته شـدن را بر آنها ثابت و مقـدر فرمود و بخوابگاه خودشان رسـیدند و زود است که حق تعالی تو و آنها را در یکجا گرد آورد و در محضر عـدل او مخاصـمه و محـاکمه کنیـد و در آنحال خواهی دیـد که فیروزی با کیست» ابن زیاد را خشم افزون گشت و بالتهاب آمد - عمرو بن حریث به او گفت ای امیر او زن است و زن را بگفتارش نگیرند - دوباره پسـر زیاد رو بزینب کرده گفت: «قد شـفی الله غیظی من طاغیتک و العصاه المرده من اهل بیتک - حقا که خداوند خشم درونی مرا از سرکشی تو و نافرمانی خانـدان متمرد تو شـفا بخشـید) زینب گفت: «لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و احتثث اصـلی فان یشـفک هـذا فقـد اشـفیت - بجانم سوگند که تو پیران مرا کشتی و کسان مرا از پرده بدر کردی و شاخه های مرا بریدی و ریشه ی مرا بدر آوردی اگر اینکارها ترا تشفی داده پس خوب شفا یافته ای!» پسر زیاد رو بحضار کرده گفت: (هذه سجاعه و قـد کـان ابوها اسـجع منها - این زنی فصـیح و قافیه پرداز است و پـدرش از او زبان آورتر بود) سـپس بطرف علی بن الحسـین توجه کرده گفت نامت چیست؟ فرمود علی بن الحسین (ع) گفت: (او لیس الله قد قتل علی بن الحسین - آیا

خدا علی بن الحسین را نکشت؟) علی (ع) فرمود: «کان لی اخ یسمی علیا قتله الناس - مرا برادری علی نام بود و مردم کشتند» پسر زیاد گفت: (بل قتله الله - بلکه خدا او را بکشت) علی (ع) فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله» [۱۳۴] . [صفحه ۱۹۹] خداوند در موقع مرگ جانها را می ستاند و هیچ کس بدون اجازه ی خدا نمیمیرد» پسر زیاد را خشم آمده و امر بکشتنش داد، عمه اش زینب به او در آویخت و گفت: «حسبک یابن زیاد من دمائنا اما رویت و اشتفیت و هل ابقیت منا احدا اسئلک بالله ان کنت مؤمنا به ان تقلتنی معه ان کنت قاتله - ای پسر زیاد ریختن خونهای ما ترا بس است آیا هنوز سیر نشده ای و دلت خنک نگشته و آیا کسی را از ما باقی گذاشته ای؟ ترا بخدا اگر بخدا ایمان داری و اگر قصد کشتن او داری مرا هم با او بکش» پسر زیاد نگاهی دراز به آن دو افکنده گفت: (عجبا للرحم تود ان تقتل دونه، دعوا الغلام ینطلق مع نسائه - دوستی رحمی عجب محبتی است دوست دارد که با او کشته شود و بی او نماند - واگذارید جوان را که با زنان خود باشد).پس از آن چون موسم وفای بعهد و ادای مزد بخدمتگزاران فرا رسیده بود گروه بسیاری از طمعکاران و چاپلوسان بسلام پسر زیاد وارد و ازدحام نمودند - لکن پسر مرجانه می دانست که خزانه برای لشگریان تنها وافی نیست چه رسد که به تمام وعده ها وفا شود از روی مکر

و شیطنت باز آنان را بمواعید بعدی دلخوش ساخت و از سر باز نمود و در این معامله وزر و وبالی نصیب کوفیان گردید و نتیجه و بهره از دیگران شد و پسر زیاد بعد از کشتن امام به آنان حیله کرد و بسیاری از آنان را حتی از مختصر اجر و مزدی محروم داشت و پیمانی هم که با پسر سعد بسته بود بشکست و آرزوی فرمانداری ری بدل او باقی گذاشت و چون سنان کشنده ی حسین (ع) بنزد او آمده و این ابیات بخواند: [صفحه ۲۰۰] املاء رکابی فضه او ذهبا انی قتلت السید المحجباقتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبا(رکاب مرا پر از سیم یا زر کن زیرا من کشنده ی سید محجوبانم کسی را کشته ام که از حیث پدر و مادر بهترین مردم و از حیث نسب نیز بهترین کسان بود) - عبیدالله در رد او گفت پس چنین کسی را که اینگونه بحال او شناسا بودی چرا کشتی؟ و دسته ای از این گروه خدمتکرده را بامیر خود یزید احاله نمود که بشام رفته و جایزه ی خود را در آنجا بستانند و اسیران خاندان حسینی را نیز باتفاق آنها اعزام داشت و پیشوای اردو را زجر و سرکرده ی لشکر نگهبانان آنها را شمر قرار داد و تمام سرهای شهیدان را نیز با آنها روانه شام نمود.پسر زیاد از آنروز چنین کرد و اسیران را بزودی از کوفه روانه ساخت که بسرعت تغییر و تبدیل حالت کوفیان عارف بود و مقدمات انقلاب دلهای مردم را از آنچه قبلا گفتیم حس کرده و بخطر باقی ماندن آل پیغمبر در

آنجا با پر بودند زندان از شیوخ قبایل و رؤسای طوایف پی برده بود چه عبیدالله مانند یزید نبود که بحالت حاضره مفتون شده و از نتایج بعدی امر غافل گردد بنابراین در فرستادن اهل بیت بشام تعجیل کرد و خاندان اطهار (ع) بهرگونه سختی و مشقات سفر تن دادند تا در اوایل ماه صفر بشام رسیدند. [صفحه ۲۰۱] و ما یجزی ذلک او یغنی عنا و قد قتل الحسین (ع) و حزب الشیطان یقربنا الی حزب السفهاء [۱۳۵] لیعطوهم اموال الله علی انتهاک محارم الله فهذه الایدی تنطف [۱۳۶] من دمائنا و هذه الافواه تتحلب [۱۳۷] من لحومنا و تلک الجثث (الطواهر) الزواکی یعتامها [۱۳۸] عسلان [۱۳۹] الفلوات [تنتابها العواسل و تعفوها امهات الفراعل] فلئن اتخذتنا مغنماً (لتجدنا و شیکا مغرما) فلتتخذن مغرما حین لا تجد الا ما قدمت یداک (و ما ربک بظلام للعبید فالی الله المشتکی و علیه المعول تستصرخ [۱۴۰] یابن مرجانه و یستصرخ بک و تتعاوی و اتباعک عند المیزان و قد وجدت افضل زاد زودک معاویه فتلک ذریه محمد (ص) فو الله ما اتقیت غیر الله [۱۴۱] و لا شکوای الا الی الله فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک [۱۴۲] فو الله [لا تحو ذکرنا] [صفحه ۲۰۲] و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدناو] و لا ترخص عنک عارا ما آتیت النیا ابدا (عارها و هل رأیک الا افند و ایامک الا امدو جمعک الابدد یوم یناد المناد الا لعنه الله علی القوم الظالمین) [۴۴] - و الحمد لله الذی (ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمه) ختم بالسعاده و المغفره

لسادات شبان الجنان فاوجب لهم الجنه و اسئل الله (نسئل الله) ان يرفع لهم الدرجات و ان يوجب المزيد لهم من فضله فانه ولی قدير (و نسئل الله ان يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد و يحسن علينا الخلافه انه رحيم ودود و حسبنا الله و نعم الوكيل)حاصل ترجمه آنكه: پس از سپاس خداوند و درود بر پيغمبر خدا فرمود:ای يزيد - خداوند تعالی سبحانه براستی و درستی خبر داد آنجا كه فرمايد: «فرجام حال بدكاران بد بود از اينكه آيات خداوندی را تكذيب كرده و به آن مسخره و استهزاء می نمايند»ای يزيد - آيا گمان بردی كه چون راه اطراف زمين را بر ما بگرفتی و اكناف آسمانرا بر ما بربستی و پردگيان آل رسول را مانند اسيران بهر شهری راندی ما را در نزد خدا خوار كردی و تو خود عزيز گشتی و اين ماجرا كه از تو بر ما گذشت از جلالت قدر و بزرگی منزلت تو در نزد خدا بود؟ و از اين پنداربينی خود بالا بگيری و بچشم تكبر در اطراف خويش بنگری و دلخوش باشی كه دنيا را برای خود گرد آورده (يا وسيع كرده ای) و كارها را منظم نموده ای و خدايت مهلت داد و از غم و اندوه رهائی بخشيد و ملك [صفحه ۲۰۳] و سلطنت ما ترا صافی شد؟ آهسته باشد و دمی بيارام. آيا فراموش كردی كه خدای چه فرمود؟ مگر نفرمود: «زينهار گمان مبرند كه ما چون كفار را مهلت ميدهيم خير آنها در آن است بلكه آن گروه را زمانی دراز بحال خود ميگذاريم تا بر گناهان خويش بيفزايند و عذاب خوار كننده ای

آنها را فراگیرد.»ای پسر آزاد شدگان در روز فتح مکه - آیا از عدل و داد تست که زنان و کنیزان خود را در پس پرده بنشانی و دختران پیغمبر خدا را مانند اسیرانی برانی؟ در حالتیکه پرده ی حرمت ایشان را دریده ای (و رویهای آنانرا باز کرده ای) و صداهای آنها را خشن ساخته ای - زنان پر اندوهی که شتران آنها را بشتاب میگردانند و دشمنان بسختی آنها را از شهری بشهری میرانند در هر مورد و منزلی مردم در آنها مینگرند و نزدیک و دور و دون و شریف در رخسار آنها بتأمل نظر میکنند، از مردان آنها دوستی و از حمیت کشان ایشان احدی بهمراه آنها نیست نه کسی مراقبت آنها کند و نه کسی به آنان پناهی دهد - آیا چگونه امید مراعات و مراقبت از کسی توان داشت که از دهان خود جگر پاکان درانداخته [۴۵] و گوشتش از خون شهیدان روئیده است؟ و چگونه در دشمنی با اهل البیت طلب مسامحه و درنگ توان کرد از کسیکه بدیده ی بغض و کینه در ما می نگرد و بدون اینکه در خود فرض گناهی کند یا گناه خود را بزرگ بشمارد پیوسته باین شعر تمثیل میجوید و آرزو [صفحه ۲۰۴] کرده میگوید: «کاش بزرگان قبیله من که در گذشته و در جنگ بدر کشته گشته اند بودند و با خرمی و شادکامی این کینه کشی را دیده و یزید را تمجید می نمودند» با نشاط و استشهاد باین اشعار آرزو میکنی و با چوب دست خود بدندانهای مبارک ابی عبدالله آقای جوانان اهل بهشت میزنی؟ ای یزید - چرا شادی نکنی؟ و این سخنان نگوئی؟ و

حـال آنکه بکشـتن آل محمـد (ص) و خاموشـی سـتارگانی از بنی عبـدالمطلب از زخم درونی خود پوست برداشتی و کینه ی دیرینه ی خویش را از بن برآوردی و اینک بزرگان در گذشته و رفتگان خاندان خود را همی دعوت میکنی و آواز مینمائی – پر بیخبری که خود عنقریب به آنها پیوسـته می شوی و آرزو می کنی که کاش در دنیا نه دستی داشـتم و نه زبانی دستم شل و زبـانم لال می شـد تـا نمیگفتم آنچه گفتم و نمیکردم آنچه کردم.بارالهـا حق ما بسـتان و از سـتمکار ما تو خود انتقام بکش و بجـای آنکه خونهـای مـا بریخت و حامیـان مـا را بکشت غضب خـود را نـازل کن، بخـدا ای یزیـد هر چه کردی بخـود کردی ندریـدی مگر پـوست خویشـرا و نبریـدی مگر گـوشت خـود را. بزودی بـا حـالت خـواری بر رسول خـدا وارد خواهی شـد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته ای و پرده نـاموس و عترت و پاره های تن او را دریـده ای – در آنجا حضـرت دادگر پریشانی ایشـانرا جمع فرمایـد و پراکنـدگی آنها را بسامان مبـدل سازد حقشان را زا سـتمکاران بازسـتاند – گفتار خـداست که فرمایـد: «زنهـار گمان مبری که کشـتگان در راه [صـفحه ۲۰۵] خـدا مرده انـد بلکه زنـده انـد و در نزد پروردگار خود بهرگونه نعمتی متنعم انـد.»در چنـان حـال ایزد تعـالی بـداوری و پیغمبر بدشـمنی و جبرئیـل به پشتیبانی ما ترا کفایت میکننـد و عنقریب معاویه پـدرت که ترا ولایتعهد داد و این بساط برای تو بگسترد و مسـلط بر جان و مال مسـلمانان کرد حال خود خواهد دید و بسـزای خود خواهد رسید می بینید خود را در دادگاهی که خصم

او محمد و دادرس آن خداوند و گواه آن اعضاء و جوارح خودتان و بر ضـرر شـما شهادت دهند و بنگرید که جای کدامیک بدتر و یاوران کدام طرف ناتوان تراند.ای دشـمن خدا و ای پسر دشمن خدا بخدا سوگند اگر چه حوادث و شداید روزگار مرا بمکالمه و مخاطبه ی تو بداشت باز ترا بسـیار کوچک و حقیر میشـمارم و سرزنشـهای ترا بزرگ میدارم ولی دریغا که دیده ها گریان است و سـینه ها سوزان و چه فایده که حسـین (ع) کشـته شده و لشـکر رحمان بدست لشـکر شیطان اسیر گشته و اموال خـدائی برای دریدن پرده های حرمت الهی بین آنان تقسـیم گشـته خونهای ما از دسـتهای دشـمنان ما ریزان و از دهانهای آنها گوشت بـدن ما در سـیلان است بر آن جسـدهای پاک گرگان بیابان درآینـد و کفتاران صـحراها بگذرنـد.ای یزید اگر امروز بغنیمتی رسـیدی فردا بغرامتی درافتی آنگـاه که چیزی نیابی جز آنکه خود از پیش فرسـتاده ای - در آنجا پسـر مرجانه را صـدا میکنی و او ترا صدا میکند؛ تو و پیروانت در [صفحه ۲۰۶] برابر میزان عدل و داد اجتماع میکنید و بهترین توشه ای که معاویه برایـت فراهـم کرده و در آنجـا می یـابی و ذریـه ی محمـد (ص) را در برابر خـود مینگری - قسم بخـدا جز از خـدا از دیگری نمیترسم و جز بخدا بدیگری شـکایتی نمیکنم چه حقتعالی نسبت به بندگان بسـتم منسوب نگردد و در همه حال شـکایت بدو شود و بازگشت همه کس بسوی او و پناه بنـدگان بـدرگاه او باشد. ای یزید از کید فروگذار مکن و دست از کوشـش مدار و بکن آنچه توانی بخدا قسم است که

ذکر ما را از صفحه ی جهان محو نتوانی کرد و شرافت وحی و مزیت نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود نتوانی شست - رأی تو سست و بی بنیاد است و اندوخته ی تو جز چند روزی بیش نیست و فرجام روزگار تو جز پریشانی نخواهد بود در آنروزیکه منادی ندا کند که لعنت خدای بر ستمکاران باد.سپاس خدایرا که اول ما را بسعادت و نیکبختی سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و آمرزش خاتمه بخشید و از خدا میخواهیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشانرا زیاد سازد و در تفقد و تعهد احوال ما بازماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را وکیلی نیکو و کافی است (و از او میطلبیم که مراتب آنها را بالا برد و از فضل خود به آنها زیاد بخشد که او دوست توانائی است)(پایان خطبه) [صفحه ۲۰۷] هنوز دختر علی بن ابیطالب علیه السلام خطابه ی خود را بانتها نرسانیده و بلاغت خود را بپایان نبرده بود مگر آنکه طلیعه های بیداری در افکار حاضرین آشکار و پرده ی شبهات از دیده ی اعیان شهر شام گرفته شد - تا آنوقت گمان میکردند که اینان اسیران روم و تتارانـد و حتی یکی از ایشان دختری از دختران رسول خدا را بکنیزی و خدمتکاری خانه ی خود خواستگار گردید از این پس حقیقت اسیران در نزد اهل شام مکشوف گشت - و دانستند که آنان از عناصر پاک هاشمی و خاندان طیب نبوی میباشند - یزید نیز بناچار بگشودن ریسمانها

از دست و گردن اسیران امر داد و بسوی علی بن الحسین (ع) التفات نمود و از او خواستار گردید که به منبر رفته سخنی گوید و در کار پدرش برای یزید اعتذار جوید (بنا بنقل صاحب مقاتل الطالبیین) - پس ابن الخیرتین علی بن الحسین بر منبر بالا رفت و خدایرا ثنا گفت و رسول خدایرا به درود یاد نمود و سپس فرمود: (ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی عرفته بنفسی انا بن البشیر النذیر انا بن السراج المنیر... الخ - ای مردم هر کس مرا میشناسد بشناسد و هر کس مرا نمیشناسد خود را به او بشناسانم من پسر مژده دهنده و ترساننده ام، من پسر چراغ درخشنده و روشنی بخشیده ام... تا آخر خطبه ی مفصلی که هر کس بخواهد بصفحه ۳۸۳ جلد چهارم اعیان الشیعه رجوع نماید).هنوز گفتار امام باتمام نرسیده بود که دلهای اهل شام منقلب گشت و صورتها بطرف او متوجه شد و بدان سان که خطبه ی عمه اش [صفحه ۲۰۸]

پایان مصیبتها در شام

حوادث واقعه در نهضت حسینی یک سلسله مصائبی است که از مدینه ی پیغمبر (ص) شروع شده و دامنه ی شعله ی آن در شام خاموشی یافت و اگر کسی در فصول و بندهای آن رشته تأمل نماید متصل ساختن حلقات این زنجیر و پی بردن بعلل این حادثات و شناختن موجبات آنها در بیشتر از موارد بر وی دشوار خواهد گردید و خواننده ی تاریخ غالبا بحالت تحیر متوقف مانده و بجای آنکه انگشت خود را بر جملات تاریخی نهاده و بعلل واقعه اشارت کند انگشتها بر لب و متحیرانه خواهد ایستاد - چگونه حیرت بر او مستولی نشود و حال

آنکه در هر طرف صفحات بچیزهائی برمیخورد که خرد را مات و خواننده را بشگفت میآورد چه در صفحه ی طرف راست آن مجموعه ای از مکارم اخلاق و مآثر فضلی می نگرد که در شخصیت حسینی (ع) تمرکز یافته و سزاوار است که صاحب آن فضایل (خواه در حال قیام و خواه در حال قعود) مورد هر گونه اکرام و احترام باشد و در صفحه ی چپ بملفوفه ای از بدشعاری و تبهکاری مصادف میشود که از ناحیه ی دشمنان حسین تراوش یافته و درخور است که مرتکب آن (خواه در حال سیر و خواه در حال رکود) نشانه ی هر نوع طعن و لعن و طرد و تحقیر گردد - نگرنده ی در این صفحات خود را در برابر کارهای زشت و شوم و فجیع و فظیعی می بیند که هیچ دشمنی بر قوی ترین دشمن خود روا نشمرده و هیچ [صفحه ۲۱۰] کینه وری بر مهمترین خصم خویش حلال نمیداند - آزار دخترکان و سر بریدن کودکان و تشنه گذاردن ناتوانان و مثله کردن کشتگان و جز اینها که بدن از شنیدن آن لرزان و آدمی از خواندن آن گریزان است آیا جز از راه کینه جوئی و گرفتن انتقامی که از نیاکان ببازماندگان بمیراث رسیده باشد محمل دیگری خواهد داشت؟ با آنکه بهر جا می نگریم و در هر دشمنی و جنگی که در دنیا بین عرب و غیر عرب وقوع یافته برمیخوریم می بینیم که قوم غالب چون بفیروزی خود بر دشمن کامروا گردید اثر کینه برطرف و بحالت عادی برگشت بلکه پاس حرمت او را داشته و زحمت و نقمت او نسبت بدشمن برحمت و مرحمت مبدل میگردد.لکن بسی افسوس که معامله ی

یزید با آل پیمبر (ص) معامله ی دشمنی تاج و تخت نبود و ستمکاری او نسبت به آنان تا حد فیروزی و غلبه محدود نگردید و آتش کینه ی او تنها بکشتن مردان و غارت خانمان خاموش نشد بلکه حکم باسارت آنان داد و منازل زیادی از کربلا تا شام آنها را بر شتران بی جهاز سوار و با کمال قساوت در بیابانها دوانید و پس از ورود هم با موهای پریشان و چهره های خاک آلود و جامه های پاره پاره... مانند بردگان در پیش تخت خود بداشت.مهمتر کاری که از او سر زد و برهان محکمی بود که قضیه قضیه ی کینه جوئی و انتقام بوده و ارتباطی بمسئله ی تاج و تخت نداشت همانا موقعی بود که برای تشفی دل خویش چوب خیزران بگرفت و دندانهای ثنایای حسین بن فاطمه را مورد سوء ادب قرار داد تا [صفحه ۲۱۱] ابوبریده گفت چون خود برگیر بچشم خود دیدم که پیغمبر (ص) لب و دندان صاحب این سر و برادرش حسن را میبوسید و میفرمود: (شما دو تن آقایان جوانان اهل بهشتید خدا کشنده ی شما را بکشد و از رحمت خود دور سازد) یزید چون این بشنید بخشم آمد و گفت تا از مجلس بیرونش کنند و بزندانش بیفکنند و سپس بشعرهای معروف ابن الزبعری (لیت اشیاخی ببدر شهدوا... الخ) تمثل جسته و بنابر روایت شعبی اشعار دیگری بر آن بیفزود که از جمله این بیت بود:لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل(که ترجمه آن در اول کتاب گذشت) پس از آن (فاطمه بنت الحسین) از پشت سر او سر میکشید و میخواست سر پدر را بنگرد و

یزید سر خویش بالا میگرفت تا او نبیند و باییات حصین المری تمثل جسته میگفت:نعلق هاما من رجال اعزه علینا و قد کانوا اعق و اظلماسپس علی بن الحسین (ع) با دستهای بسته بزنجیر بانگ برداشته فرمود: (یا یزید ما ظنک برسول الله لو رانا علی هذه الحاله - یعنی ای یزید بر پیمبر خدا چه گمان میبری اگر ما را با چنین حالتی بنگرد) یزید فرمان داد تا دستهایش بگشایند و به آنحضرت چنین گفت: (پدرت با من قطع رحم کرد و پاس حق مرا نداشت و در پادشاهی من مخالفت نمود دیدی خدا هم با او چه معامله نمود؟)علی علیه السلام بپاسخ فرمود: (ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله [صفحه ۲۱۲] یسیر - لکیلا- تأسوا علی ما فاتکم و لا تقرحوا بما اتیکم و الله لا یحب کل مختال فخور) [۱۴۳] (بنابر روایت ارشاد و مقاتل الطالبیین).در این بین سرخ پوشی از شامیان بپاخاست و بفاطمه ی بنت الحسین (ع) اشاره کرد گفت: (ای امیر این کنیز را به من ببخش) فاطمه را به تن لرزه گرفت و به عمه ی خود زینب درآویخت - زینب فصاحت (ع) بطرف شامی بانگ برداشته فرمود: (مه لیس ذلک لک و لا لامیرک - خاموش باش باینکار نه تو را و نه امیرت را راهی نیست) یزید را خشم آمده گفت: (ان ذلک لی و لو شئت لفعلت - اینکار میتوانم و اگر بخواهم میکنم) زینب در جواب فرمود: (کذبت و الله لیس لک ذلک الا ان تخرج عن ملتنا و تدین بغیرها -

دروغ میگوئی بخدا قسم ترا باینکار قدرتی نیست مگر اینکه از ملت ما بیرون شوی و دین دیگری برگزینی) یزید را غضب بالا گرفته گفت: ایای تستقبلین بهذا انما خرج من الدین ابوک و اخوک - مرا به بی دینی نامزد میکنی همانا پدر و برادر تو از دین بیرون شدند) [صفحه ۲۱۳] زینب فرمود: بدین الله و دین ابی اهتدیت انت و ابوک ان کنت مسلما انت امیر تشم ظالما و تفهر بسلطانک - پدرت و تو اگر مسلمان باشی بدین خدا و دین پدر من رهنمائی شدید، اینک تو امیری و ظالمانه دشمنام میدهی و بسلطنت خود مغروری و قاهرانه غلبه مینمائی) - با وجود این دختر امیرالمؤمنین باین درجه شجاعت اکتفا نکرده در چنین ساعت پر مهابتی که هیبت آن از میدانهای جنگ دست کمی نداشت در دفاع از محرمات آلهی و پرده برگرفتن از رسوائی های بنی امیه و بیان ارتباطات خویش بحقیقت اسلامیت بپاخاسته گفت:خطبه [۱۴۴] .الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله تعالی سبحانه حیث قال: (ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوآی ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤن) [۱۴۵] اظننت یا یزید انه حین (حیث) اخذت علینا باطراف الارض و اکناف السماء (اقطار الارض و آفاق السماء) فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله تعالی هوانا و بک علیه کرامه و ان هذا (ذلک) لعظم (لعظیم) خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک [۱۴۶] . [صفحه ۲۱۴] جذلان (مسرورا) حین رأیت الدنیا (لک) مستوسقه (مستوسعه) و الامور (علیک) متسقه [۱۴۷] (و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلا

مهلا) و قـد امهلت و نفست [۱۴۸] (انسـيت) قول الله تعالى: و لا يحسـبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم [۱۴۹] ليزدادو اثمـا و لهـم عـذاب مهين [۱۵۰] آمن العـدل يابن الطلقاء تخـديرك [۱۵۱] حرائرك و امائـك [۱۵۲] نسائك و امائك) و سوقك بنا رسول الله (سبايا) قد هتكت ستورهن و اصحلت [۱۵۳] اصواتهن (و ابديت وجوههن) مكتئبات تخدى بهن الاباعر [۱۵۴] و تحدوا بهن الاعادى (الاعداء) من بلد الى بلد (و يستشـرفهن اهل المناهل و المناقل و يتصلح وجوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف) لايراقبن و لا يؤوين يتشوفهن [۱۵۵] القريب و البعيد و ليس معهن [صفحه ۲۱۵] ولى من رجالهن (و لا من حماتهن حمى و كيف يرتجى مراقبه من لفظ فوه اكباد الازكياء و نبت لحمه بـدماء الشـهداء) و كيف يسـتبطأ (فى بغضـنا اهل البيت) من نظر الينا بالشـنف و الشنان [۱۵۶] و الاحن و الاضـغان اتقول؟ ليت اشياخى ببدر شهدوا - غير متأثم و لا مستعظم (ثم تقول غير متـأثم و لامسـتعظم: و اهلوا و اسـتهلوا فرحا - ثم قالوا يا يزيـد لا تشل) و انت تنكت ثنايا ابى عبـدالله بمخصـرتك (منتحيا على ثنايا ابى عبدالله عليه السـلام سيد شباب اهل الجنه تنكتها بمخصرتك [۱۵۷] و لم لا تكون (و كيف لا تقول ذلك) و قـد نكأت القرحه [۱۵۸] و اسناصـلت الشأفه [۱۵۹] باهراقـك (باراقتك) دماء ذريه رسول الله (محمـد صـلى الله عليه و آله) و نجوم الاـرض من آل عبـدالمطلب (و تهتف باشـياخك زعمت انك تناديهم) و لتردن على الله و شـيكا [۱۶۰] موردهم و لتودن (او لتؤذن) انك عييت (شللت) و بكمت و انك لم

تقل (و لم يكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت) اللهم خذ بحقنا وانتقم ممن ظلمنا (من ظالمنا و احلل غضبک به من سفک دمائنا و [صفحه ۲۱۶] قتل حماتنا) فو الله ما فربت الا جدک و لا جزرت الا لحمک سترد (و لتردن) علی رسول الله یرغمک (بما تحملت من سفک دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته) [۱۶۱] فی حظیره القدس یوم (حیث) یجمع الله شملهم و یلم شعثهم [۱۶۲] و یاخذ بحقهم و هو قول الله تبارک و تعالی «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون» [۱۶۳] (حسبک بالله حاکما و بمحمد خصیما و بجبرئیل ظهیرا) و سیعلم من بواک [۱۶۴] (من سوی لک) و مکک من رقاب المؤمنین (المسلمین) اذا کان الحکم الله و الخصم محمد (ص) و جوارحک شاهده علیک فبئس للظالمین بدلاوایکم شر مکانا و اضعف جندا مع انی و الله یا عدو الله و ابن عدوه (لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک) لاستصغر قدرک و استعظم تقریعک [۱۶۵] (و استکبر توبیخک) غیران (لکن) العیون عبری و الصدور حری [۱۶۶] (الا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء) [صفحه ۲۱۷] کن که آنها را بمدینه بازرساند - یزید در جواب گفت: اما صورت پدرت را دیگر نخواهی دید و اما آنچه از شما بغارت برده اند گرفته پس میدهم و اما ترا بخشیدم و قصد کشتنت ندارم و جز خودت کسی آنها را بمدینه بازگشت نخواهد داد.در اینجا و در این هنگام آتش انتقامی که تا آنوقت در سینه ی یزید زبانه میکشید خاموشی یافت و

مصائب اهل بیت بپایان رسید و خاندان اطهار برای فقدان آقای خود شبان و روزان مجالس سوگواری و عزاداری برپا ساختند و حتی از خانهای یزید و از زنان خاندان او مانند ناله ی کبوتران در جواب ندبه های خانواده ی خاتم پیغمبران ندبه ها برخاست و بر آقای جوانان اهل بهشت فغانها کردند و روزها به گریه و زاری به سر بردند سپس به نعمان بن بشیر امر داد که در روز بیستم صفر آل رسول (ص) را بجانب مدینه کوچ دهد و در همه جا دورتر از ایشان منزل گزیند و در هر حرکت و سکونی همواره بامر و اجازه ی آنها بوده و در مراعات حسن خدمت آنان آنچه در قوه دارد بکار برد و از مراقبت و عطوفت چیزی فروگذار نکند - بدین حال حرکت کردند و بدینمنوال راه سپردند تا خود را بمدینه ی رسول رسانیدند و خانهای بی صاحب خویش بدیدند و در رسیدن بمدینه زینب سلام الله علیها آن شهر را مخاطب ساخته و چنین فرمود:مدینه جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا [صفحه ۲۱۸] (ای دیار نیای ما ما را بخود مپذیر چه مائیم که با اندوه و حسرت فراوان بسوی تو برگشته ایم)و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون(پایان کتاب)الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

پاورقی

[۱] آنچه را که تمام آن درک نشود تمام آن ترک نشود کنایه از اینکه چون با تمام عملی دسترس نباشد نومید نباید بود و تا بحدی که دسترس است تعقیب باید نمود.

[۲] آیه ۶۹ سوره ۲۹ (عنکبوت) و آنانکه در راه ما مجاهده و کوشش نمایند البته ما هم براههای خود آنها را رهنمائی

مینمائیم چرا که خدا با نیکوکاران است.

[۳] مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز نکبت و ملامت نمی بینم.

[۴] آیه ۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) البته گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته میشوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان بروزی او متمع اند.

[۵] آیه ۹۸ سوره ۱۶ (النحل) آنچه شما دارید نابود میشود و آنچه نزد خداست باقی و همیشگی است.

[۶] آیه ۵۱ سوره ۵۵ (و الذاریات) و یادآوری کن زیرا یادآوری و تذکر مؤمنین را سود میدهد.

[۷] اشاره بحدیثی که فرموده (هلاک امتی علی ید اغیلمه من قریش - هلاک امت من بدست اغیلمه ای از قریش باشد) و چنین تاویل کرده اند که در عهد آنان دولت خلفاء راشدین بپایان رسیده و ایشان خلافت را بسلطنت جابرانه بدل ساختند. چنانکه در حدیث دیگر چنین آمده. (و هم الذین نهض علیهم الحسین علیه السلام - آنهائی میباشند که حسین بر ضد آن ها نهضت نمود).

[۸] امام بیضاوی در تفسیر آیه ی مبارکه. (و ماجعلنا الرؤیا التی ارایناك الا فتنه للناس.. الخ) چنین گفته است که مراد فتنه ای بود که در روزگار بنی امیه حادث گردید.

[۹] اشاره بحدیث شریف اذا ذل العرب ذل الاسلام - یعنی چون عرب خوار شود اسلام خوار گردد.

[۱۰] حسین بن علی بن ابی طالب (ع) مادرش فاطمه زهرآء (ع) دختر محمد مصطفی (ص) از زوجه کبرای او ام المؤمنین خدیجه (ص) و او یکی از دو نواده و دو ریحانه رسول خدا و پنجمین آل کساست که در مدینه در عام الخندق (سالی که جنگ خندق در آن وقوع یافت) سال چهارم از هجرت در پنجم ماه شعبان موافق با ماه کانون رومی سال

۶۲۶ میلادی ولادت یافته و با جدش پیغمبر (ص) شش سال و چند ماه زیست کرده و پس از برادرش حسن مجتبی ده سال و چند ماه باقی مانده است و مجموع عمرش پنجاه و شش سال و بعد از ظهر روز جمعه ی دهم محرم سال ۶۱ هجری مطابق با سال ۶۸۰ میلادی در حایر طف از کربلای عراق شهید گردید و در قتل او شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و خولی بن یزید که از سرکردگان لشکر عمر بن سعد بوده اند شرکت کرده و عمر بن سعد را والی کوفه عبیدالله بن زیاد بامر امیر شام یزید بن معاویه مأمور ساخت تا حسین و مردان او را محاصره کرده و با زبان تشنه بکشتند و دارائی او را غارت نموده و اهل و عیال او را بکوفه و از آنجا بشام به اسارت بردند و سپس بمدینه برگرداندند و اشتهار فضائل حسین و آثار مرویه ی درباره ی او و از او در کتب تاریخ و حدیث بحدی است که بی نیاز از ترجمه ی حال آن بزرگوار میباشیم.

[۱۱] ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس. در جاهلیت شیر و روغن زیت میفروخت. مردی زشت خلقت و از بزرگان قریش بود. قیامت قریش بر ضد هاشمیین در قبل از هجرت بوسیله ی او برپا و در مخالفت قریش ریاست داشت و دشمنی با اسلام و پیکار با مسلمانان را بعهده گرفت سن او در سال هجرت پنجاه و هفت سال بود و خواهرش ام جمیل اعور (یک چشم) در اذیت برسول خدا (ص) و سخن چینی و فساد بین بنی هاشم و قبایل عرب در زمانی

که زوجه ی ابی لهب بود از ابی سفیان دست کمی نداشت و در آیه ی مبارکه (تبت یدا ابی لهب.. و امرأته حماله الحطب.. الخ) مقصود همین زن است و همواره ابوسفیان طوایف را بر ضد پیغمبر (ص) بر می انگیخت و در جنگهای بدر کبری و بدر صغری و احزاب و وقایع دیگر تشکیل احزاب میداد و ساعتی از دشمنی پیغمبر در آشکارا و پنهان و واداشتن مردم و لشگریان بر ضد رسول خدا آسوده، نمی نشست و منتهای کوشش و مجاهده با مسلمانان را تا روز فتح مکه دریغ نداشت و در روز فتح با بقیه ی قریش اسلام آورد و اول جنگی که با اتفاق مسلمانان حضور داشت غزوه ی حنین بود و محمد مصطفی (ص) بملاحظه ی شأن و حرمت او یکصد شتر از غنائم جنگ به او بخشید سپس ابوسفیان در روز طائف شرکت کرده و تیری بیکی از چشمانش خورده نابینا شد و نیز مأمور جمع آوری صدقات و زکوات می شد و در سال سیزدهم هجرت در زمان خلافت ابوبکر نیز در واقعه ی یرموک شرکت جست و بچشم دیگرش تیری رسیده و از هر دو چشم کور شد و مقاله ی او در واقعه ی مزبوره حاکی از تمایل او برومیان بود. ابوسفیان در سال سی و یک هجری در سن هشتاد و هشت سالگی در دمشق نزد پسرش مرد و در همانجا دفن شد.

[۱۲] یزید بن معاویه مادرش میسون کلابیه (از طایفه بنی کلاب) در سال بیست و پنج هجری بدنیا آمده پدرش او را بنام برادر خود موسوم ساخت. شخص آبله رو و تنومند و بلندآواز بود بر بینی قرحه ای داشت و رنگش سیاه چرده بود و در باختن نبرد پرآوازه بود

و شکار پلنگ را بسی دوست میداشت شوق و عشق زیادی بشرابخواری و انواع کارهای زشت نشان میداد متجاهر بفسق بود و حتی در سفر حج و مدینه ی رسول (ص) هم دریغ نمی نمود. پدرش معاویه در حیات خود برای خلافت او بیعت گرفت و در رجب سنه ی ۶۰ هجری که معاویه مرد امر خلافت برای یزید استقرار یافت و در نیمه ی ربیع الاول سال ۶۰ و چهار هجری بمرض ذات الریه بدرود زندگی کرد و سیزده فرزند باقی گذاشت که بزرگترین آنها معاویه بن یزید بود.

[۱۳] در هنگامیکه یزید خلافت یافت مشاهیر فضلاء و بزرگان امت اسلامی مانند سیدنا الحسین (ع) و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحن بن ابی بکر راجع بجانشین قرار دادن یزید شراب خوار تبهکار بمعاویه تعرض کرده و از بیعت او تن زدند و یزید را از مخالفت این جماعت بیمی در درون پدیدار شده و ترسید که عموم نیز با آنها همراه و رأی عامه بجانب آنها متمایل گردد و بدین جهت در فشار و تنگ گرفتن و نگونساری این دسته همت گماشت و قیام و نهضت حسین (ع) بر ضد یزید ثابت نمود که در آن روز حرکت حسینی آئینه ی رأی جمهور و تمثال عقیده و افکار عموم مسلمانان و احساسات تمام قبایل میباشد.

[۱۴] اشاره به آیه ی مبارکه ۶۲ سوره ی ۱۷ (و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن و نخوفهم و ما یزیدهم الا طغیانا کبیرا - یعنی قرار ندادیم ما آنچه را که در عالم خواب و رؤیا بتو نشان دادیم مگر برای آزمایش

مردم و شجره ی ملعونه در قرآن و می ترسانیم آنها را و این آزمایش جز طغیان و سرکشی به آنها چیزی افزون نمی نماید) در تفسیر گفته اند که در این آیه ی مبارکه لطفی است که نباید مستور بماند چه مقصود از شجره ی ملعونه شجره ی خاندان بنی امیه است که حضرت رسول در خواب دید بوزینگانی بر منبر او بالا میروند و آنها اولاد امیه بودند و از کلمه ی یزید هر چند فعل مضارع است ممکن است اشاره به یزید اسمی پرطغیان این طایفه باشد.

[۱۵] ابن الزبعری (بکسر زاء و فتح باء و سکون عین و فتح راء، و یاء مهمله) کنیه ی شاعر عرب حزب سفیانی بوده که در جنگ احد پس از شکست مسلمین که از جمله قبیله خزرج بوده شعر معروف لیت اشیاخی... الخ را سرود و یزید هم به آن تمثل جست.

[۱۶] یعنی ایکاش پیران و رؤسای طوایف ما که در بدر کشته شدند (مقصود رؤساء قریش) بودند و مشاهده میکردند که چگونه قوم خزرج از طعن نیزه ها به آه و ناله برآمده اند.

[۱۷] خندف بکسر خاء و دال لقب مادر مدرکه بن الیاس بن مضر جد قریش بوده و خندف جده ی قریش می شده است.

[۱۸] یزید بر اشعار ابن الزبعری اضافه کرد و در آن روز مشئوم گفت: بنی هاشم با ملك و سلطنت بازی کردند و الا نه خبری از جانب خدا آمده و نه وحیی نازل شده بود - من از نسل و ذریه ی خندف نباشم (یعنی قریشی محسوب نشوم) اگر در مقابل آنچه احمد (ص) به نیاکان من کرد من از اولاد احمد انتقام نکشم.

[۱۹] روایت کرده اند یعنی صحت رواه آن را تصدیق نموده اند.

[۲۰] بخصوص

از سال ۴۰ تا ۶۰ هجری پس از آنکه مغیره بن شعبه و زیاد بن سمیه را بر عراق مأموریت داده تا ریشه ی طرفداران علی را بکندند و صلحاء صحابه و تابعین مثل محمد بن ابی بکر و امثال او و حجر بن عدی و اصحاب او را بکشتند و آنها را در آشکارا و پنهان و بمکر و حیله از بین بردند عده ای را زنده بگور کرده پاره ای را شکم دریده یا نابینا ساختند اینها سوای گروهی بود که در جنگ کشته یا بدار آویخته یا نفی بلد نموده یا قطع ارزاقشان کرده یا متعرض عرض و ناموسشان شدند و تمام این کارها برای این بود که بهر وسیله ای شده مردم را وادار بسب و دشنام به ابی تراب (ع) و ترحم بعثمان و تجویز مظالم نمایند.

[۲۱] و مالک بن اشتر نخعی را بدینسان کشت و ابوالفرج اموی در مقاتل خود گوید که: معاویه چون اراده ی بیعت گرفتن برای یزید نمود چیزی از ترس مخالفت حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص بر او گرانتر نبود لهذا بهر دوی آنها زهر خورانید و از آن بمردند... الخ.

[۲۲] ابن عبدربه در عقد الفرید گوید: چون زیاد در سال ۳۵ هجری بمرد معاویه وصیت نامه ای ابراز کرد که در آن برای خلافت یزید بعد از خودش از زیاد پیمان گرفته بود این برای آن بود که کار بیعت گرفتن برای یزید را آسان کند و آن عهدنامه را در حضور مردم بخواند و مدت ۷ سال برای رام کردن مردم متدرجا بمشاوره و اعطای مال به نزدیکان و دور ساختن بیگانگان بکوشید تا مطمئن شد که اکثریت مردم به

آن امر رضایت داشته و از آنها بیعت گرفته بود.

[۲۳] سوره ی ۴۹ آیه ی ۹ - و ان طائفتان من المومنین اقتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدایهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئی الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین -هرگاه دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند بین آنها را آشتی دهید اگر یکی از آنها بر دیگری ستم کند شما هم با آن طایفه ی سرکش بجنگید تا بامر خدا بازگردد و گردن بنهد هرگاه بازگشت که بین آنها بعدالت صلح دهید و بعدل و میانه روی حرکت کنید که خدا عادلان و میانه روها را دوست دار است.

[۲۴] یعنی بدون اینکه فرابگیرد او را در راه خدا سرزنش سرزنش کننده ای اشاره بآیه ی مبارکه ۵۹ سوره ی ۵ - یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون فی الله لومه لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم - یعنی در راه خدا جهاد میکنند و از سرزنش سرزنش کننده ای نمیترسید این خود فضل و بخش خدائی است که بهر کس خواهد بدهد و خدا وسعت دهنده ی دانا است.

[۲۵] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون می خواهند نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند و راضی نمیشود خدا.. الخ.

[۲۶] خودداری نمی کردند از کار زشتی که بجا می آوردند - اشاره بذیل آیه ی مبارکه ی ۸۲ سوره ی (مائده) -کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون - کفار بنی اسرائیل هر زشتی بجا می آوردند و خودداری نمیکردند و چه بد میکردند.

[۲۷] صفحات مدونات تاریخ از مظالم یزید و پرده دری

که در ایـام کوتـاه عمر خویش از نوامیس دین و هتـک احترام حرمین (خـدا و رسول) نمود پر شـده و جای تأملی باقی نمانـده است و طبعا هر آنکس که در این گناهان با او شـرکت کرده یا در باب رسیدن او بخلافت شرکت نموده باشد (مانند مغیره بن شعبه که او معاویه را وادار بجانشـین کردن یزیـد نمود و قصه ی او معروف است) البته شـریک جرائم او محسوب است معاویه در انتصـاب او بخلافت فرصـت از دسـت نـداده و پس از آنکـه امر بر او مسـتقر کردیـد دو مرتبه او را بامـارت حـج فرسـتاد و یکمرتبه بجنگی تابسـتانی مأمور ساخت و مرتبه ی دیگری او را بسـرکردگی لشـگر اعزام داشت و در حیات خود از مسـلمانان خواهی نخواهی برای او بیعت گرفت و بکسانیکه نسبت باین کار با او مخالف بوده یا سرزنشـش می نمودند اعتنائی نکرد – تا در سنه ی ۶۰ هجری معاویه بمرد و یزید خود بپادشاهی مسـلمانان و جانشـینی نیاکان کوس سـلطنت بنواخت و سه سال تقریبا پادشاهی او به طول انجامید. در سال اول پادشاهی خود حسـین ریحانه ی پیغمبر (ص) و باقیمانده ی خاندان او را بطوریکه در این کتـاب بشـرح آمـده بکشت و ذریه و اهـل و عیال او را بـدتر از ذریه ی مشـرکین بشام باسـیری برد – سوء نیتش تا این حد نایسـتاد و فـاجعه اولی را به فـاجعه ی دیگری (که حره نامیـده میشود) تجدیـد کرد یعنی مـدینه ی پیغمبر را دچار بیم و هراس سـاخت زیرا شـهر مـدینه و مجـاورین آن نسـبت به اعمال خلاف شـرع یزیـد انتقاد کرده و منکرات اعمال او را مخالفت نموده بودند و او در سال

۶۳ هجری بتخریب مدینه همت گماشت (با آنکه در صحیح مسلم از پیغمبر (ص) روایت شده است که من اخاف اهل المدینه اخافه الله و کانت علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین - یعنی هر کس اهل مـدینه را بهراس اندازد خدا او را بهراس اندازد و لعنت خـدا و فرشـتگان و آدمیان همگان بر او خواهد بود) بامر یزید لشـگریان او سه روز احترام حرم پیمبر را بردند و در این سه روز از قتل و غارت و اسارت و تبه کاری به هیـچ وجه دریغ ننمودنـد و بحـدی در این کار مبالغه نمودنـد و در خونریزی و دریـدن پرده ی عصـمت زنان مـدینه چیزها گفته انـد که بـدن آدمی از شـنیدن آن بلزره میآیـد و پس از آن قتل عام در عرب مسلمان بدری (کسی که درک جنگ بدر را نموده باشد) باقی نماند و قهرا از آنچه در مدینه باقی مانده بودند اقرار گرفت که آنهـا غلامان و کنیزان او هسـتند و در جنب اوامر او صاحب مال یا عرض یا رقبه ای نیست و هر کس را از این بیعت با قساوت امتناع کرد بکشت (جز علی بن الحسـین (ع) که باقی گذاشت) - بالاخره سال آخر سـلطنتش را بمحاصـره ی کعبه و سنگباران آن بوسـیله ی منجنیقی که بکوه ابی قیس نصب نموده بود خاتمه داد و قتل در بلـد حرام و شـهر حرام را مباح ساخت یعنی در محرم سال ۶۴ بقصد نگونساری عبدالله بن زبیر که خودش و همراهانش بمسجد الحرام پناه برده بودند خانه ی کعبه را در روز سه شنبه سوم ربیع الاول آن سال به آتش داده و پرده ها و سقف

و دو شاخ (گوسفند قربانی اسمعیل که در آنجا باقی مانده بود) تمام بسوخت و یازده روز آتش در خانه ی کعبه فروزان بود تا در این اثناء خبر هلاک یزید که در چهاردهم ربیع الاول (۱۰ نوامبر سال ۶۸۲) واقع شده برسید

[۲۸] آیه ۲۲۷ از سوره ۲۶ شعراء یعنی (زود است کسانیکه ستم کردند بدانند که پس از مرگ چه انقلابی آن ها را منقلب خواهد ساخت).

[۲۹] اشاره بسوره ی مبارکه ی اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا.

[۳۰] اشاره بحکایتی است که در زمان معاویه اتفاق افتاد و مردی شکایت نزد او برد که فلان شترم را در جنگ صفین ربوده از او گرفته به من بازده معاویه گواه خواست پنجاه نفر شهادت دادند که شتری که فلان دارد مال این مرد است معاویه حکم داد که شتر از او گرفته بشاکی دادند صاحب شتر نزد معاویه آمد که این مرد مطالبه ی ناقه می کرد (شتر ماده) و من دو شاهد دارم که این شتر من نر (جمل) است معاویه پس از تحقیق و دیدن دو شاهد (کنایه از آنچه میان دو پای آن حیوان بود) خجل گردید و مضاعف قیمت شتر را داد که او مسئله را مکتوم داشته علنی نکند و از این دادرسی بی اساس مردم را آگهی ندهد.

[۳۱] ام خالد رب ساع لقاعد) شرح داده اند گرفته و در این جا وارد نمودیم - و در مجله ی الهلال مصر نیز در شماره ی ماه سپتامبر سال ۱۹۲۵ در صفحه ۲۶۳ و ثمرات الاوراق حموی و در تاریخ ابن بدرون و در نهایت الارب شهاب الدین احمد النویری جلد ۶ و سیوطی در

تحفه المجالس و شبراوی در الاتحاف بحب الاشراف - و احمد القلیوبی در نوادر بعنوان عفه النفس و جلال الحسینی در کتاب الحسین و محمد ابن عقیل در کتاب النصائح الکافیه ص ۹۷ و بعضی از نویسندگان فرنگ این حکایت را به تفصیل شرح داده اند و مدارک ما کتب مزبوره است. (مؤلف)

[۳۲] استرجاع: گفتن «انا لله و انا الیه راجعون» است.

[۳۳] ام خالد عیال یزید بن معاویه مادر خالد بن یزید است که معاویه او را مخاطب کرده برای خوش آمد او گفت خوشا بحالت ای ام خالد جه بسا اشخاصی که کوشش میکنند و نتیجه نصیب آنکس که در کناری نشسته و کوشش نکرده میشود یعنی ما زحمات را کشیدیم و عیال عبدالله را از دستش گرفتیم و بهره را حسین بدون زحمت برد و این عبارت در عرب مثل سایر گردید. (مترجم).

[۳۴] هاشم و عبد شمس دو برادر بودند که پدرشان عبد مناف بن قصی بود - گویند آن دو طفل توأم (دو قلو) بدنیا آمدند و بوسیله ی یک تکه گوشت از پشت بیکدیگر چسبیده بودند بناچار با شمشیر آنها را از یکدیگر جدا ساختند - و بد فالان این قضیه را بفال بد گرفتند و دلیل بر این قرار دادند که همواره بین فرزندان آنها شمشیر برقرار خواهد ماند و همان قسم هم که گفتند شد - بنی امیه از اولاد عبد شمس و بنی هاشم از اولاد عبدالمطلب بودند که در دوره ی جاهلیت و اسلام طرفین دشمنی بوده اند - نام هاشم عمرو بوده که به او (عمرو العلا) می گفتند و از این جهت هاشم لقب یافت که به میهمانان خود و زوار بیت الحرام ترید

میخورانید (لکثره هشمه الثرید لاضیافه) هشم ای کسر یعنی شکست و خورد کرد.

[۳۵] بنوهاشم برگزیده ی قریش بودند همچنانکه قریش خلاصه ی عرب و سرآمد ابناء جزیره العرب بشمار میرفتند و بنوهاشم از بین تمام قبایل بسماحت و فصاحت و طلاقت صوت و زبان و میهمان نوازی و دستگیری مظلوم و نیک سیرتی و شرف نفس و پاکزادی ممتاز بودند و همواره قریش بعلت حق گذاری و حفظ پیمان و حمایت هاشمیان از حرم با بنی هاشم دشمنی می نمودند.

[۳۶] آیه ی ۳۲ سوره ۹ (توبه) اراده کرده اند که نور خدا را خاموش سازند و حال آنکه خدا جلوگیر از اراده ی آنهاست تا نور خدا را به اتمام برساند هر چند که کافران را بد آید و اراده ی خداوندی ناپسندشان باشد.

[۳۷] کنایه از اینکه علی علیه السلام از مردم انتظار این را نداشت که پس از آن همه سفارش و تأکیدات ختمی مرتب (ص) دیگری را بجانشینی او برگزیند و کسی را جز او لایق خلافت بشناسد. (مترجم)

[۳۸] اشاره بکشتن مالک اشتر که با عسل مسموم کرد و به حیله او را بکشت.

[۳۹] شکیبایی از صبر (که گیاه تلخی است) تلخ تر است.

[۴۰] به معاویه دستور داد که قرآنها را بر سر نی بلند کنند او بمقصود نایل شد و لی خوارج قرار را بر تعیین حکم گذاشتند و این تحکیم تا روز قیامت برقرار ماند - دیگری مغیره بن شعبه که در کوفه عامل و کارگذار معاویه بود - معاویه به او نوشت که چون نامه من بتو رسد خود را معزول بدان و بطرف شام بیا - مغیره در حرکت از کوفه و آمدن بشام سستی نمود و در اطاعت امر

مزبور تـأخیر کرد. چون بیامـد معـاویه از او پرسـید که سـبب این درنگ و سـستی تو چه بود؟ پاسـخ گفت تهیه و مـدارک امر مهمی بـاعث این درنـگ و تـأخیر گردیـد. معـاویه پرسـید آن امر چه بود؟ گفت از مردم جهت یزیـد برای پس از تو بیعت می گرفتم معاویه گفت قطعا چنین کاری کرده ای؟ مغیره گفت بلی. معاویه گفت پس بکار خود برگرد چون از آنجا بیرون شد و یـارانش او را دوبـاره به منصب خود برقرار دیدنـد پرسـیدند چه کردی که چنین شـد؟ جواب داد که پـای معاویه را در رکاب ضلالت و خلافی نهادم که تا قیامت پای او در آن رکاب باقی خواهد ماند (مؤلف).

[۴۱] او مروان بن حکم بن عاص بن امیه است که در سال دوم هجرت تولـد یافته و پیغمبر (ص) او را با پـدرش حکم از مدینه بیرون کرده و بطائف فرسـتاد زیرا پدرش در روز فتح مکه با ابی سـفیان از روی بی میلی و دوروئی اسلام آورد و پیغمبر (ص) را در پشت سـر آنحضـرت مسخره می نمود و جاسوسی کرده خبرهای او را برای مشرکین میبرد پیغمبر (ص) او را نفرین کرده و طرد فرمود عثمان در زمان خلافتش دوباره آن دو را (حکم و پسرش مروان را) پناه داد و بنزد خود آورد و سمت نویسندگی خود را بمروان داد و مسـلمانان را این کار عثمان بـد آمده و افسـرده خاطر ساخت بخصوص پس از آنکه از زبان خلیفه نوشـته ای بدروغ نگاشت و در آن عامل مصر را بکشتن محمد بن ابی بکر و فرستادگان مدینه مأمور ساخت. همین مروان بود که فتنه ی یوم الدار (روز محاصره ی عثمان)

را برانگیخت و در جنگهـائیکه معـاویه بر ضـد امـام برپـا ساخت دست او بکار بود. همچنانکه اسـلام پـدرش از روی نفاق بود مروان هم بنفاق با امام (ع) بیعت نمود و بزودی بشـکست و با طلحه در جنگ بصـره خروج کرد و طلحه را بکشتن داد و چون امام (ع) او را اسیر نمود بشـفاعت حسن (ع) خلاص شـد و چون دوباره برای تجدیـد بیعت بنزد امام آمد آن حضـرت او را از خود رانـده و فرمود: (لا ـ حاجه لی فی بیعته انها کف یهودیه اما ان له امره کلعقه الکلب انفه و هو ابوالاکبش الا ربعه و سـتلقی الا ـمه منهم یومـا احمر.. یعنی مرا حاجتی به بیعت او نیست زیرا دست او ماننـد دست یهودان است (کنایه از اینکه منافق است و دورو) اما او را حکومت و امارتی خواهـد بود ماننـد آنکه سگ بینی خود را بلیسـد (کنایه از کمی مـدت خلافت او) و او پدر چهـار قوچ جنگی است (اشـاره به سـلیمان بن عبـدالملک بن مروان و هشـام بن عبـدالملک و یزیـد بن عبـدالملک و ولیـد بن عبـدالملک) و عنقریب امت را از انـاه روز خونین و سـختی خواهـد بود.) سـپس مروان بطرف معاویه شـتافت و در صـفین با او خروج کرد و پس از آنکه معاویه با سـیدنا الحسن (ع) صـلح نمود والی مـدینه و تمام حجاز شد و فدک را برای خود تصـرف نمـود سـپس مورد سوءظن معـاویه گشـته و او را معزول سـاخت و پس از مرگ معـاویه بن یزیـد خلافـت یـافت و در سـال ۶۵ هجری زنش در شام او را خفه نمود.

[۴۲] استرجاع گفتن آیه ی مبارکه: (انا لله

و انا الیه راجعون) است که در پیش آمد مصیبتی گفته شود.

[۴۳] جاحظ در رساله المفاخر گوید که: مروان بن حکم خود و پدرش بلسان پیغمبر (ص) لعن شده و از مدینه اخراج گردیدند و در مدت حیات حضرت همچنین در عهد خلافت ابی بکر و عمر نتوانستند برگردند و هر چند عثمان درباره ی آنها و عودتشان بمدینه شفاعت نمود مفید نیفتاد و تا آنکه خود عثمان خلافت یافت و مروان را بمدینه پذیرفت این مسئله بر مسلمین ناگوار آمد حتی همین کار یکی از علل و اسباب قیام مسلمین بر عثمان و کشتن او گردید.

[۴۴] نقل از مقاتل الطالبیین: آنکه: عون بن عبدالله بن جعفر مادرش زینب عقیله است (تا آنجا که گوید) و عقیله همان است که ابن عباس سخنان فاطمه (ع) را در باب فدك از او روایت نموده گوید: حدثتنی عقیلتنا زینب بنت علی (ع) (یعنی روایت کرده عقیله ی ما زینب دختر علی (ع) - اما مادر محمد پسر دیگر عبدالله نامش خوصاء بوده است.

[۴۵] نظر مؤلف محترم در اینکه خواب خود را آنحضرت بیان نفرمود و فرمود تا زنده ام نخواهم گفت شاید فقط نقل از کتبی است که مدرك این کتاب قرار داده اند و حال آنکه بنقل از بعض کتب معتبره ی مقاتل آنحضرت خواب خود را بیان فرموده است و یا آنکه ممکن است سوای آنچه از خواب آن حضرت نقل گردیده مطلب دیگری بوده که فرمایش حضرت راجع به آن قسمت بخصوص از خواب بوده است. (مترجم).

[۴۶] آیه ی مبارکه ی ۲۱ سوره ی (قصص) و چون رو بسوی مدینه نمود گفت امید است که پروردگار من مرا براه راست راهنمائی فرماید.

[۴۷] چنانکه در عقد

الفرید ص ۳۰۶ ج ۲ و در ارشاد المفید ص ۱۸۴ بیان گردیده است.

[۴۸] قصه ی خروج امام از مکه در ص ۱۸ و ص ۲۱ ارشاد مفید مذکور است.

[۴۹] چنانکه در ص ۳۰۶ جلد دوم عقد الفرید و غیره آمده است.

[۵۰] چنانکه در ص ۲۵۴ ارشاد مفید و غیر آن وارد شده است.

[۵۱] در اینجا سزاوار است بکسانیکه بر حسین شرافت اعتراض کرده و گویند چرا مانند حسن (ع) که با معاویه صلح نمود او با یزید صلح ننمود و جان خویش و کسانش را از هلاک رهائی نداد جواب گفته شود: بلی. آل محمد (ص) چندین مرتبه غدر و مکر بنی امیه را آزمایش کرده و نتیجه خوبی نگرفته بودند - مرتبه ای در دومه الجندل که حکمین علی و معاویه صلح کرده و عمرو عاص حکم و وکیل معاویه ابوموسی اشعری وکیل امام علیه السلام را فریب داد - مرتبه ی دیگر که سیدنا الحسن (ع) با معاویه صلح کرده و پس از صلح با او غدر نموده و به هیچ یک از وعده ها و پیمانهای خود وفا ننمود و بالاخره زهر بکارش کرده و او را بکشت - مرتبه ی اخیر پسر عمش مسلم را بقسم و پیمان خلع سلاح کرده و پس از آن بلافاصله پیمان را شکسته و او را بکشتند - آیا پس از تمام اینها حسین با شرف علاء بوعده های این جماعت دل ببندد یا در مصالحه ی آنها سلم و سلامتی بپندارد؟ من جرب المجرب حلت به الندامه - هر کس تجربه شده ای را باز بیازماید بایدش پشیمانی کشید - بلی حسین (ع) می دانست که چه بیعت کند و چه بیعت نکند در

هر حال او را می کشند و هر گاه خطر مسلم باشد شرع و عقل هیچیک اجازه نمیدهد که قتل با خواری و پستی بر قتل شرافتمندانه ترجیح داده شود (فقتل امرئی فی جانب الله افضل - کشته شدن مرد در راه خدا برتر و با فضیلت تر از مردن مرد در بستر است) بخصوص که در اعلان مخالفت گمان فتح و ظفر و پندار برگشت مجدد نجدت و احیاء شعائر جدش هم برده شود.

[۵۲] بطوریکه در ص ۱۸۵ ارشاد مفید ذکر شده.

[۵۳] بنابر آنچه در ص ۳۰۶ جلد ۲ عقد الفرید و در مقاتل الطالبیین و تاریخ طبری و غیر آن نقل شده است.

[۵۴] انه لا یخونک الامین و لکن قد یؤتمن الخائن.

[۵۵] در ص ۲۰۱ ارشاد و غیر آن.

[۵۶] کلمه استرجاع خواندن آیه ی انا لله و انا الیه راجعون میباشد.

[۵۷] در ص ۲۰۳ ارشاد.

[۵۸] در ص ۲۰۲ ارشاد و غیر آن روایت شده است که چون فرستاده ی حسین (ع) بر زهیر بن القین وارد شد او و یارانش بر سر سفره ی طعام بودند به او گفت حسین ترا می طلبد زهیر لقمه ای که در دست داشت بر زمین نهاد و گوئی بر سر آنها مرغی نشسته و سکوت آنها را فراگرفت زنش به او گفت سبحان الله آیا پسر پیغمبر ترا می طلبد و تو دعوتش را اجابت نمی کنی برخیز و برو و کلامش را بشنو زهیر بن القین امر داد که خیمه ی او را کنده با کوچ و بنه بجانب حسین (ع) حرکت نمود و بزن خود گفت که تو نیز یله و رها هستی برو و بکسان خود ملحق شو چه من نمی خواهم از طرف

من جز نیکی بتو رسد... الخ.

[۵۹] در ارشاد ص ۲۰۴ و در تاریخ طبری و غیره آنها روایت گردیده.

[۶۰] به نیکی و احسان میتوان آزاد را بنده و برده ساخت.

[۶۱] بخدا سوگند تکلیف خود را نمی دانم و متحیرم و در کار خود بدو امر خطیر و مهم در اندیشه میباشم آیا کشوری را واگذار کنم و از آن دست بردارم و حال آنکه روی آرزوی من است یا آنکه بکشتن حسین خود را بیالایم و بزه آنرا بعهده بگیرم... الخ.

[۶۲] بنابر روایت ارشاد ص ۲۰۲ و ص ۲۰۷

[۶۳] عقر پی کردن دست و پای شتر و بازداشتن از سیر و سفر باشد.

[۶۴] در کتاب ارشاد روایت گشته میفرماید: و کأنی به اوصالی نقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا... الخ - یعنی گویا می بینیم که گرگان فلاتهای بین نواویس و کربلاء بند بند مرا جدا میسازند.

[۶۵] و شکل حائر بران وضعیت از آنچه در تاریخ متوکل عباسی آمده استنباط میشود که چون برای محو مزار حسین و آثار آن آب را بر قبر شریف ببست آب برگشت و در پیرامون آن قبر دائره وار بایستاد چه آب طبعا بر اراضی پست جاری و بملاحظه ی بلندیهای اطراف حائر جز از طرف شرقی که به نهر فرات می پیوندد آب بر آن تفوقی پیدا نمیکند و امروزه هم در موقع جریان آب از شریعه تشکیل گردابی داده سپس در ایام طغیان بطرف طف برگشت می کند.

[۶۶] مقنی ها و کسانیکه چاه می کنند.

[۶۷] نقل میکند که آن زائر الحسین یغتسل من نهر الفرات و یدخل من الجانب الشرقی الی القبر - یعنی زائر حسین از نهر فرات غسل کند و از طرف

شرقی بسوی قبر وارد شود.

[۶۸] یعنی اکنون چنگالهای ما به او آویخته و او امید رهائی دارد آیا کجا میتواند فرار نماید؟ در ارشاد گوید در این مقام پسر زیاد به پسر سعد چنین نوشت «اما بعد نامه ی تو به من رسید و آنچه تذکر داده بودی فهمیدم - بر حسین عرضه کن که او و تمام اصحابش با یزید مبایعت کنند اگر چنین کرد. ما نظر خود را خواهیم گفت والسلام.» چون جواب پسر سعد رسید گفت ترسیدم که ابن زیاد قبول صلح و عافیت ننماید و در پیرو آن نامه ی دیگری از پسر زیاد رسید بدین مضمون:«بین حسین و اصحابش و بین آب فاصله انداز که از آن قطره ای نچشد همچنان که با تقی زکی عثمان بن عفان همین معامله را نمودند».

[۶۹] مثله یعنی پس از کشتن کسی گوش و بینی و اعضای دیگر او را ببرند.

[۷۰] در مجلد دوم عقد الفرید گوید: چون پسر سعد در کربلا فرود آمد و با حسین (ع) برابر گردید و آن حضرت بکارزار آنان با خود یقین نمود در بین احباب بپاخاسته خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود - می بینید که کار بر من چگونه پیش آمد و دنیا چگونه از من رخ برتافته و روزگار چسان متغیر گشته و پشت نموده، معروف آن به چه نحو منکر و موجب تنفر نفوس گردیده و از ریزش آن جز ریزشی مانند قطراتی که از ته ظرف تنگ و کوچک بیاید باقی نمانده و زندگانی آن مانند چراگاهی پر شر و شور شده آیا نمی بینید که بحق عمل نمیشود و از باطل نهی و منعی بعمل

نمی آیـد در اینحال مؤمن را جز دیـدار خـدا رغبتی نباشد و من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگانی با سـتمکاران را جز خواری و پشیمانی نمی نگرم... الخ.

[۷۱] چنانکه در ارشاد و مقاتل الطالبیین و غیر آنها آمده است.

[۷۲] شمر از خوارج نهروان بوده و بدین مناسبت او را شمر خارجی نامیده است.

[۷۳] غلاه خوارج کسانی بودند که در جنگ صـفین پس از آنکه لشـگریان معاویه بحیله ی عمرو بن عاص قرآنها را بر سر نی بلنـد ساختنـد حضـرت امیر علیـه السـلام را بـدست کشـیدن از جنـگ وادار کرده و بتحکیم مجبـور ساختنـد و سـپس بـا خـود آنحضـرت طریـق دشـمنی پیمـوده و در نهروان بـا آن بزرگـوار بجنگیدنـد و علی علیه السـلام آنهـا را بکشت و چون از دین و پیروی امیرالمؤمنین خارج شده بودند آنها را خوارج نهروان گفتند.

[۷۴] از ثم لا یکن امرکم..تا یتولی الصالحین.

[۷۵] وارد شـده دچـار تـب گشـته و بر اثر تب در نیمه ی رجب سـال ۶۵ وفـات یافت و در همانجا که فعلا مزار مشـهور اسـت مـدفون گشت - جمـاعت دیگر گوینـد این واقعه مربوط بزینب صـغری است چنـانکه بر سـنگ قبر او هم نوشـته شـده و زینب کبری در مصر وفات یافته و در محلی موسوم به قناطر السباع که اینک مزار مشهوری در قاهره است بخاک سپرده شد.

[۷۶] اشراق یکساعت بعد از طلوع شمس و اصیل یک ساعت بعد از غروب آفتاب.

[۷۷] خارج می شد آن قوم را طرف خطاب قرار داده و با اشاره ای که بمردم کرد نفسها ساکن و زنگها از صدا افتاده و گفت: «حمد مختص خداست و درود بر پدرم محمد (ص)» تا آخر خطبه غرا که

در کتب تواریخ و این کتاب ضبط است.

[۷۸].

[۷۹] من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه.. الخ - بعضی از مؤمنین مردانی میباشند که بر آنچه با خدا پیمان بسته اند راستگو هستند... الی آخر آیه ی مبارکه.

[۸۰].

[۸۱] پروانه ی اولی بمعنی اجازه است.

[۸۲].

[۸۳] بنا بروایت ارشاد و مقاتل الطالبیین و غیر آنها.

[۸۴] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - همانا خداوند می خواهد از شما خاندان نبوت پلیدی و ناپاکی را ببرد و شما را پاک و پاکیزه گرداند پاک کردنی تمام.

[۸۵] پاره ای از پاره ی دیگر در کتاب خدا سزاوارترند و خداوند بهر چیز دانا است.

[۸۶] و این دو نفر بر خلاف حکم شرع ملحق بزیاد و ابوسفیان شده اند که هر دو زانی بوده و صاحب فراش نبوده اند.

[۸۷] الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوه فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجاجه کانها کوکب دری... الخ خداوند روشن کننده ی آسمانها و زمین است مثل نور خدا مانند فانوسی است که در آن چراغ در آبگینه ای قرار گرفته و آن آبگینه گویا ستاره ی درخشانی است... تا آخر آیه.

[۸۸].

[۸۹] بتأخیر می اندازد برای روزیکه چشمها در آنروز خیره میشوند.

[۹۰] بنا بر روایت ارشاد و اخبار الطوال و غیر آنها.

[۹۱] آیه ی ۲۲۷ سوره ی ۳۶ (شعراء) یعنی بزودی کسانیکه ستم کردند خواهند دانست بچه انقلابی پس از مرگ منقلب خواهند شد.

[۹۲] مثله بریدن گوش و بینی و اعضای مقتول است و در اینجا اشاره به دست و انگشت مبارک است که بریدند.

[۹۳] در جلد دوم عقد الفرید و غیره.

[۹۴] بر طبق مدارک معتبره امامیه معرف ابدان مطهره و اجساد طیبه حضرت علی بن الحسین امام چهارم بوده اند که

بمعرفی ایشان مولا از عبد و سید از خادم متمایز و بخاک سپرده شدند. (مترجم).

[۹۵] اشاره به آیه ی مبارکه ی ۳۲ سوره ی ۹ (توبه) یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون یعنی میخواهند با دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند و خدا مانع است مگر اینکه نور خود را باتمام برساند هر چند کافران را بد آید.

[۹۶] اشاره بسخنی است که پسر سعد در روز عصر عاشورا بلشکر خود خطاب کرده گفت: اهل البیت را در خیمه ای گرد آورده بسوزانید (حتی لا یبقی منهم اخذ ثارو لا نافخ نار – تا آنکه از آنها باقی نماند کسیکه برای خاموشی آتش دمی بدمد) و در اینجا مؤلف متوجه آنروز گشته و فرموده است بخواست خداوندی همین کار نسبت به بنی امیه شد و از آنها عباسیان تا این درجه هم کسی را باقی نگذاشتند (مترجم).

[۹۷] پس دنباله ی مردمانی که ستم کردند بریده شد و ستایش مختص خداوند و پروردگار جهانیان است.

[۹۸] ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی زمین را بندگان درستکار من ارث میبرند.

[۹۹] بطوریکه ملاحظه میشود مؤلف محترم اینجا پایان کتاب را در نظر نداشته ولی نسخه عربی تا همین جا بچاپ رسیده و بعدا دو فصل دیگر راجع بکوفه و شام مرقوم داشته اند و خوشبختانه در مسافرت بتهران باین بنده لطف فرمودند که ترجمه و بر اصل کتاب افزوده شود و اینک بتوفیق خدا اطاعت کرده و ترجمه ی دو فصل مزبور را نیز از نظر خوانندگان گرام می گذرانیم. (مترجم).

[۱۰۰] ابوحفص کنیه عمر بن الخطاب است.

[۱۰۱] ابوالحسن کنیه ی امیرالمؤمنین علی (ع) است.

[۱۰۲] بنابر آنچه مورخ قرمانی

در اواخر اخبار الدول ذکر کرده است.

[۱۰۳] بنا بنقل عمرو بن بحر الجاحظ متوفی ۲۵۵ هجری در کتاب البیان و التبیین و غیر او مانند بلاغات النساء ص ۲۷ و جمهره خطب العرب جلد ۲ ص ۱۲۴ و خیرات حسان ج ۳ ص ۲۳.

[۱۰۴] ختر و ختل هر دو بمعنی غدر و مکر و خدیعه یا زشت ترین مکر میباشد.

[۱۰۵] رقاء الدمع خشک شدن و ایستادن اشک چشم - عبره اشک چشم قبل از اینکه جاری شود.

[۱۰۶] رنه صوت و صدا.

[۱۰۷] بود که در تمام روز رشته ی خود را میبافت و در آخر روز رشته رشته و تارتار می نمود.

[۱۰۸] صلف مدیحه سرائی به بیش از صفتی که در شخص باشد یا متجاوز از حد ظرفی در آن بریزند و بیش از حد تکبر نمودن.

[۱۰۹] شنف نگاه کردن بگوشه چشم یا نظر بچیزی مثل اینکه به آن معترض باشند یا از آن تعجب کنند یا از آن او را بد آید شنف له کفرح ابغضبه و تنکره.

[۱۱۰] نطف فدف و تهمت زدن کسی بفجور و عیب.

[۱۱۱] ملق و ملق یا تحریک تملق و چاپلوسی است اماء کنیزان و زرخریدان.

[۱۱۲] گرفته که فرمود ایاکم و خضراء الدمن یعنی بپرهیزید از زنی نیکو صورتی که نژاد و خاندان او بد باشد و خضراء الدمن سبزه ایستکه در روی مزبله بروید.

[۱۱۳] فضه علی ملحوده اگر خوانده شود یعنی نقره ای که درخاک مدفون شود یا قبری را به آن زینت کنند و قصه اگر خوانده شود بمعنی کوچ باشد یعنی قبری که ظاهر آن سفیدکاری و بگچ اندود گردد - ملحوده یعنی مدفون در لحد غرض آنکه از آن سودی عاید نگردد.

[۱۱۴] الاساء

تا انتم خالدون استشهاد از آیه ی مبارکه ۸۳ سوره (مائده) و آیه ی مبارکه این است لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون.

[۱۱۵] احریاء جمع حری بمعنی سزاوار باشد.

[۱۱۶] شنار زشت ترین عیب رحض و ارحض ای غسل یعنی شست و شو داد.

[۱۱۷] محجه راه و طریق.

[۱۱۸] مدرا: درء ای دفع و مدرأ آنچه به آن سیل و غیر آنرا دفع کنند

[۱۱۹] افرخ روعك یعنی تسکین داد و ایمن کرد قلب تو را مفرخ تسکین دهنده و مفزع ملجاء و پناهگاه.

[۱۲۰] نازله مصیبت شدید، - مدره جاری کننده.

[۱۲۱] التعس هلاك نکس: نکسه علی رأسه: قلبه علی راسه و نکس بضم نون عود مرض است. بعد از نقاهت. تعسا له و نکسأ بفتح هر دو و گاه بضم نون در نکساء.

[۱۲۲] صفقه معامله و فروش قسمتی از شیئی را گویند.

[۱۲۳] بؤتم ای رجعتم.

[۱۲۴] ادا ای فظیعا منکرا، (زشت و رسوا کننده).

[۱۲۵] یتفطر ای یتشقق تخر ای تسقط.

[۱۲۶] هد - هدا. البناء: هدمه شدیدا و ضعضعه و کسره بشده صوت (تکاد السموات - الی هدا استشهاد از آیه ی مبارکه ۹۲ سوره ۱۹ مریم).

[۱۲۷] شوهاء: قبیحه الظاهر. (زشت ظاهر).

[۱۲۸] خرقاء قبیحه الباطن (زشت باطن): مخالفه للنظام.

[۱۲۹] صلعاء. الصحراء الخالیه (بیابان بی همه چیز) - عنقاء: الداهیه - اسواء: اسم تفضیل - القبیح: (زشت ترین).

[۱۳۰] طلاع الشیئی، ملوه ی (تمامی).

[۱۳۱] استشهاد به آیه ی ۱۵ سوره ی ۴۱ (حم سجده).

[۱۳۲] حفزه ای دفعه – بدار. المبادره: ای لا تدفعه الی العقوبه المبادره الی الذنب و لضـمیر لله تعالی. (یعنی مبادرت بگناه او را وادار بگناه نمیکند).

[۱۳۳].

[۱۳۴] و ما کان لنفس... الخ.

[۱۳۵] حزب الشیطان ترید عبیدالله بن زیاد و رجاله

و حزب السفهاء یزید و شیعته. (از حزب شیطان مقصود آن خاتون عبیدالله و کارکنان او از حزب سفهاء مقصودش یزید و پیروان او بوده است).

[۱۳۶].

[۱۳۷] تحلب العرق: سال و تحلب بدنه سال عرقا (عرق جاری شد).

[۱۳۸] زواکی جمع زاکیه من زکی اذا صلح و تنعم. اعتام: اخذ العمیمه بالکسر و هو خیار المال.

[۱۳۹] و عسل الذئب: عسلانا اعنق و اسرع. و العاسل: الذئب (گرگ) و جمع آن عسل و عواسل کرکع و فوارس - و مراد در اینجا معنی جمع است نه معنی مصدری یعنی ذؤبان الفلوات (گرگهای) بیابانها - و در کتب لغت برای عامل جمعی غیر این دو جمع نیافتیم مگر اینکه مقصود مصدر وصفی باشد.

[۱۴۰].

[۱۴۱] ای لا اخاف الا الله (یعنی جز از خدا از دیگری نمیترسم).

[۱۴۲] ناصبه العداوه: ای اظهر حاله (یعنی دشمن خود را به او ظاهر ساخت).

[۱۴۳] اشاره به آیه ی مبارکه ۴۰ سوره ی ۴۹ (ق) و استمع یوم یناد المناد.

[۱۴۴] اشاره بروز جنگ احد که پهلوی حضرت حمزه سید الشهدا (رض) بدریدند و جگر او را برای هند مادر یزید بیاوردند و او بدندان گرفته و درانداخت.

[۱۴۵] محزون و اندوهناک نشوید از آنچه از نعمات دنیائی از شما میگیرند و خرسند نشوید به آنچه بشما میدهند و (بدانید خدا هر کس که دارای عجب و خودبینی و خودستائی است دوست نمیدارد).

[۱۴۶] میباشد و ما نیز بروایت سید بن طاووس اضافاتی در متن بطور نسخه بدل بین الهلالین () قرار دادیم که بهر دو روایت نقل و جامعتر باشد. مترجم.

[۱۴۷] آیه ی ۹ سوره ی ۳۰ (الروم).

[۱۴۸] عطفک ای جانبک کنایه از اعجاب بنفس و خودپسندی.

[۱۴۹] مستوسقه ای مجتمعه - استوسقت

الابل ای اجتمعت متسقه ای منتظمه.

[۱۵۰] نفسست ای افسح لک فی امرک - من نفسها الله کربته - فرجها.

[۱۵۱].

[۱۵۲] آیه ۱۷۲ از سوره ۳ (آل عمران).

[۱۵۳] صونهن فی خدورهن - یعنی آنها را در سراپرده مستور داشته است.

[۱۵۴] حرائر جمع حره زنان آزاد - اماء جمع امه کنیزان.

[۱۵۵] اصحلته ای بححته صحل صوته: بح - یعنی درشت کرد صدا را.

[۱۵۶] تخدی. خدی البعیر و الفرس: اسرع و زح بقوائمه او هو ضرب من مسیرهما (نوعی از حرکت شتر یا اسب) اباعر جمع بعیر یعنی شتر.

[۱۵۷] یتشوف. یسوق (میراند و حرکت میدهد).

[۱۵۸] یتطاول و ینظر الیهن و یشرف علیهن.

[۱۵۹] مخصره. العصاء الخیزران.

[۱۶۰] نکات - نکا القرحه قشرها قبل ان تبرأ فندیت: کنایه عن نیته عما کان ینسی من العداوه بین بنی هاشم و بنی امیه.

[۱۶۱] و استاصل الله شافته اذهبه کما تذهب تلک القرحه.

[۱۶۲] و شیکا: قریبا.

[۱۶۳] الرغم: الذل - العتره: خاندان و عشیره ی نزدیک هر کس - اللحمه: القرابه. (خویشاوندی).

[۱۶۴] شعث. التفرق (پراکندگی).

[۱۶۵] البته گمان مبری کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خود از روزی او بهره مند میباشند.

[۱۶۶] بواک: ای احلک فی کرسی الخلافه و هو معاویه.

[۱۶۷].

.[۱۶۸]

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹